



٥٠ صاحب و مالک مطبعة عنايت
شهزاده جوا بخت معظم معین السلطنه سردار عنایت الله خان)



کتبخانه

مُصَدَّرَةٌ
عَنْ دِيْنَارٍ

(عدد)

۴

سَلَامٌ عَلَى الْجَوَاهِرِ

مؤلفش بزبان فرانسوی : مترجمش بزبان ترکی عنانی
(ذول ورن) (أحمد احسان)

مترجمش
بزبان فارسی

مَحْمُودُ طَرَزِيٌّ

دارالسلطنه کابل در طبعه عنایت بزیور طبع آراسته گردیده است

سنه ۱۳۳۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَلَامٌ يَكْدُو سِخْنِ در بَابِ طَبِيعَ كَتَابِ

مردمان مالک ما جون هنوز بخواهدن آثار ادبیه و فقهی طرز نوادرت
گرفته اند و چشمها او ذهنیانی شان با همان اثرهای طرز قدره آموخته گری
دارد از انسیب یا کدو کتابی که تا حال در طبعه عثایت جای شده و شیوه
نمایر و تأثیف آن بیک اصول تو و اسلوب این عصر و زمان رفق بر تو
میباشد و خاکف امید و اری که داشتیم ظهر رغبت عمومی نگردید.
کتابی افسانه که در مملکت ما خوانده و بود مانند در قه کشانه، چازبری،
چازدرویش و امثال آن بد رجه لایعی و خسرا اخلاق است که حاد و های
ناراد و بکمال افسوس می بینم که بهزاره سخنه های آن که در طبعه
دری هندستان چلب می شود و عالم مانی آید بکمال رغبت گرفته و خواهد

میشوند و تیجه آن این است که فکرها و خیالات خواندند کان آزاد نخواهند
فقط و سخنان بیمعنی که نه قادر دین و نه منعند بیاست پر نمودند از این
کتابهای افسانه دیگری که از آثار مذهبی ادبیات فارسی شمرده میشوند مانند
شهرنامه فردوسی، و سکندر نامه نظامی و یوسف زلیخای حضرت مولانا
جامع رحمت اللعلیه، وغیره که همه آنها نظام است و مصنفین آنها داد سخن
طرازی زاد از داده آنها پذیر خوبی مغلق و مکمله داشتند که فهمیدن
آنها کارهای خواندن و نویسنده بیست و شصت و قوه به، بهار از اش، انوار
سیهی، و امثال آن بیز آنقدر آسان و سریع الفهم بیست که بسواد خوانی
محض ازان استناد مدت عابشد.

حال آنکه مازمان ترقی و تجداد است، در هر چیزی که نوی و تازه گردیده
میشود، بسیار افسوس است که مردمان مازمان کتابهای قدیمه غافلگشی چار
صد و نجضد ساله داشتند، و بخیال خودشان می آید که
فهمند، ولز کتاب افسانه (سیاحت بر دژ اور زمین هشتاد روز) که
ترجم آنرا بصورت یک مکالمه عادی و بسیار ساده نوشته است مغلق و
محض گفتنش بخواهد آن را غمیت نمیکند، و این بیست مگر اینکه ذهنها و
چشمها می سردان ملک ما بهان اصول انشا و طرز تحریر قایمه عادت گرفته
ابت، و چون این کتابهای افسانهای جدید که از ازو و مان (یا ناول) میگویند
یا کتابهای افسانهای جدید نویسلوی دارد از ازو و رای آنچنان اشخاص فایده غیر

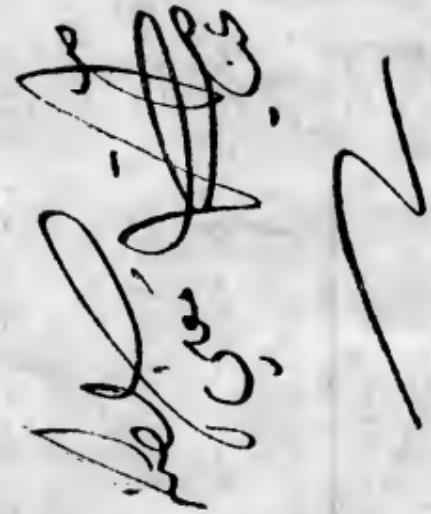
سازد و مظہر رغبت نیکردد و چون بنای این افسانه های علم و فن مو
ضوع شده و اکثر صد مان ازان بخیراست اینهم موجب مغلق شناختن
آن میشود.

با وجود اینها چون مقصداً گلگله مازتسیس (طبعه عنایت) این است که
آثار جدیده این عصر و زمان حاضر را طبع و نشر نمایم و مردم مانو
طن خود را آهسته آهسته به عم و فن رهبری کنیم به رغبت و عدم رغبت
شان اتفاق نکرده باز به طبع ناول فن (سیاحت در جو هوا) اصر و اجازه
نمودیم هر کاه در صدی یک آدم از اینکه اند و نهد باز ما آن افاده شمر
دید درین تجارت آن نیکرید و ذاتاً مقصداً مازتسیس مطبعه عنایت تجارت
بنی بلک نظر علم و معرفت است.

(سیاحت در جو هوا) بیان آثار (ژولورن) نام اعیان فرانسوی است
که در نوشتن ناوی افی نقی شهرت فوق العاده را مالک است اگرچه
اکثر ناوی امیان افسانه هایصور و خیال میباشد ولی چون آن تصویر
و خیال بر عالم و فن بنایافته باشد تنها ساعت پیروی نی، بلکه فواید علمی بیز
میساند در وقتی که (ژولورن) این ناول را مینوشت هنوز اوروبلانا
— بعضی طیاره های آنکه ماشنیه سای بر واژ — و (ژیلابن) نام بالوهای
مانشین دار بوجو دنیا مدهوند همان تصور بود که خیال را مخفیقت برداری نموده
— تاول سیاحت جو هوا این زمانه سیاحت بر دوز ادیو زمین از فرانسویه

پهلوی عشانی ، واژگوی عزیزی بینان (محمود طرزی) بزبان فارسی
 ترجمه کرده است . ماطبیع و نشر این اثر ازین سبب آزو و غور که ازین
 گونه اثرهای جدید در ملکت ما بسیاری عصر فان آیه اعلیحضرت قبله گاه
 مقدس اعظم روحی له فداء (سراج الملة والدین) خالد الله ملکه افزونی
 کشید . و اگر در سقوط خوانند نیابدز استقبال امیدواریم که ازناها ، الله
 اینگونه اثرهار او لاد وطن بکمال ذوق و شوق بخواند . و بسی استفاده
 ازان بتوانند . ومن الله التوفيق .

امضا




بیان کارهای خود را در حوزه های اقتصادی

۵۰ باب اول

لئے میلے کے محلہ های علمیه دران متعدد میانند در پاک اظہر و مرکز نہ ؟

«دوزوم ۱۰۰۰ دوزوم ۱۰۰۰» دو تفکیجہ دریک آن صدا کرد، یا کس کوی کوئی بخوبی قدم به آنسو و بھیوند گلہ یا تفکیجہ را بر استخوان کمر خود بخورد حالاً نکر حیوان بیماره در میانہ همیچ داخن نبوده سور اسر

پیکنیک بود.

خواهد سید کہ «دو ملاؤ» (۱) کنند کان — یعنی محمد گر خود را به تفکیجہ زندگانی اچہ شد ؟ خوب بدیم کہ آنہار اینی ضروری رسیده آیا و مالو کنند کان کہ باشند بنام آنہار اینی شناسیم ، اما چنان کہ معلوم است

(۱) دولالیک عادت بسیار بدروانگ او اور در فریک است کہ اگر در میانہ دو شخص شنی تھیں بیش شود ، یا آن دو شخص بیش بامدد گر رقبہ شوند ، یا آنکے کی آنگری راققارات کنند ہوں گر خود شانزاب اندو ملاؤ — یعنی محمد گر کشی — دعوت میکنند از ہر دو طرف شاهد ہاگر قته میشود میتوانیں ہم حاضر میشود در میتوانیں گوئے سلاجی کہ شرط شدہ باشد بے اصول و غایم کے دارند مایہ غنکیجہ بنا کر پیغام بخوبی دیگر جنک و مازم و کرنند .

امقدار است که بکی از دو جنتلهمن دولالوکتنده پر آن اکابرین و جوانتر آن اصر بیکایست . هر کادر باب کاو بچاره که خود ره تحقیقات بعده آزم که آباد رجک او کدام سوزمین این آهرا بغیر حق خود ره ؟ درینهای هیچ مشکلات نمی بشیم ! زیرا این کاو بچاره در ساحل طرف راست تالاب (نیانغارا) در زردیات بال معلق که سه میل دور از شلاله مشهور (نیانغارا) است دریاچه جهنزاری چرا مینموده بس معلوم شد کدو دولالو — یعنی همدیگر کشی — بیز در همین موضع که از اضائی مالک جاهیر متفقند امر بیکار ایاز اضائی که از این داده است بوقوع آمده است .

جنتلهمن انکلایز ، و جنتلهمن امر بیکانی چون تفکیجه های خود را بر همیگر خالی کر دند : و گلههای خطرافیه کی بر گاو ، و یکی بر تنه اکابر ختنی و خورد انکلایز بسوی امر بیکانی پاش آمده گشت : — منهم بر ادعای خود ناتمام که دیت (یاقنی دو دو) سرو ده میدشد ! — بر ادعای خود باز ثابت قدم که دیت (زوی بر تایما) سرو ده میدشد ! نایران گفتگو نزدیک بود که باز محادله و دولالودوم باز آغاز کند . ولی شاهدانی که برای دولالو حاضر بودند میانجیگری بر امده گفتند : — در گذرید ! و یکی محادله را زفون نیست : ما حکم میکنیم کو هم بایت (زوف بر تایما) ، و هم بایت (یاقنی دو دو) سرو ده شده است . حالا همین قاعده بست : برویم طعام بخوریم .

الیسخن از هر دو طرف قبول شده بکمال مسرب و شطب ارت بسوی طماخانه که در آن جو اربود رفتند . این یعنی معلوم نشد که آیا ای انگلیزی حق دارد امریکایی ؟ اما یقین کننده میشود که این دولت رای پیشنهاده بسیار عجیب و غریب و قوی عیافته که از جندها با منظر فکر های مردمان بر عینیق (۱) و بر جدید (۲) رازی و زبرگرد است .

حالماق و اندیشه میکنند که آیا مسئله عبارت از چیست ؟ اما پیش از آنکه از گفته مسئله بیان کنیم اینجا این بدگوئی که پیش از ظهور این مسئله هیچگاهی از زمین بسوی آسمان یقیناً نظرها و دوریها مامتو جه نشده است . مسئله اینست که بکسب پیشر از وقوع دو تا لوز مابین جنلبمن انگلیزی و امریکایی نزدیک به نامش از جو هوای کصدای طرم که لازه بسیار خوش آهیگی میتواند بگوش مردمان زمین که در نواحی شالا (پیانگارا) ساکن هستند بر حوزه است . بعضی از شنوندان کان اینصدای طرم آسمانی او را میگردند که لازه بیان (رول بر تاییسا) ای انگلیزی سر و ده میشند . بعضی ادعا میگردند که لازه بیان ملی (یا لقی دژول) امریکایی سرو و ده میشنند .

آیا این صدای طرم هوا این را چه معنی بد هیم ؟ چگونه تفسیر کنیم ؟ اگر زمانی اسلام پیر الا و این قدیم میبود خیالهای تجنبهای شباب الشای بر راهه (۱) بر عینیق یعنی خشکه کهنه که اهنا ضلال فن جفر افغانستان را فطمه های او زویه آسیا ، افریقا پیشاند . (۲) بر جدید یعنی خشکه نوکه عبور از خطمه امریکاست .

ولشکر های دیوها و طرم نوا ختن آنها تصور می شد ! حال آنکه درین حضور
آنچنان خیالها و تصویر هار آب شسته .

بس چه گفته شود ؟ مگر اینکه صدای طرم سیا حان (بالون) سوار است
یعنی سیا حان بالون نشین این طرم را از روی هو انو اخته اند ! بوافق که
هر چنین باید حکم شود . زیرا دیگر جیز معقولی گفتن ناممکن است .

اما هزار افسوس که این حکم معقول را بیزداده نمیتوانیم . زیرا مسئله خیلی
دهشتنا کست . چون که اگر صدای طرم تنها در جوار تالاب (نیا غارا)
شنیده می شد ، و سبب دلله دوچنگی و هلاکت کارگردانی داشت .
نبوده ولی دهشت و غراست را به پسند ، این صدای طرم که امساز درنجا
شنیده شد ، بعد از چهل و هشت ساعت از (اوروبا) و بعد از هشت
روز از (چین) و (زبان) شنیده شد ، و به تگرگ به دیگر خبر داده شد .
چه عجیب حال ! آیا این چه سران شخیست که در جو هوا به این درجه
سرعت و تیز رفتاری قطع مسافه می کند ، و در هر جا که می سد طرم
خود را مینوازد ؟

این است که اندھه ده رججهت دنیا ایاعث هیجان و شور و شر عظیمی
گردید جسان نگردد ؟ فرض کنید که انسان در خانه خود نشسته باشد ،
و یکی اکبار یکصدای ویا یک کوکوی بنشود آیا بلاش نمی افتد که این صدا
از کدام طرف آمد ، و این گرگ از چه پیش شد ؟ و بعد از اینکه جستجو

کند . و تحقیق نماید ، و باز هم نداند و نباید که این صدا از چیست و از چیست کار آیا مجبور نمی شود که ازان خانه برآمده بدنگر جا مقیم شود ؟ حال آنکه کار در خجا و اندیشه چیزی هم نیست ! جو نکه خانه ما کرده ز منسنت اید هم طرف آن صدای عجیب و غریب دیدنشونیم . و تحقیقت آن بی نمیریم بالا نجاست که کرمه خور از لک کرده بیتو ایم ، بکار ویم ؟ بدنگر سیارات گردیدن ما عدم الامکنست ! ۰ ۰ ۰ پس چه بادکرد ؟ بهم حال می بند که این طروم نواز را بیدار کنیم ، و این گردن کشندۀ یاز بر و از طبقات هواییه را بدمست آریم !

لک نقطه دیگر نیز هست ، چونکه این لک از قواعد حکمیه است که در جاییکه هوابناشد صدا او جود نماید ، بنابرین قاعده حکمیه اثبات می شود که این صدای طرم در طبقات هواییه که اطراف کره زمین را حاطه کرده است حاصل شده .
و احصال این حادثه غریب را همه اخبارها او را از مطبوعه عالم سرمهایه کلام و دست آوریز بحث و مقاله گرفتند ، مسئله را از هر جهت حل کردن ، درون ساختن خواستند . راست ، دروغ بسی خپالات و افکارات صرف کرند . خوانند که این بسی اندیشه ها و خیلی و سوسه ها اند اختند . اما فرقه رفته مسئله مغلق شده میرفت . اندیشه ها و مباذه ها از هان و خپالات عمومی را زیر وزیر مینمود . مسائی سیما سیمه بسکوش شد ، همچه کس

بدیگر مسئله های پرداخت ، هر کس که اخبار را بدست میگرفت اول از
حوالد طرم هوایی دم میزد . اگر راست بتویم دیگر معاشران دنیا
هر آن شدن حوالد سیاسیه یا چند وقت خیلی استراحت یافت .
در کره زمین هر اقدر رصد خانه هایی که موجود است از همه آنها سو الها
در زیب بوقوع آمد . باید که سوال شود : اگر رصد خانه هادرخصوص
آنکه حادثه ممکنه جواب شافع و معلومات کافی داده شو اند بس برای
رصد خانه ها چه حیثیت و اعتبار باقی میدماند ، وجود آنها را چه نزوم
است ؟ در حالیکه سیارات سماویه را پنج شش بار یکدیگر باز زیر گزیر
کرده از صد ها هزار میلار مساوه در خصوص حرکات شبان معلومات
میدهند . وازانز هنوز فخر ها توکرها میکنند هر کاه در باب تحقیق اسباب
حکمیه این حادثه عجیبه که در یکچند کیلو مترو بالازار کره زمین بوقوع
آمده با خبر صحیح نه هند به این هیئت شننا سان رصد کاران چه
پاید کرد ؟
بناء عليه هر انقدر تلسکوب دور پنهانی رصد ، دور بین یا میله ،
دور بین دو میله ، دور بین کلان ، دور بین خورد ، عینک دو چشمیه ،
عینک یا چشمیه که وجود بود همه بیکاران گی بجهت سما متوجه شد ،
آیا بعد آنها چه قدر را شد ؟ اینست که تنهیین آنها قدری مشکل نظر
میباشد .

رساند خانه ها جواب هانو شتند؛ اما جوا بهای شان کافی و قناعت نخشن
نیامد. هر کس یاک رأی و فکری داد. اما همه مختلف؛ اینست که ازین
سبب شر هفته آخرین ماه نیسان در هر جهت دنیا در مجلس های فیبه و
محفل های علمیه مجازه ها و مباحثه ها و مناقشه های عظیمی برپا خواست.
رساند خانه پاریس در جواب دادن دوران دیدشانه حرف کرد؛ و هیچ
یل جواب قطعی نداد. زیرا حادثه مذکوره را قاب حل نیافت. چونکه
از بعضی ولایت های فرانس خبر های غریب رسید؛ یعنی در بعضی جاهها
در ۶ ماه مارس در وقت شب در جو هو الماف ضیای شدد الکتریل امشاهده
شده بود که این ضیا بقدر بست ثانیه دوام وزیده است. ضیای مذکور
در (پیغ دومید) تمام محل بس ساعت ده، و در رساند خانه (بورگروم)
بساعت بیک، و در (موتو اانتو) بساعت سه، و در (پیس) بساعت چار،
و در (سنندز)، و (بورژه) و (المان) بوقت شفق دیده شده

بود.

بس اینجینیل یل ضیای عجیبی که از سقدر جاهای مختلف در یل شب
دیده شود چسان برخیانی و تصویری بودن آن حکم خواهد شد؟ این است
که اینمسئله ضیبا با آن مسئله طرم جو هو ایاز و ممساز گشته نشواند
و هیجان مردمان دنیا را دلاعو داد. آیاچه گفته شود؟ این گونه ضیای شدید
معنوی که در ظرف یکچند ساعت از بسی جاهای مختلف دیده شود چه

جیز است ! یا بگویم که این ضیا از منبعها یعنی سرچشمه های مختلف
ظہور میکند که در احوال میداده که بسیار جاهای طبقات هوائی را ستیا کرده
یا شد حال آنکه از حرکات سر زرق سار ضیای مجہول مذکور اینجنی حکم
داده نمیشود، یا بگویم که این ضیا از لک منبع ظہور دینا که در احوال حکم
باید کرد که این منبع ضیا در ساعتی دو صد کیلو متر و سرعت حرکت میکند.
حدای طروم نیز همچنانی باعث سرعت را مالک بود و میان علوم شد که در مایبنین

این ضیا و صد ایال مناسبی بهم موجود است !

در جماهیر متفقہ امریکا همه سردمان یحیرت افتادند. حسن شجاعی مدرس سردمان
قطعه مذکور معلوم است که برای ادنا چیزی جده بجا نداشته و شورهار با
منکند؛ و چون اینجنبان باعث حادثه سماوی عجیب و غریبی بظهور آید پس

هیجان و شورش آهارا حساب باید کرد !!!

رسد خانه هادر زنباب اتفاق کفر حاصل نتو انسند، رسد خانه مشهور
(غیر نویج) (۱) و (اوکسپور) (۲) که معتبر ترین رسد خانه هاست نیز در دادنه
رأی باهم متفق نشدند، حال آنکه هر دوی شان ادعای مکرر دنده هیچ نیست.
و عدم اتفاق شان از بن بود که یکی میگفت :

— واهه با صوره است !
— آنگری میگفت :

— واهه سامعه است !

(۱) یکی از شهر های بزرگ ازگلستان است که رسد خانه آن مشهور ترین رسد خانه
هاست. (۲) اوکسپور نیز از شهر های بزرگ ازگلستان است که رسد خانه بزرگی دارد

(۱) بایخت دولت جمیع من است . (۲) بایخت دولت اوستریا است .

وبرین سخن خودشان مجادله و ممتازه هامگردد . اماشا یاف دقت این است که هر دور صد خانه برین باشد و نفع بودند که (وهم) است . هر کاه از بالصراحت باشد یا از سامده باشد چه اهیت دارد ؟

علی الخصوص در در صد خانه های برین (۱) و یاریه (۲) به اینه و ماقشه چنان ملث و شیبید اگر که اختلافات دولیه را سبب داشتند ، ولی جای شکر است که در صد خانه روس ذی حق بودن هر دور اثبات نموده گفت :

— فرضیات و تخمینات شما از نقله نظر نظر رات و معتقد ای دمده نمایند و اما کس از نقله نظر علمیات ایکر کر دهشود محنتی شهود ده خواهد شد .

و صد خانه های حکومت استوچیر در حق انسانیه بیچ چیزی نلایه نداشت .

و لی رصد خانه های ایالتیایی روزی در میان ایرانیان یا کس جسم و تحریک دیده بودند ، و در شب های زی بازی بیک جسم شهاب آسایی مشاهده کردند که از نیرو و اوهمه بودن مسئله را اعتبار نداشت ، و بر بودن یا بودند که از چیزی باور کردند . اما چون پرسیده دیدند که آن چیز چیست ؟ از چیزی باور کردند .

چو ابداعن آن عاجز بینندند .

کارزنه رفته بدرجه رسید که مس دهان ارباب فن راخیمی مانده و خشته نمود و فکر و ذهن شاوز ایگرد ایا او دلاهای تحقیق و درازی بیان و سرگردان ساخت . و می دهان عوام را بخیالات و او هام پر یعنی بیان و با دهشتی اند اختر آهسته کوش مرد مان یا بن گونه آوازه های .

واین قیل و قاله اعدت گرفته که مانده بود که بعد از که هر دفعه مسئله حادث
سحاوی سرا اسرفرا ووش شود، امّا کی یکبار از رصد خانه مشهور اسروج
که سویدن هم میگردند شیل حواری نشر یافت که این خبر باز افکار
عمومی را زیر وزبر ساخته چونکه از رصد خانه ند که در وقت صحبت در
که در پرواز باشد دیده شده بود.

آن حادث سر از نوقیل و قاله اه و مباحه ها و ناقشه ها را تازه ساخت
این حواله از را لوز و پائیان مشکوک و شبهه نالک دده نه انسنتد بزرگ اگر
نمها صد خانه اسروج آن جسم را میدید آنقدر اعتباری پیدا نمیگردا
چون رصد خانه نور و روح یادی ناز وین یافز عیناً همان دیده را داده و نشر
نور دهیق جای شاف و شبهه نماید و به اینسبیب در باب حمل و تقدیر این جسم
که آیا چه باشد، و برگدام خاله فقی و طبیعی مستند شود؟ در مخافق فنون

اور بایه و رسی و تدقیق آغاز کرد.
حال آنکه مردم این امر یکانی جزو نی، بردازیلما، برو، لا بلتا اوست
این مشاهدات اسروج و نور و جهان را به نظر استهزا دیدند و اوست
الشائیان قوهه های بسیار فراخ خود شناس اتا بیتو انسنتد و سمعت دادند،
و نسخه ها کردند، امادره این اینها شناهیک آدمی بود که این ملاقات
استهزا کار آن نظر نگرده مسئله را اهمیت و اعیان را داد، این آدم یک مرد

چینی بود که مدیر رصدخانه (زیرقاوی) نام ملک چن بود. این چینی گفته بود: — این جسمی که در میدان بحث و مناقشه در آمده است احتمال دارد که

ملک جسم مالشین داری باشد که در جو هوا حرکت میکند.

چه عجب فرض و تئیین!!

حالاتصور کنید که این حوارات و قواعات کدر بر عتیق یعنی اور وبا، آسیا، اوفریها استقدار بر ضد همدیگر محادله ها و مناقشه ها بر آنگزید؛ آیا در بر جدید بعف جما همراه منطقه امریکای چه چیزها بر پا کرده باشد؟ این ملک معلومست که یکی امریکایی شهابر فرضیات و تئیینات به تأثیل و تئیین نمی‌داند. جو نکه طریقی کامیکایی بران پویان شود همانها زوا و هست که کسر او را انقدر سانده بتواند از نسبت در میان شان آنقدر مناقشه های بزرگ و جماله های ستر لک برآشده که رصدخانه ها اگر دور پنهانی خود بسیار محاج نمی‌بودند دور پنهانی همدیگر را بر سر همدیگر خود می‌شکستندند.

مناقشه ها و مبارله ها از همه جایشتر در میان رصدخانه های مشهور (ولاشنیقون) (۱) و (قولومیا) (۲) میدان گرفته بود. این هم کمان نشود که این مناقشه هادر خصوص احزاں طبیعه، و چکو نگئی یکیفت جسمی آن بود؛ نه بلکه اصل مناقشه و مباحثه درین بود که جسم مذکور در فاصله های بسیار کمی، و در مدت بسیار قلیلی از هر دور رصدخانه مذکوره، (یکی از شهرهای بزرگ) امریکاست. (۲) این پیز از شهرهای مشهور امریکاست.

و هم بعد از کمی همان جسم مذکور از رصدخانه های (دارمون قولا) و (اوون آر بیون) دیده شده بود که این سئله اختلاف افکار ، و تجربات بسیار را موجب شده بود ! چونکه اینچنان جسم که از مقدار رصد خانه های از هم دیگر دور در یک وقت و یک زمان دیده شود آیا چنگونه سرعت خارق العاده و امالک خواهد بود ؟

ولی رصد خانه های (دودل) ، و (آلبانی) این سئله را به این صورت حل کرده گفت :

— اینگونه جسمی که در یک مدت کمی ازین جهان از رصدخانه های از هم دیگر دور دیده شود میباشد که باشند که از زمین بر روی هوا مائل بالا برآید ، و به اینصورت یافعی در حالت صعود مایلانه اوقاتی بل رویت او نمیشود .

درین اثنا از طرف مدیر رصد خانه (سیسیانی) که بر قله کوه « لوقوت » بنامده است بکمال اعتقاد بیان کرد ید که :

— هیچ شیوه نیست که در جزو ایک جسم متخرکی موجود است . بهمه حال یک چیزی هست . این جسم در نقطه های مختلف کره زمین در اندازه اندک مدت های خود را نشان میدهد . اما این جسم چیست ؟ و وزنگی ، و یازدروی آن پنهان درجه است ؟ اینست که تعیین این سئله ها غیر ممکن میباشد . این رأی مدیر رصدخانه (سیسیانی) بخواست هزار بروجود یک جسم متخرک

هوای منافق ساخت . اما اختلاف رأی هادر باب چه بودن آن بهیجان و شورش آمد . درین اثنا خیار مشهور (نیورلو هر الد) مکتوب بیکی از مشترکین خود را نشر نمود که آن مکتوب انسنت :

(صورت مکتوب)

«البته از خاطر هافر او ش نشده باشد که در مایلین (ساز اسنه) نام داکتر فرانسوی که به میراث (به کووم راجدنه هزار) نایل شده بود ، و (چولیج) نام مهندس انانی بیان رقابت و همچشمی بسیار داشته بود . آمده بوده اینهم معلوم است که هر یکی ازین دو شخص در داخل مالک امریکا در قسم جنوبی از ارضی (او ره غون) بیان بیان موقی برای خود شبان انتخاب کردند ، و داکتر داکوز در موقع خود بنام (فرانسویان) بیان شهر نو اصول عجیب و مستحکم نشانود . مهندس انانی نایزر در موقع خود بیان کار خانه بزرگ طوب سازی بساخت باز از خاطر هافر او ش نشده باشد که مهندس انانی رای خراب کردن شهر داکتر فرانسوی را بیان کله بیان طوبی ساخت ، و بیان مهندس هشی را در بیان طوب خیلی داشته باشی اند اخته رئیس شهر داکتر فرانسوی بینداخت امایان گله عظیم ماده شنبی که مهندس در حساب قوت آن خطرا کرده بود بیجور دیگه از دهن طوب برآمد . چنان یا ش سرعت حارق العاده را بالا کرده بود که در ساعتی کمتر و بیچاره فرسخ مسانه قطع کرده گرفت . واژ بسبب برزوی زمین نیفتاد . و مانند سیک بیان سیاره شده بقوه محکم المركبة زمین گرفتار آمد ، و در

اطراف کو زمین بدور خود رن دایره وئی دایعی مجبور ہاند! پس اکر
این جسم مجھول ہو ای کہ عالم را به ولہ انداخته همان کالہ باشد چہ بعد
دارد؟»

آفرین! تصور مشترک اخبار (نیوز کھر الد) را به پند که برای
مسئلہ غلطہ مجھو لے چہ قالی پیدا کرد: ما ہزار افسوس کے در آنہ مذکور
طومی کے بیت ہائی ولی انکلیزی یا سریکانی ربانہ ازد موجود بود! با
اینست کہ این فکر نیز پوشیده، و خراب گشته بیکظوف افتاد و رصد
خانہ هزار قانع نساخت. بعضی از رصد خانہ ها جسم مجھول را (جھرسا
وی) کیاں کرده بآن قرار دادند! حالانکہ جھرسا وی نیز بظرم غزل
سر ای کرده بیتواند!

و المصال ای گونہ فرضیات، و احتمالات ھمہ کی پوشیدہ و اپتر شدہ
میرفت. و ہیچ یک تکمیل درست و صحیح رائی جسم مجھول ہو ای پیدا
نمیشد. اما چنان گمان کیا نشود کہ پوشیدہ گی و اپتر این تصورات
و خیالات فکرها و دماغهای مردمانہ امانته کر ده از فکر شخصی و کچ و کاو
و چکونگی جسم مجھول ہو ای فارغ شدہ باشندہ نی فی بلکہ مذاقہ ها
و مباحثہ ها بنشدت تمام دوام میورزی د، وہ کسی یک رائی و تصورہ
میتواند.

درین این پیچہ دوز بسکوت و آرامی کذشت. زیرا جسم مجھول

یکچند روز هیچ خود را نداشان نداهه بود؛ و در هیچک طرف دنیا
حوادثی در این ایام در معرض گفتگو نیامد. آنکه دزدوم، و هم‌ماه خریران بر سر طان لک واقعه بسیار عجیب
و غریب دیگر بوقوع آمد که بازسرازنو مسئله جسم مجہول هوایی را در
نظر مردم زمینی پیش از پیش تازه ترسا خست. به پذیرد که چه شد؟
در ظرف مدت هشت روز یعنی از دوم تابه هم ماه خریران مردم شهر
(ها مبورغ) بر تلاق قله بسیار بلند کلیساي (سن میشل)؛ و مردمان
(سترا سبورغ) بر نوک کلیساي (مونستر)؛ و مردمان اسپیکا بر نوک
قله (هیکل جمهوریت) و تالاق (هیکل و اشیزینتوون)؛ مردمان جین
بر کله قله معبد بزرگ (بی خاصیت با کره)؛ مردمان هند بر بام بلند طبقه
شانزده هم معبد مشهور (بر اهلا)؛ مردمان رو ما رن نوک صلیب قله بلند
کلیساي (سن پیا و)؛ مردم انگلستان بر بلندترین نقطه کلیساي
(سن پول) مردم مصربن نوک (اهرام جزیره)؛ مردمان پاریس بر نقطه
منتهای (قله ایفل) یاک یاک پیرق عجیبی را خاد نیشه دیدند که ونک پیرق
سیاه و یاک آفتاب زردی ران و سرم شده بود. چون بالاز امدن برین نقطه ها از اموز بسیار مشکله شهرده داشتند
از ازو و هر کس برین فکر اتفاق و اعتقاد نام حاصل کردن که در مابین طرم
هوایی و این پیرق خلاف مناسبت و از بساط تامی مو جود است. این

جسم طرم نواز زری هر ایراق خود را بر تفاط مهه زری دنیا بر افراد شد؛
حال آین حاده را در همین جا کذا شته بکساز در کلب (ولدن) شهر فلان
دلخواه اصری کار فتنه به نیشم که چه قیل و قال است؟

باب دوم

اعضای دارالفنون کلب (ولدن) ب آنکه اتفاق فکر حاصل بکنند آیا ز کدام

بحث بجاده می افتد؟

— من میگویم که برو آن پنهانه حال در طرف دنباله باشد!

بنجاه نفر بیکران فریاد را اورده گفتند:

— ما هم چنین میگوییم!

بغا با آن (فیل ایوانس) گفت:

— نی نی! من میگویم که برو آن در طرف پیش رو باشد!

بنجاه نفر دیگر باز بیکران فریاد را اورده گفتند:

— ما هم همچنین میگوییم!

— به آین روش اصلاح اتفاق فکر حاصل نخواهیم کرد!

— اصلاً! . . . اصلاً! . . .

— چون چنینست ممتازه و مجادله چه لزوم دارد؟

— آین ممتازه و مجادله نیست، مباحثه و مناقشه است!

حال خواهد رسید که آین مباحثه و مفاسقش در کجا و برای چه

وچو ایش آمده بود؟ لهذا خبر مید هیم که کاب (ولدن) که در کوچه
 (الشوت) شهر مشهور (فیلادلفیا) که در اخی جواہیر متفرقه امریکا
 واقعست رای انگریزه مباحثه ها و ناقشه هن مخصوص و تقریز شده
 میباشد. و هر کاه از سبب چون و چرا ای مباحثه و ناقشه پرسیده شود
 که برای چه بود؛ او لازم است که این مباحثه کنند کان کاب (ولدن)
 از اشتغال کنند کان مسائل سیاسیه نیستند بلکه این مردمان اعضای کاب
 (ولدن) بالون بر انان افریکائیست که برای زادن بالونها را بر روز
 پادهای تند، وزیر حکم آوردن کره هولاند و جدار میکنند، اینست که
 باحثه و مقاومت ماقوی محض برای همین مسئله مغلق فنه بعمل آمدند و بعد
 گرفته بود که این کاب و لدن در شهر مشهور (فیلادلفیا) میباشد اما
 فیلادلفیا گرفته مجاہئی تمام در نهاد ریاست این شهر بجهان زودی و جایگی
 ترق و فراخی گرفته که به بیان غنی آید. در حال تکمیل قصه بسیار
 کوچک بود در کمودت از (نیویورک) و (شیکاگو)، و (سانفرانسیسکو)
 امپرسخیمیش قادری نمود. اما شایان ذوق و حریت ایست که فیلادلفیا
 نه در کنار سحر است، و نه به دنبه های تسلی برتر و تردد یک است، و نه که های
 بسیار بالا همیت زمامگست. با وجود این از شهر علی (پرویورل)

و (مانچستر) و (برلین) و (ادینبورگ) اور وبازگر است. این شهر
 بیان و نیم میلیون نفر از دارود که بعثت از (پاریس) و (لندن) و (پیرویک)

بزرگترین شهرهای دنیا شمرده میشود .

فیلاندنسیا، بسیب عمارت‌های بازیافت و جسمیم، و بناءهای بزرگ و عظیم خود چنان معلوم میشود که کویا از آن پاره ببور و سر مرسسا خانه شاده است . بزرگترین مکتبهای امنیکا مکتب (ژیرا) است که آنهم در (فیلاندنسیا) میباشد . بزرگترین پلهای آهذین تمام نیپال است که بزرگتر (شیقل) ساخته شده است که آنهم در فیلاندنسیا نه وجود است . بلند و من و بزرگترین عمارت‌های عالم عمارت پست و یا طبقه جمعیت (فارماسون) است که آنهم در فیلاندنسیا میباشد . غیر از آن ها بزرگترین کلپها که برای مذکوره مساوی سیما حت جوهو اخضص و مقرر شده است آنهم در فیلاندنسیاست . ها ! این راه بگوئم که اگر در ۱۲ماه خریان کلپ سیاحت جوهو از این نظر میگذر راندم و مباشه که یاک شده آرا پیش ازین یکقدری شنیده بودم میشنایم بزرحق که برای دیدن و شنیدن آن در باب رفته کامپ میکشیدم هیچ افسوس نمیخوردیم !

در الان بزرگ این کامپ تقدیم صادر نفر هو سکانیان فن بالون پر ازان امریکانی باکلاههای فرنگی در از خود در زیر زیست یاک ریس و یات کامپ نشسته مذکوره میکنند . نی فی باکه مجداه و مذاقه میکنند : ریس کامپ (او تکان بر و دانت) نامیک شجاعیست که در فیلاندنسی زیارت نشان و هزار عالی الخصوص به جسم ازت و دلاوری مشهور

میباشد، وهم خیلی تو انگر و صاحب رُوت یاک آدمیدست. یاک قسم
مُهم رُوت و تو انگری خود را از فایده برداشتن از قوت عظیمه شلاله
مشهوره (نیپ انگارا) بدست آورده است. چونکه شلاله نیا غارا در هر
تایله هفتاه زار و بمحضه متر مسافع آب پیر زاند که ازین آبریزش قوت
هفت میلیون اسب بخرا حاصل میشود، و چون این قوت بزمار یکها یعنی
کارخانه های اطراف شلاله که باز از ها کارخانه های مختلف است تقسیم
شود در سال بخچدار میلیون فرانک فا دده و منفعت بعمل می آید. اینست
که برو د انت یاک شرکتی تشكیل داده از سقوط طبیعی بروز علم و صنعت
استفاده نو انگری و رُوت نموده است.

او نکل برو د انت مجرداست، یعنی از غم او لاد و عیال آزاد و فارغ الـ
است. به تنها یی زیست میکند، تنها (فریتوان)، نام یاک خد مـ تکار
زنکی دارد. هر کاه به اخلاق (فریتوان) واقف شوید خیلی تعجب
خواهید کرد که اینقدر بیات آدم بیدار سندان چسان بهراه اینگونه آدم
جسوز دلاؤز گذران میتواند؟

بر و د انت بسبب افزونی رُوت و تو انگری، و مهارت علم و هنر و ری
دوستان و آشنا یاف بسیاری زاما لکست. و بسبب زیستی که در کامپ بارد
البته دشمنان نیز دارد. حتی از جمله کسانی که برو د انت را بمنظار
ورقابت فوق العاده می بینند، و گین و غرض عظیمی در باره رئیس در دله

مسنونه دوام و روزانه میرفت.

از آن خنثیه بود، و آنکه رین جذابه برای آن پیدا نشود تا به آخر عمر شانه

فیلی او و انس رأی میدادند. ان مساوات اگرچه آر اکارا خنثی بعثکلاد

(ولد ن) هر دوی آم اتحب ب موافع دشاده بودند . بقدر پیست بار رأی جمع کردند ، در هر بار عدد زایمانا هم مساوی و برابر می آمد . پس از اینجا سوی روزی است مردادن ، تجاه غفرانگ و مرید است

آیا میل ز داشت و نشدنی فیض آوازه ای رسانست کات

احوال و مشا بهت حال با هم گردن میان رئیس و کاتب هیچگونه سازش
و لفت افکار داده نمیشود که اینهم این است که فیل ایوان کاتب خلی
آن شنین من را بروز و داشت رئیس خلی سود و باوار افتاده اند و همان شب

بیرون از درگاه کتابخانه میباشد. زیرا این آدم (فیل ایوانس) نامدار کهای پیر خیل صاحب روز و تو انگریز ساعت شما زیست که در روز بخوردانه ساعت جیب در آن ساخته میشود، و در خوبی و نفاس از ساعتهای جیبی (اسوچور) باکم عیار دهنده فیل ایوانس بیز مانند پر و از ت مجرد و هم خیلی صاحب رُوت و هم بسیار پر علم و

اما صد شکر که (جیم سیب) نام صند و قدار کابی لات چاره ساز کاری میداگرد (جیم سیب) مذکور پفر قه سوزه خواران امر نیکاه نسوب نشست . یعنی از گر وعی دینا شد که هیچ کاه کوشت حمو انان غی خورد تنها بخوردن نهاده ات آکتیفا میورزد . این چاره ساز کاری (جیم سیب) را (ولیام قوب) نام داش اعضا دیگر بزیر صواب بیافت . (ولیام قوب) مالک لات فاریل بسیار بزرگ شکر ساز بیست که تک پاره های کهنه و فرسوده خاک جاز و بهای شهره اجمع آورده ، آرا باهض کریم معامله کرده بحال (غلو قوز) هدر ازد . و بعد ازان از وقایه میسازد .

چاره سازشی که از طرف (جیم سیب) سوزه خواریدا ، واژ طرف (ولیام قوب) از لنه شکر ساز بسند شده بو داین بعد که به اصول (اشارت به نقطه متوسطه) صراجعت بشود .

اصول (اشارت ب نقطه متوسطه) ایشت که در اول امر بر دلو حه بسیار سفید و بزرگی یکیک خوط بسیار مستقیم و راستی میکنند . طول خطهای مذکور را بکمال اعتنای بازیکی بیانیش کرده بصورت بسیار مساوی و باعده گیر بر ارسیم میکنند . بعد ازان این دولو حه را در یک طرف دلان مذاکره کنند و هر یک از نمایندهای منتخب شده یکیک سوزنی بدست خودشان گرفته ، و هر دوی شان باهم برابر آنکه بیگ طرف نظر خود شان ایکر اند یکسر بسوی لوحه های پیش میشنوند ، و باز کار جسم سو

زنهای خود شاوز ادر وسط خطهای مذکور میخانند بس هر کس که سوزن خود را نزد گشته برگز نقطعه متوجه خطوط مستقیمه خلا نماید تو انسداد آنسخنچی ریس انتخاب میشود.

پرودانست، و فیل ایوانس سوزنهای خود شاوز ادر یا گز و گزمان خانه اند. اما عجب انسست که هر دو حیرن فرق آنقدر نقطعه متوجه هر گزده بودند که بعد از پیادش فرق یافتن در میان آنها ممکن نشد. حالجه با گردید کی از اعضاى کلیپ پیادش خطهای را با یاک مقیاس کرد و بودن که این مقیاس نو اصول طولهای را باز رده بین نو اصول تکلیف کرد که این مقیاس نو اصول طولهای را باز رده بین میگریسکوپ که با یاک مایموده را بیکصد و پنجاه قسم تقسیم مینماید پیادش گردد. شود.

آن رأی نیز قبول شد، مقیاس نو اصول را حاضر گردید؛ بعد مسافت سوزنهای هر دو امن در از نقطه متوجهه بیودند و دیدند که سوزن پرودانست در یک حصه یکصد و پنجاه همین نیم مایموده به نقطه متوجهه نزدیک است، و از پیل ایوانس در یک حصه یکصد و چهل و نه سه ربع و نیم نیم میمتره میباشد.

آنست که آن فرق بسیار جزوی که عمارت از یک تار پشمی در یک نهد بنزگی میباشد (او نکل پرودانست) را یعنیس، و (فیل ایوانس) را کاتب کامپ بساخت، و سبب غرض و حسنه شاهد فیل ایوانس پرودانست گردید.

مکفته بودیم که کتاب (ولدن) مخصوص مذکورات مسئله باشون رانی
وزیر حکم اور دن هو او سوق کردن و اداره بالو نهاد که بقراز دن هو امر
روی هوا هدایت و رفاقت آمد . دن و قرقی که این حکایه ماجراجویانی یافت در
باب آن مسئله بوجده خواه قابل سیر و خروج کشیدن بالو نهاد بخوبه های بسیاری
اچرا شده نموده بیشتر . ولی تو اسفنا که از تایعه همه این شکوه به هاجنین داشته
و هیشه بود که آگر چه ز آندن بالو و برزوی هوا برآورد ن آن ممکن است
ولی باز همچنان که دل بخوبی آمد ، قربوی بالهای شدید و انفع نمکن است .
لهذا بسیاری از ارباب قفق زربی چاهه جستی آن مسئله بخسان کوشش

این بیان معلوم است که حکم (آر شیمید) در ماهای پیسا و پیش ازین
آن قاعده حکمیه را بیان کرده بود که هر جسمی که مقفلت اضافه
نمیگیرد این قاعده حکمیه را بیان کرده بود که هر جسمی که مقفلت اضافه آن از
آن نموده باشد آب فرو میرود و هر جسمی که جسمی که جسم آن از همان مقدار جرم
آن آفزو نمیزند آب و سایر جسمی که جسم آن نموده باشد آن جسم در آب غرق و اگر باشد
غرق نمیشود. اینست که رفته و رفته این قاعده حکمیه را در هوای زمین تطبیق
و بر آبرو گردند و در صد آن شاند که یک جسمی بساند که از هوای زمین
باشد باز روزی هوا بر آید. تا آنکه غاز اید روزان را یافته که باز باز از هوا

رتفه و سماحت از وی موافقانه کرد و هر فت .

ما شنیدنها ساخته تو اندندو این موتفقیت و کامیابی ها هوس کار از باون راز رفته

ایمنسلاه حرفکت دادن بالا نهاد اباقوه دنما موی الکتریل مهندس هم و ما کیست های دنیا را مجموع و خروش اورد ، و مجستجوی چاره ها و اختراعهای گوناگون افتادند ، و خواستندک بعضی از آنها در لاث محفله ساعت قوه بین اسب را گنجانند . اگرچه کارهای ایندرجه هایش زده سو از اندندولی رفه و قه از دنیا مهای تیسان ، و رو تار قوتنا کیزو خفیفتر

سرعت خنثید .

(تسانده) نلم بل غیر عی بل دنما موی الکترون سب خفت و آزاده در باون وضع نموده و زمانه جاز مترا سرعت به بالون خود داده تو انتست بعد از تیسانه که تیان (کربیز و تل) بقیوت دو از دنما سب بش دنما وی دیگری ترتیب داد که بواسطه این دنیا مهای بالون خود را از دنیا شش و نیم مترا و سرعت خنثید .

مانده بوده این است که درین اوقات رای راندن بالونها را بمحض مطلع و قوت دادن آنها سلاه (الذعر که) خیل میدان گرفته بوده بجای هاشمین بخاری که (هزاری جیفار) اختراع کرده و آزاده بالون ایجاد کرده و زنی خود وضع نموده بود ، و ماشین دستگاهی که (دو بوی دوبلو) اختراع کرده بود ما شنیدنها الکتریل فاس کردید .

ازین بتر جه ؛ اینست که برآت احتجزای این ماشین را از پیش گیریم که

و میدانستند که اینچیین ماشین و دستا میکار قوت مغایله بادهای شدیده
برآذنشه باشد در بالون اطمینه کردن آن خنی دشوار باشکه بعد احتمال
راشت، چونکه آنماشین و دستا موئی که بر بادهای تند غلبه کنند چقدر ز
منگین خواهد شد، و در بالون چقدر نقلات پیدا خواهد کرد و بعده
این است مسئله که دامنه افق و بهم مالده است با وجود این همه هوسها
دان بالون بجهت این شرط و هوئی بودند که از نگاه به همهات و ملاقات
حرمل و هوئی خودشان را افزار خوده بتوانند و از این و در صاد
دان افتدند که بخت او نزد گی بالونها را آنکه بیتو اند پیغام اند و هجیم
و اتفاقات ماشینهار اتاکه بتوانند که چنان سازند، و قوت دستا موی الکترونیک
و رانکه بیتو اند قوی گردانند .

در باب جستجوی ماشینها نیکه قوت شان را زیاده، و هجم و ملاقات شان
که باشد امن و کاریاب از دیگرانش زیاده رسی و کوشش میورزند . نا
پرسن کی از کمی که اگر این مشهور امنی کمال ماشین بوی اختراع کرده بود
که بالات بین الکترونیک متحرک بود که هن کاه این ماشین دریک بالون و سه
چهی و صرع شود دعلوم میگردند که در تینه هسته ام تا به یاست مقره
مسافر را امن بسیار کند .

منکور خریداری کردند! (۱۰) اندیشه خواهید کرد که خریدار آن که بوده باشد؛ خبر بد همیم که بیش کاب (ولین) جباب (اونکا) بروانست بوده، اعضای کاب بعد از بدست او زدن این نعمت عظیماً صبر و درگاه را متناسب ندیده همانند بکار آغاز نهادند و در زیر نظرات و نگرانی (هر دوی تندیرو) نام بالون ساز مشهور جماهیر متفقه بسا خلق بات بالون بساز متنی و مکمل شروع شده شد.

امریکائیان برای اینکه نه کارهایی که منافع عمومیه را خواهد داشت کنند کیسه های خود شاز اخیل زود پالز میکنند. لهذا بیش از اینکه شرکت شرکیان بسیار از هر طرف پیسه ها را مخفی کرده و چون آغاز بکار شده به صد هزار فرانگی کرد آمد به بود. (هرزی تندر) بالون ساز درین قن خیلی مهارت کامله را مالک بود این آدم هزار هزار تمحیر به بالون زالجر آگردید بود، اما بسبب سه تمحیر به خود شهورت یافته بود و در تمحیر به اول خود بقدرت خود را در معز از مرته از روی زمین برهوا بالا برآمد، و بکمال موقوفیت بالون خود را فرو آورد. در تمحیر به دوم از نیمهور لک تاها فرا انسیکلو که منتها بای غربی امریکائی است از روی هوا سیاهست بخورد و شوهر تمحیر به سوی انگلزی و تجسس

و هایی داده تنها یک پاپش لئک کردید .
 حالمعلوم گردید که کلیب (ولدن) بسبب ما شنینی که خزیداری کرده
 بود مسئله بالون را که باما شنین متاخر لک شود خیلی پاپش بود . در کار
 خانه مشهور (تورز) که در فیلا دلفیا واقعست یک بالون بسیار زیگی
 که تا عالی مانند آن ساخته نشده است بروزی کار ازدا ختنند . درجه
 مقاومت و توانایی این بالوز را به این صورت نمیر به میکردن که در درون
 آن هوای بسیاری به تضییق و فشار دادن کرده میدند که تا عالی درجه
 توانایی و قوت را مالکت .

اگرچه بالون که (نادر) نام بالون بران در سنه ۱۸۷۸ ساخته بود
 شهرهای امریک مکعب ، وبالون (شردن دین) یعنی شهرهای امریک مکعب ، وبالون
 (جیقا) که در هایش کاه سنه ۱۸۷۸ کشیده بود سی هزار امریک مکعب
 محبا را مالک بودند اما این بالون کاب (ولدن) نام چهل هزار امریک مکعب
 هجده دار که اگر ریس پروردانست ورقای او بقدر آمس بالون خود را
 خود بیناند . و در جنوب از بالون دماغهای شان بر واژ غرس و گرد جاداود !
 این بالون مخصوص این نیست که محض طبقات بلند هوائیه را ساخت
 کنند . ف بله که نام آنرا (غوه) نهاده اند یعنی دایا به پاپش بود . میں
 هر کام طالع برداشت و کتابش پاپی کنند ، وبالون شان بقوت ما شنین جدید آن
 باید مقاومت و توانایی سعی اند البتکه کاسم آن بامسای آن مطابق خواهد آمد :

اعضای کلپ (ولدن) هر روز در زیر ریاست پروانت و فیل ایوانس

در دالان بزرگ کلپ جمع آمده در باب بالون (غودهاد) خودشان و تکمیل کردن نواقصات آن مذاکره ها و باشد و میکردد. زیرا گرچه همه کسین فکر بودند که بعد از یک هفته (غودهاد) بواسطه ما شین تازه خودگز روی هوا بانقطع مساوی آغاز خواهد نهاد. اما یعنی زکار غودهاد به ایندرجه هزار سیله بود. چون گاه هنوز بسیار مشکل ای در پیش مانده بود که حل آن لازم بود!

از جمله مذاکره و مباحثه وضع کردن پروانه بود که بعضی میگفتند بیش باشد و بعضی میگفتند در دنبال، چنانچه ملت شهادتین مباحثه را در اول این باب شنیده بودم.

در باب جای وضع کردن پروانه مذاکره مدرجه شدت و در شق پیدا کرد که کار از مباحثه گذشته بمحابا له منجر گردد. در میان اعضا ای که طرف داور بط دادن پروانه را به دنبال، و اعضا ای که طرف دارد بط پروانه را پیش رو بودند عدد دشان هم مساوی بود. چنان اقتضای خلیفه سب و شتم در گرفت که کار بمشت و سیل کشید. از آنهم گذشته بضرب چوبهای دست رسیده، و هیچ باقی نمانده بود که دو تالوی دوفرقه اعضا ای کلپ را تنهجه نخشد که درین اثنا دو مجلس یک تبدل بوقوع آمد. این تبدل این بود که خذ مشکار کلپ بآنکه بشانه و قیل وقال اعضا ای

مجلس حوا الله سمع اعتبار کند بکسر بسوی چوکئی ریس پیش آمده
یلث (کارت و وزیر) یعنی ورقه طلب ملاقات یلث شخصی را بر ریس بداده
رئیس بکمال شدن اشیاق قومناک را که داشت بنواخت حاضران
مجلس ساکن شدند . چونکه نواختن این اشیاق امر ریس مجلسست
که رای سکوت حاضرین نواخته میشود .

ریس گفت :

— چیزی گفتنی دارم .

مهه اعضا بیکزان — چه گفتنی دارید ؟ بفرمائید !

— یلث آدم اجنبي میخواهد که به الان مذاکره در اید باز هم بیکزان

نی ! غیشود ! جائز نیست !

— این شخص اجنبي در کارت و وزیر خود نوشته که در خصوص واهی
بودن افکار یکه بالون بوجه دلواه بروی باد رانده شود دلایلها اشیاها

بدست دارد .

از ناسخن باز در میان اعضاي کلاب قیام و قال بیداشه همه گی باز

بیکاز کی گفتد :

— کیست این مرد گستاخ ؟ بیاد که به نیم !



١٣٦

لک مرد بگانه در کل (ولن) خود را جسان تقدیم می‌کند؟

همه اعضای کلپ چشمهای خود را بدروزه‌دان دوخته منتظر داخن‌شدن مردی که کوهی بودن فکر موتفقیت و کامیابی تشبیثات بالون را تی شاور بازیافت کردن گستاخی و جرأت میورزد چناند، و یک سکوت و آرامی در الان پیدا شد. اما تعجب خواهد شد که اعضای کاب برین یک چکونه راضی شدند که اخینین یک سکانه گستاخی در کاب داخل شود؛ این راضی شدن اعضای کلپ ازینست که از خدا یک آدمی میخواستند که جوش و خرسق فهر و غضب خودش از اران خالی کنند؛ در والهه الان باز شد. یک مردمیانه بالای تو انای سفید پوست زرد موی ریش نشکی در الان درآمد، و بی روا در پیش میز خطا بت آمده، و دستهای خود را میزگذاشته با او از یزدی گفت:

— ای امریکانیان! نام من (روبوور) است. عمرم سی ساله، وجودم بسیار توانا، معده ام آتفقدر خوب و درستست که هر چیز را اکمال خوبی حل و هضم میکنم. قوم بسیار زیاده، جشن‌ایم بسیار بزرگ‌ترینست. اینست که این احوال غیرمعنوی شخص منست!

هیچ نشنیده اند . آیا این آدم دیوانه است ؟ یا یک حقه باز است ؟ یا چیست ؟ هر چه که باشد خواهد بود ! اینقدر هست که در کلام و تقریر شما تائید میگذشت که این گروه بر شور و شر ، واعضای شهادت اور راسکوت مجبور توانسته است باعث بعدازان طوفان عظیمی که ذکر آن را کردم در الان مذکور یک سکونت غریب قائم شد .

براسق که شخص (زوبور) چنانچه خودش تعریف و بیان کرده بود همچنان بود . قامتش میانه ، اعضای بدنش مر بهای منتظم تشکیل داده بود . خطی که از شاهه هایش نکسر بسوی پاهی ایش فرو آمد و باعده بگز خیلی موازن و برابر است . برین جسدیکه خطهای طرفین آن بایکدیگر تتمها و ازی میباشد یا کله مدوری که بالک گوردن کلفت و قوی بیشانه های هنف و منتظم مرا لوط شده است تصور کنید تا کله (زوبور) را دیده بتوانید ! این کهرا در او نظر یکله یا کاوی نشیده خواهد داد اما چون خوب نظر کنید در سیما آن چنانیکه لک نمود که هوشیاری می بینید که حیوان میشوید . چشمها در خشنده بآبرو نزدیک کم مر کان آن بالبر و پوشکان در زیر تائیور اعصاب او بحر کرت دایی بجبور است . موهاش زرد بخواری مایل و بلکه بگمینی بگذارد و خیلی در خشنده است . سینه اش فراغ ، و مانندم بزرگ کوره آهنگری بالا و پایان میشود . بازوها ، دستها ، ساقها قدمها مانند شاخهای یا کل درخت قوی و کلفت

تنه بمنظار میخورد .

در دشتهای لبهای نوک تاب خود رده جو زنف از بروت هیچ اثری نیست .
اما زیر جنہ اش بات زیش تنف بردار کوتاه دوشاخ بیزگری دیده من شود . چنہ ، اما چه چنہ ! چنہ که در قوت از چنہ تمساح بعنی واگو هیچ یا کیم عیار است !

ان آدم آیا محصول کدام ملکت است ؟ انسنت که معلوم کردن این سله یک تقدیم مشکل است . با وجود اینهم خبر میدهیم که زبان انگریزی داشتی خوب میگوید ، و شیوه اسانسکه امریکائیان از انگلیزان فرق میدارد در کلام پیدا نیست .

حال چون بات فکر کی در باب اوصاف سوابی این مردمیکانه پیدا کردیم بشنویم که چه میگوید بزرگور ، پرسخن خود دوام نموده گفت : — حال جهت معنوی شخص خودم را بشنا بدانم : من مهندس از صدابت و ممتاز اخلاق از صدابت و ممتاز و جو دم هیچ پس نمیاند . همچنان بات قوت قراری موجود است که در بیش هیچ کار عاجز نمیاند ام . برش کار یکه نیت و عنایم کردم که تمام امریکا برای خیزد ، همه دنیا مخالفت کنند بر منع آن موفق نمیاید . بات فکر که حاصلکردم اعزاض را بران طاقت نمی آرم . مقدم از نتفیضیات اینست که میخواهم خود را بشنا خوب

بشناسانم . بلکه خواهید گفت که از خود بسیار بیشترین کردم ، هرچه کم دل تان بخواهد بگویید هیچ پرونادرم ، اتمار جامگننم که از حاله ملاحته کنید ، و سخنی را که میخواهم آغاز کنم آراقبط نکنید . زیرا درینجا برای گفتن بعضی سخنانی آمده ام که شما را خوش نمایید ، و ز شما گران افید .

ازین سخن (روبور) در میان صفح اول اعضاي کلپ (والدن) بلکه غر غر خفه شده بیداشد . این غر غر دلیل این بود که در ریاضی دماهنای اعضاي کلپ بلکه جوش طوفانی بیداشود .

— رئيس رو دانست خود را بزور ضبط کرده تو انتهی گفت :
— بگویید ! بگویید ! بشنویم که چه میگویید ؟

روبور — میدانم ، که این دنیان دماغه ای میجود است که هنوز بین بیل قانع و قابل هستند که بالونها به طرفیکه دل بخواهند سوق و رانده شود و بجزر هایی که از یک مصوبه این نظریف در زباناب اجر اشده و هیچ تاثیجه نه منشیده هیچ نمی اندیشد ، و میخواهند که بالونهای بوسیله خام خود

شان را بقوت ماشین مخابراید نما وی الکتریل بطریکه آزو دارند پرند . اینهم از فکرهای خاصی که بیکند تخریب ناقصی که در بعضی دالاهای بالون سازی براهو اهای جزوی اجر اشده است پیش آمده است . اینست که شما یاف صد ها نفرهای هستند که بر همین گیان و اعتقاد دیده اند ،

و برای اینکه این مالیخو لیای شما مبدّل حقیقت شود بحدّ هاوز از زر سرخ خود تازه ایرانکان به او امنی اندازید!

تعجب اینست که حاضرین مناج آتشین به اینسخنان بمهلو دار طمعه گزین رو بور باعکین هیچ چیزی نگفتهند! آیا کوششند؟ یا آنکه بهوس آن افتاده اند که به یافند که آیا این اجنبی جسور تو را نگسته اخی خود را تاکچاها پیش میدرد؟

هر صورت، رو بور بر تقویر خود دام ورزیده میگفت: — یک قدری یافند یشدید! یاک بالونی که از زمین بقد رسید یاک کیلو گرام مقلات مردا شته بهو اشود یاک مترا مکعب (غاز) محظا میشود. این غاز نسبت بعد دیکا کیلو گرام افزونی میگیرد. محظا که این غاز دران گنجید اضافه کنید که بیک باد بان کشته کو چیکی چون باد نیم تنی بر خورد لایاق قوت چار صد اسپ را حاصل میکند. حالا چگونه تصور میشود که عنقا ای اخنین بیک بادی آخننا نیاک که استناد کاه آن خود باد بشد بواسطه بیک ماشینک کو چکی که در درون بالون وضع شده است چگونه مقاومت خواهد نوانست؟ آیا اینکی اندیشید که در هو اهای طوفانی باد بر بیک معنی که بیک مترا بمع وسعت داشته باشد چار صد کیلو گرام مقلات میدهد؟ بس فرض کنیم که سطح بالون شما صد هزار متر مربع باشد، آیا بر آن چهل هزار

کیلو مقلالت نیز سد ؟ آیا خالق کائنات هیچ یک مخلوق که به بالون شما مشاهبت داشته باشد خلق کرده است ؟ آیا شما ادعا کرده میتوانید که مرغان برندۀ بسیلیک از همه اسبکتراند بزر وی هوا بالا برآمده پرواز نمیتوانند ؟ آنکه اینچنان ادعا بکنید اینست روازو، اینست صرع، اینست هو !

اما با وجود اینهم من نیکویم که مسئله جوں چنینست انسان از مالک شدن برکره هوا فارغ شوند، واز فکر در زیر حکم او زدن کره هوا دست بنشویند ! فی فی ! انسانها چنانچه زمینه او بخوبی هارا بواسطه اختراعات خود در زیر چنگ تصرف خود آورده اند که نشیعی را نیز لا بد حاکم باید شوند، اما نه به اینصورتی که شما تصور کرده اید که از هوا خفنه فتر شویم تا بر هوای این فی ایمان اینهای سینکپین را زده هوا بر هوا حاکم شدن میسر نمیشود !

آنچنان (روبوز) همه اعضای کلیب را بجوش و خروش آورد دهنده همه کس را زد و بو را باز شاد، نور ها و فریادها از دهنها جوییان گرفت جونکه آنکلام (زو بوز) علناً با اعضا کلاب (ولدن) اعلام حریست زیر اعلوام گردید که (روبوز) از طرف قاران مسئله (از هوا سینکپتر) میدباشد حال آنکه

کلاب (ولدن) بر فکر مسئله (از هوا سینکپتر) بنایانه است .

ارباب فن باللون، و هو سکاران ترقی این صنعت حکم فرمائی هوا همین دو فرقه میدباشند که مجادله و مناقشه شان دایمی اجریانست .

روبوز به این جوش و خوش م رد مان اهمیت نداده منتظر ساکت

شدن شان عالند . ریس (بر و دان) صد ماوا بسکوت اشارت کرد .

بعجز دنگ او ناسکوت نهادگر زید رو بوز بسخن آغاز کرد و گفت :

— بی بی ! حاکم شدن رکره هوا عاشنهای طیار از هوا سپاهی

موقوف است . هوای نسبی نقطه استناد بسیار متین است . از را آگه هوا دریک نامه چهل و پنج و تر سرعت داده شود ، بلک آدمی که در زیر پاهای خود مالک عشرت بلک متصرف ایل سطح باشد و رزوی آن هو استاده شده میتواند . او گرسخت را در آن نهاده نموده برساند انسان پای خود روی هوار فشار کرده میتواند . بنابرین میگوییم که آگه بواسطه حرکت

دوری بلک بر و آن که هو از ابه این سرعت و ایس را نهاد بروزی هو احرکت بکنیم تا بجهه کامیابی را چنگ آورده میتوانیم . او گرا یخین مانیمهای طیاری که هو از این سرعت بلکه از نیهم بیشتر بقوت بر و آن های خود رد و دفع بتواند بدست نیازد ، و بر همین فکر سقیم از هو استبکت زیانید هیچگاه مظفریت و کامیابی را خواهد دیافت . او گر بگوئید که مرغان بر زده هوار از شکم خود شان کرم کرده و به اینضورت از هوا اخفیفتر شده طیران میکند این غلط محض است . چرا که آگه چنین باشد حساب کنید که یک مرغ غلیو از بزرگ برای بریدن بجهل متکعب هوای گرم محتاج است . آیا چنین غلیو از شکم بزرگ در کجاست ؟ محقق بدانید که شما این بالوهای آما سیده بیکاره خود بهیج صورت موفق خواهید شد .

رئیس پروردانست که تا حال خود را بزور ضبط میکرد گفت:

— افندی ، شما سخن (فو اقلن) مشهور را فراموش کرده اید که او
چون نخستین بار بالوز ابد گفت : «هنوز طفل است ، اما بزرگ میشود»

اینست که حالاalon بزرگ شده است .

— عفو بفرمائید رئیس افندی ! بالون بزرگ نشده اما آمسیده ،
مگو نشنیده اید که گفته اند (فربه چیزی دیگر است)
افندیان ! بخوبی بدانید که بالوهای شما بزرگ نشده آماس کرده است
برگی ، مظفریت ، غلبه برای ماشینهای طیار است نه برای بالوهای آما

سیده شما !

اینست که این سخن (زو بوز) در حق کاپ (والدن) یا تحقیر بزرگی
شهرده بشد و بتصور و فکر شان که از سالهای پیش و زانند سور است بلکه
جمعه تعریض بود . لهذا هر طرف گونه گونه مقابله ها و مد افعه ها بر سر

دو بور ریختن گرفت ، واژه طرف صدای های :

— بیرون برآید این کستان خان نامناسب را !
— نشنوید سخنان این حیران گیف کنیف را !

— بی بی ! یادداز دش ، تاثبات شود که از هر استگنتر نیست !
بلند کر دید . و مانند اینکه سخنان بسی ایشاناقهای تحقیر آنها نیز از

هم سود بدمید . حال آنکه هنوز کار بقول منحصر بود ، و تعقیل منجر نشده

بوده و بور غیور صبور بیچنگی از نسخنان التفات نکرده باز این صورت فریاد برآورد :

— افديان بالون ران بدانيد که ترق در شاهها ياست ، ترق و کامپاني آنها بالون ياستند ، بلکه ماشينهاي طيار هستند

يکي از اعضا — نى نى ، مرغان بر خلاف قواعد ميخانه که ميپرند ! رو بور — غلط كرده ايد ، ازو قيکه صورت بر وا ز مرغان در زير نظر دقت و تحقيق گرفته شده تحقيق بيو سته که دست قدرت آنها را با قواعد فن ميخانه کي مطابق بره او بله کرد هاست ، وا ز آزو زكار شناسان تحقيق مخوبی داشته اند که برای برآمدن برگره همچو تقلید آنها در چاره بزرگ که در گذشته داشت : مرغ (آلات ارس) یکنونی از عقا بهای بزرگ که در گذشته ده باز بال مي زند ، و مرغ (قاشقچي) یکنونی از مرغان بحوري که در گذشته هفتاد باز بال مي زند ، و

اعضا — نى ، هفتاد و یکبار !

رو بور — زنبور کهدريک ٹانيه نود و باز بال اعضا — نى نى ، نود و سه باز مي زند ! رو بور — و مگس که در ٹانيه سه صد و سی باز بال مي چنداشد ، و اعضا — نى نى نى ، سه صد و سه و نيم !

رو بور — باشه که در ثانیه های میلیونها بار

اعضا — نی نی نی نی ، میلیار ها بار !

رو بور — شاهر چه که میگویند گویند : محقق دانش که همین پرندگان را دست خلقت یاک یاک ما شین طیاری خلق کرده و آلات ما کننه های شانرا نسبت بسرعت پرواز شان متناسب و مطابق ساخته ، پرواز طرف انسانها برای تقلید آنها تا بحال تقدیز شصت آله های مختلف برای تجربه ساخته شده است که

یکی از اعضا — بی ! اما چنان آله ها یکدیگر به پرواز موفق و کامیاب بیان مده است !

رو بور — هزار افسوس کششی تا بوقتیکه بالون خود تازه آماسانیدن هشقول شوید یکی ازین آله ها پروردوز کر زمین از روی هر سیر

وزور نماید !

فیل آیور انس — ما یکنیست اندی ! در مارح و نشای ما شینهای طیار بسیار باشد پر والزی کرد . آیا خود شما اخچینیں ماشین ساخته ، و دور عالم کرده توانسته اید ؟

رو بور بخوبی این سخن باز نداشت ، و بی پر اگفت :

— بی ، هیچ شبهه نکنید !!!

— واه ، واه ! معلوم میدنید که شناور جو هو اگر دش کرده اید ، بر

هوا حکم رانده اید ، مظفر شده اید ؟

اعضا — قبح ، قبح ، قبح !!! چون چنینست زنده باد مظفر رو بورز !
رو بورز — بسیار خوب ! منم این نام مظفر رو بورز اقیول کنم
چرا که به این نام حق دارم .

جیم سیپ — اگر اذن باشد ، ازین ذی حق بودن شایاکنده ری شبهه
باشیم ، و ب او را تکردن آن خود را ذی حق بایم !
رو بورز از شخصیت جیم سیپ که علناً وزا بذو غنکوی متهم نمود بغض
آمده گفت :

— افندی ! در وقتی که از بات مسئله جدی و حقیقی بحث و بیان رانده
شود سخن را بر استهزا و تکذیبها دور دادن خوش نمایم . لذا می پرسم .
که این شخص کستانگ که مرا بذو غنکوی تمحیر کرده چه نام دارد ؟
جیم سیپ — نام من جیم سیپ است . از گروه سبزه خواران از رو دههای
رو بورز — جیم سیپ افندی ! روده های سبزه خواران از رو دههای
دیگر مسدمان درازتر است . شنایم ام آید که زبان شایان دریناب شاگردی
رو وده های شما را آگرده باشد .

از بذو سخن رو بورز که تحقیر عظیمی در حق یکی از اعضای هم کاب (ولدن)
بود طوفان پر شور و شرکاب که تا حال مستعد و آماده جوش و خروش
بود دفعه همچوچ و غلایان نموده از هر کله صداهای غلیظ و شدید سپه او شتمها

بالا رامد . بکی میگفت :

— یارون پاندازید این رذیل بی ادب را !
دیگر — مانند ما شین طیارش بتوانیدن !

دیگر — بزینیدش تا آماس کنند !

دیگر — بروده هایش را لازم نیش افز و نثر میاند :
و مانند اینگونه سخنان هزاران : والحاصل قهر و شدت بالوزیران کاب

ولدن بدز جمهوریه بالراسیده بود که از جاهای خود برخواسته اطراف بزیکه
دو بوز در پیش آن ایستاده بود از هر طرف فرا گرفتند ، و دستها و
چوبها و بوطها بر سر زبور ریختن گرفت .
رو بوز ، دست بچیب کرده و دو طیپ نچه شش میله بر او زده بر جهود
کشند کان خود پایع باز آتش داد . و یک دود کشیقی بالاز کاب زالحاطه
کرده رو بوردمیان آن دود های غلظی از میان صد هادستی که مانند امواج
بحیره و چشم کرده بود غایب گردید . طیانچه چون هوای انداحته شد
بود هیچ یلت واقعه بوقوع نیاورد .

۱۰۰ باب حارم

حکم خدمتکار فریقوان در گذازرس بسیار بدنش بلزمه میاند : حکم

اعضای کاب ولدن راهی شده عادت انسان که چون هر روز بعد از مذاکره

به کوچه پیروانند این بیک را عادت کرده‌اند که آنقدر شماهه، و قیل و قالها می‌پارند که می‌دم اطراف و جوانب خود را خیلی آزار می‌رسانند و از همسایه‌گئی خود پیش از می‌کنند. و از نیست که می‌دم مانع محله چند بازار دست این مردمانی که در کوچه‌پیش می‌کنند خود عالم‌ای پر احتیاج می‌کنند. حکومت شکایت کرده‌اند. اما تابه این‌دام مانند امر وزقیل و قال بر اشکال اعضاي ضرب الاشكال عجیب الامال مختلف اقوال کلاب بالون اعمال دیده و شنیده نشاده بود. آنقدر جوش و خروش و هایه‌های شان در کوچه بلند شد که پولیس عداحله کردن مجبور شد. اما اعضاي کلاب هاین قیل و قال بر شور و شور خودشان تاکندر جه حق هم‌دارند. زیرا بحیاط کان در حالیکه بهزادان شوق و هوس در فکر کار و باراون برائی خود بذذاکره ربط دادن پرواذه آن مشغول بودند. بیک صداجنبی کشاخی آمدند که آنکه بر کشاخی مسئله (از هو استینکنتر) قیام نمود، بالون (غزوه)، و یکی از اعضاي معهوب شان ایز. تحقیر کردن جرأت وزید! و در حالتیکه می‌خواستند از و حق استمام خود را بگردند، حراف از میان ظائب گردید.

بس اگر اعضاي کلاب هر قدر جوش و خروشی که بکنند بحسب است و از نیست که به این تحقیر تمحمل نکرده فرقه فرقه شده‌اند، و چون بکوچه برآمده‌اند به راهی که پیش روی شان برآیز آمدند رفته‌اند. و به نعره

های بالند با هم‌یگر گفتگو کرد و هر هر طرف روانه شده اند و بخانه های مسد مان، و میخانه ها، و قهوه خانه ها در آمده و بورا بالند گرفته اند و لی هیبات بر عالم شهر فیلادلفیا هیچ ازی و خوبی در هیچ گوش و کناری از رو بوز نیبا قند! از نسبت قهر و غضب اعضا دو بالا گردید، و قسم کرد که همه امریکارا جستجو کنند و زو بورا بدست آرن، و زین قصد و عهد از هم‌یگر جما شاده هر کس بسوی جاهانی خود بر قند.

تنهاد و نظر از میان شان بود که بهبیت عودت گردن بسوی خانه های خود شان نبودند که این دو شخص رئیس (برودانت)، و کابینت (فیل ایوانس) بودند که بسبب رقابت که بشدت در میان شان دوامداشت این شماهه و قیاقا و قالا و سلله خوب بمناسبت تأکید میتوانند با هم میانجیه و ماقعه خود شان را ابصراهای بالند قوت می‌دادند، و هم‌یگر اعزاز اینها بر اد هامیگر قند، و همراه میر قند.

فریزو این زنگی که خدمتکار رئیس پروردانست بود ازی اندی خود روان بود، که نگفتو هایی که در میان رئیس و کاتب جریان می‌یافتد از میانه در گذشته، مجادله ترکشده بود، فیل ایوانس میگفت:

— نی اندی، نی! اگر شرف ریاست کلیت بعن عالیه میتوانیم بنخوبی دالت هیچ کاه بوقوع نمی‌آمد.

— خوب ، اگر شماری پس میبودید چه میکردید ؟
— پیش از آنکه دهن خود را باز میکرد سخن آن حریف مفتر را

میتویدم .

— اینچه سخنست که شما میگوئید ؟ برای سخن بپیدن او دهن باز کردن و سخن گفتن او لازم بود . حال آنکه شما میگوئید که پیش از دهن بازگردنش سخن او را میباید بدم : من هیچ معنی انسخن شما را انداننم ؟ اینست یا که نموده سروال و جواب این دو رقیب ، دیگر کامات آهارا از همین نمونه قیاس نمایم . این دو رفیق بهینه صورت عیناً حسنه بر هم دیگر هجوم ورزیده در کوچه هایی که پیشکش روی شان می آمدند میدرآمدند . رفته رفته بجهنان محله های دوری اضافه شد که از جای خود بسیار دور شدند . فریتوان رساناکی چگر بین از دهان شان روان بود و چون میدارد که افتدن او در جاهای دور دست تاک و تنها بر ویدیر احت میدند و به اندیشه می اتفاده .

معلوم است که فریتوان از جاهای تاک و تنها بجهنان خوش نمیشود علی الخصوص در چنین نیمه های شب ! حال آنکه تاریکی نیز زیاده است . ضیب شی قرق بسبی که حال بدتر آن گذشت است که روز و شنبه میدهد ، ازین سبب فریتوان بیچاره هم برآمده بود ، و هم خیلی اندیشه ها ووسوا سهای رساناکی فکرش را زیروزبر میکند ، و هر دم به اطراف و

جو انب خود نظری اندازد ، بعضی خیالهای جنها و رہا در نظرش
تجسم میکند .
رفته رفته رئیس پرداخت ، و کاتب فیل ایوانس آنقدر در مبنای حثه
و ناقشه فروارفته بودند که نمیدانستند که باکجا پیرون و مگرس اسرار از
شهر پیرون را مددراه چنکل (فرومون پارق) را گرفته اند ، و متصل
به جادله دام وزیزده از سر پل نهر (شوپاچل) گذشتند و دریل نیشه
کمازیکطرف با چنان ازالیکطرف با درخواز محاط بود اخنا شدند .
درینجا خوف و سیم فریقول خیلی زیاده شد . علی الحصوص از وقتی
که ازین گذشتہ اندینهای الش چنان رسیده که دری شان یک پنج شش تقریب
عقب کیری میکند که آنه سئله خوف و سیمیچاره افزوده میسازد و
بدنش بلوزه میدارد .

فریقول بیچاره همان رس و سیم تاکدار جه حق همداد ، زیر افريقول
زنگ است ، سوپست و بحق او که بر بدنه ضعیف اودیده میشود چنان
نشان میدهد کماز مردمان (قارولین جنوبی) باشار هنوز زیست و کسکاله
است . اخلاقیش بیز خیلی بینا سبیت است . برخوز کاهل ، و رسیده که
بل حریضت ، سه سالست که بخندت پرداخت و باشد .
درین اثنا میعادل دور فرق بذرجه همایت شدت نموده بود کار از
کفتگوی مناقشه آمیزرا مده بجادله بدور گفتن رسیده بود اما اگر

ازین مجادله بکقدری فارغ شده به اطراف خود نظر میکردند. البته برای شان بهتر بود . زیرا در یک طرف پیشههای جسم همچی دیده و بشد که غیر مستحکم و آرام ایستاده بود ، و چنانگان میشد که این جسم از اجتماع صدھا آسیا بهای بادی تشکیل یافته است .

اگرچه فریقو لون پیچاره غیر از دین این جسم مهیب بکجند آدمی زا هم دیده بود که درین سنه های درختان بسخو و کمین گرفته بودند ، و از بیمانند بر لک بید میلارزید ولی از یعنی افتدی خود چیزی گفته نمیتوانست . ولی رقدور قدره صبر و توانش زیاد شده مجبور گردید که افتدی را خبر بدده و لهدای اصدا ریزان لزان و خفه شده بره بجان گفت :

— مستر او نکل ، مستر او نکل !

ولی مستر او نکل یعنی برادران که فریقو ای همیشه اوزاه چنین خطاب میکند بمحابله و مناقشه فیل ایوانس آنقدر مشغول نبود که بجهه ای فریقو این پیچاره برداخته بتواند !

فریقو لون دوم باز باز میخواست که فریاد برآورد ، ولی والاسفا که فریست فریاد ایش غمازد . چونکه در آن اثنا از میان درختان پیشههای ایشان حضیقی نواخته شده در آن واحد شش نفر مسدقوی و سنومندی را ایشان شجوم نمود ، و بره شخص دو دو نفر جمال آورده بچنان سرعت و قوت بیجامه هزار آگونند که فرصت هیچ داغه و مقابله برای شان باق غمازد .

در ظرف یکچند ثانیه چشنهای شان را بستند، دهنهای شان را باز نمودند، دسته‌ها را با های شان را با هم ربط کردند، و مانند جو الهای مال بر پیشنهادی

خود را مانند!

پرداخت، و فیل ایوانس در اول امر چنان کهان کرد که درین نیم شب به جوم دزدان شگردی که این گونه جو مهار آدم زرق خود مقرر نمودند گرفتار شده اند. اما دیدن که جوم کنند کان جیهای شکار شد کان خود شان را اینها نمود. و با وجود که در جیهای هر دور فرق بقدر یکچند هزار دولاژر و دیوار نقد و بالگنوت بیشتر مو جود است ولی کسی به آن غرض نمیگیرد.

بعد از مرور یک‌دیقه بعد از آنکه ازیل دو سه پنهانه بالاشدن و فرو آوردن خودشان را حس کردن گذاشت شان خود را بیل زمین تخته‌خی دانستند.

در پنج این کارها نیک بیل چاکستنی بسیار عجیبی اجر آگردید بعضی صد اهای کوناکون غرسی، و بیل لرزش و غرش شی گوش شان بر خورد که صد اهای مذکور متصال از یک‌سیزع (فرز تر، فر تر، فر تر!) مسک بود. در میان استقاد رفوت رهی بسیار پی هم؛ دیگر جزی فهمیده نمیشدند. روز دیگر شورش و هیجانی که در فیلانیا برپا شد خارج دایره توصیف

و تعریف نهشت : هنوز وقت صبح بود که در تماش شهر حوا داد دیدن کلپ و لدن
که عبارت ازدا خلشدند یاک مسد اجنبی که (روز بوز ، یا آنکه ، مغلفر
رذبور) نام و عنوان داشت دردان مذاکره ، و بعد از آنکه کلپ را تغیر
کرد دفعه از میان غائب شدن آن نشر و شایع گردید .
اما جون خبر کم شدن رئیس کلپ ، و کاتب او نیز در همان شب بیدان
آمد کارد که گون شد :

در هر طرف شهر ، در داخل و خارج تحریرات و جستجوهای عمل آمد
هیچ گوش و کنواری نماینده جستجو نشد . اما هزار از افسوس که هیچ مرأة
خاص نشد ، بهر طرف تاگر افهای کشیده شد ، در اخبار هالغانها و اشتهای
هانوشه شد باز هم هیچ فائده نکرد . هر کاه زین شق میدشار و رئیس و کاتب
دان میدرا آمد باز هم استقدام زود کم نمیشدند .
بعد از وقوع انجال اخبار هالغان عدم امنیت امریکا بجهه از اندۀ زیاده شدن
پولیس والطلب کردند . حق بعضی فرقه هایی که بر ضد حکومت بودند
قیام و قالهار پیشتر کرده گفتند :

— چون در میان چنان شهر های پایتخت و شهرهای این کشور سر قبهای
انسان بوقوع بیاند پس برای پولیس چه لزوم ویا نمایند که پولیسها را
رخصت بد هنار .

ولی هیچیک از نسخه ای هیچ فائده نمایند . نه پولیسها را رخصت

شادند ، و نه غایب هایدا !
ریس و باشکار بش از جایگزندگ بودند همچ خبری و اوری نشان ندادند .
اگر آمده ها و عده های بخششی زیادی از طرف کاپ به خبر آورند کان
ریس و باشکار و عاده شد ، و این و عده های این بود که اذنا بخوبی
یافتوی از اینها بد هند . افسوس که همچ نمره نداد .

باب پنجم

-۶۰- آنارکین و غرض در مابین ریس و کاتب در چه کجا بر طرف می شود ؟
سچاره کان اسیر افتاد کان چون چشیده ها و ستها و دهن های شان محکم
بسته شده بود مجال حرکت . و فریاد ، و دیدن برای شان نبود . اینچنان
حال البته که انسان را خلی داشتگ و چگون خون می سازد ؟ علی الحضوص
مانند پروردانت و فیل ایوانس اشخاص آتشین مناج را با از همه بد را بن
بدار که فاعل این خیانت خود ایز نمی دانند که کیست ، و ایز اهتم نمی دانند
که آیا این جائیکه ایشان را مانند جو الہای سربسته مال و اشیا اور دل که اشته
اند چه جایست ، و در چه است ؟ حال آنکه ایز اهتم نمی دانند که آیا هنوز بر
سر شان چه چیز ها خواهد آمد ؟ و آیا این آواز (فرز ، فرز)
چه چیز است ؟ بس چون اینها احوال ناکوار غیر معلوم را آشیان

صل اجنبی این دو تند خو ، در زیر نظر در ایم در چه حد ت و غصب ریس

پروردانست و سرکاری بیش فیل ایوانس آگرچه نیزه اندز که چه خواهد شد و لی به این تو انت است !

پروردانست و فیل ایوانس آگرچه نیزه اندز که چه خواهد شد و لی به این پیش محقق میدانند که فردادرکاب ولدن ریاست و اجرای وظیفه نیزه اندز هر کاه از فریتو لون پیور سید که آیا او بجهه فکر و تصویر است ؟ میگویند که آن بچاره را اکتفا نموده تفکر و تصویر باقی نانده ، از وقتی که به جو هم ناگهانی گرفتار آمده تا به ایندم هیچ یاش نیامده ، کویا ز زمرة زندگان برآمده در زیان مرد کان درآمده است ؟

تفاوت یک ساعت بهین صورت یافته ، هیچ کس در پیش شان نیامده . حدت من اجان بچاره مایه ناندند ، و از پس دسماںی که دهن شان با آن بسته است بعضی صداهای مردهش خنده شاده بر میکشندند ، و خیلی پر خود میدیندند که اینهم در چه غضب و شدت خاوه شانه شان اخوندار میکرد . بعد از آنکه یکمین همچنین میختاب خود دند ، و برای بازگردن دستهای خود هیچ قایده ندیدند آزم و خاوش مانند نه تا بشاد که از قدر س معه خود بای قاعده بردارند ، یعنی چیزی که چشم دیده نمیتوانند . بلکه گوش آنرا بشنوند و لی والسنگا که بجز صدای (فرر زر . فرر زر . خور زر) که بیک آهنه گ ویک و نیزه گوش شان بزمی خورد دیگر چیزی شنیدن ممکن نبود !

درین اثنا فیل ایوانس شدست و وزور را درباره بازگردن خود فلاده مند نمده آهسته گئی و آرامی را در باب بازگردن خود پیش کرفت بعد از آنکه به احتجاج و سعی و غیرت کوشش ورزیده سست کردن دستهای خود موفق گردید . باز بر هانقرا کیقداری کوشش ورزید . گره های باز شده دستهایش آزاد ماند . هاندم چشمها و هن خود را نیز بازگرد ، و چاقوی امریکائی که در جب داشت کشیده بایهای خود را نیز رهای داد . فیل ایوانس به این موقعیت و کامایای خود اگرچه بحرکت و تکلم قادر شد ، ولی چشمهاش باز بر دیدن چیزی موفق نشد . زیرا در جاییکه بود نم آنچنان بلکه ظلمت شدیدی حکمه فرماید که دیدن هیچ چیزی ممکن نباشد . تنها در یک طرف دوار بایع شش قدم بالاتر از ایک سوزان ایکه جویی بین شیایی بسیار جزوئی می آمد . ایزا اعم بگوییم که فیل ایوانس دربارگردن رقیب خود نیز کوئا هی نگرد . دسته او بایهای بروانست چون آزاد شد هماندم دستهای که بچشمها و دهش بسته شده بود در کشید . بر زانوهای خود نشسته بصدای حنفه شده گفت :

— شکر میکنم !

— نی ، تشكرا بخواهد !

— فیل ایوانس ؟

— برو دانست ؟

— بلى در ين وقت در نجف انه زينس کامپ مو جود است ، نه سر کاتب !
محاصمه که در مایین مامو جود بود بر طرف گردید .

— بلى بلى ، سراسر حقداريد . در نجاحها صعبه ایست ، بلکه دوقر
آمده است که از ياث شخص سومی که بر انها جبر و زور استعمال کرده بگرفتن
استقام مجبور و محتاج میداشتند .

— آیا ين شخص سوم که خواهد بود ؟
— روز بوز !
— آیاد و بوز ؟

بر همین نقطه هر دور فرق متفق مانند گشمن شان ز بور است و در ين باب
مباحثه و جدال ر الازم نديشد . فيل ايوانس فريقيوان را نشاند اده گفت :
— اين ز اين باز كننديم ، بچاره ز اين هايم !
— يك قدری صبر كنيد ، چون کجا گردد هش باز شاشنه و قيل و قالش
علم ز ابواله می اند ازد ، حال آنکه در ين وقت مابساکو نت محتاج بيم ز را کار
های بسيار مهمی در پيش ز داريم !

— چه کار ؟
— اگر ممکن باشد گر يختن !
— بلى بلى ! اگر ممکن باشد هم گر يختن !
بر و دانت ، و فنا ايوانس محقق دانستند که اين کار را روز بوز در حق

شان اجر اکرده، زیرا گردیگر رز دعا تی و بودالته که نقد و جو دشازا از جیهای شان میباشد. و بالسماهی شان اگر فقه بعد از آنکه یکیک اکاردی برآمده شان میباشد جسد های شاز اذر هر (شیلیقل) می اذاخت و در چنین یات جانی حبس نیکردم اما این جاچه جایست، و در چگونه موضع محبوس میباشند؟ این است که از همه پیشتر اخسنه راحلی باید کرد، و باید دانست که این حبس خانه شان چگونه جایست؟ پروردانت گفت:

— فیل ایوانس! اگر مازالان مذاکره که برآمده بودم بمانه و جمال افتاده و راه انجامه ای آمد، این بل و سرمهانی آمد؛ درین یات همچو شبهه نیست که رو بوز بعد از فراز کرن از الان کاب با چند نظر هم اون خود مازاغب کوئی کرده، و چون مازا بطرف چنکهها وی زاهده ایوان پیاقه فرصت را غنیمت دانسته بزمجهوم کرده آند و در نجای او زده حبس یکده اند.

— بل حق دارد!

— حال از نسخنان در آنسته این زبانه دیشم که از وقت گرفتار شدن مادر جنک، و انداخته شدن ما درین محل زمانیک مر و نموده دودوقه شده ازین یات معلوم میشود که حربهان هنوز مازا از جنک (فرومون) بیرون نکشیده اند.

— راست میگویید! اگر از اینها میرفع البته حس میکردیم!

— بس من چنان گهان میکنم که مادر درون یك صر ابه جنس کرده
اند ، و این عرصه از اینز چنان مینهادم که از عرصه ابهای در از حقه بازان باشد
— بلى ، بلى ! همچنانست . زیرا گر ما را در يك فلوکه که در هزار است
میدراز دند از حرکت موچ آب میدانستیم . همچ شبهه نیست که در

صر ابه محبوس میداشتم !

— این راهم بگويم که هنوز در همان جنگل هستیم ، زیرا عرصه ابه که
مالداران جنس نموده اند هنوز حرکت نکرده است ، چونکه اگر حرکت
میکرد البته حرکت آزا حس میکردیم . بنت برین از همه پیشتر چاره
فراز را جستجو بکنیم ، و پیش از انکه عرصه ابه بحرکت افتد و ماز آندور را جاهدا
پرورد خود را او رهایم . بعد از هایی یا فتن به جز ادادن و استقام گرفتن
رو بوز مشغول میشویم !

— بلى ، هم جزا بسیار بزرگ به او بایداد تا باندگ در حق دونفر
امیکانی کشی که قوه جوی ه استعمال گشته جیست !
— آه ! ازو بوز ایدا باید کرد ! واور اینکفر کردارش باید رسائید !
— اما این ز بوز کیست ؟ از گهان اشد ؟ ایا انکلیز است . فرانسیست ؟

العانت چیست ؟

— بله می دیست فطرت دئی هست و السلام . حالا از ذکر آن ملعون
در گذشتene بکار خود آغاز کنیم .

ایز اگهنه هر دوشان بری خواستند، و دستهای خودشان ایسوی پیش دراز کرده در تاریکی بیاک سمت خانه که در آن محبوس اند قدم زدن گرفتند، تا آنکه پیش دیوار رسیدند. دیوار را مانند دیوار سرا به یاخانه نیافتدند، قیرا از جا که او در هائیکه از تنخته سندی بعده آمده جا شد اثری نیافتدند، وهم قیاش دیوار بجوب هم مشاهت نداشت رفته رفته دروازه خانه را لز علامت حلقه آن یافتند، ولی در دروازه نیز چال و درزی ندیدند؛ هم دروازه خلی مضبوط بند شده بود که احتمال باز کردن آن متفو دینمودا حالا کار مانند بر کارد های شان که آیا آن در دیوار یاک سوز اخی کشاده

میتوانند یانی؟

درنجا قیل ایوانس از صد های متصل (فور رز، فور رز) که می آمد

متوجه شده بسید که:

ایا ایضای لاینقطع از چه خواهد بود؟

— بادخواهد بود.

امما او قیکه ما میا مدم خلی ساکن و آرام بود!

— پس آگر باد نباشد بر دکر چه چیز حکم شود؟

هن دوز فیق سپا کت مانند. فیل کارد بسیار کوچک حکم و سریز خود را کشیده بر دیوار نزدیک دروازه بشدت بزد، و خواست که یاک سوراخ در انجا کشاده و سرت خود را از انجا بر اوز ده پیچ دروازه را

از پیشتر در واژه تاب بدهد !

یکچند دقیقه متصال کوشش ورزید ، ولی این کوشش بجز اینکه کارد اور آماندازه بگرداند گر هیچ فائدہ و تغیر نه بخشد .

برداشت بر سرید که :

— این چیست ؟ آیا کارد کارنی کند ؟

— ن .

— مگر در یک او تاق که دیوارهای آن از مس است محبوس شده‌ایم ؟

— نی . چونکه دیوارهای چون میزشم صدای مس را بر نمی آرد !

— چون چیزی نیست بلکه از آهن ، باز چوب بسیار سخت ساخته شده

باشد ؟

— نی . نی ! نه از مس ، و نه از آهن ، و نه از چوب است !

— خوب ! بس از چیست ؟

— این زامن هم عین داشم ! چیزی که من میدانم همین قدر است که دیوار از

یک چیزی ساخته شده که کارد بران کار نمیکند !

برداشت را حادث و غضب فوق العاده گرفت ، صدای این بسیار قهوه

آسودی برآورد . دیوارهای بخشیده ای کوپیدون گرفت ، و چنان اوضاع و

حرکاتی اجرانوکه گویا بروز پیش زویش آمد و اول بروزهای آسوده

فیل ایوانس گفت :

— آرام شور و دانت . یک قدری شما هم کوشش ورزید بلکه بیکاری

از پیش برده بتوانید !

برودا نت نیز کوشش ورزید . اما هنر افسوس که کوشش او نیز نیز وارد رفت دیواره کو بالا ببور بود که باقی ران خودنم نیکرد ! بغیر از صبر کردن که جایزه رای شان نماید . حال آنکه صبر و سکون از عادت اصر که کائان نیست ! برودا نت . و فیل این انس بجوش و خرسش غلبه می آمدند ، هر چه بدھن شان آمد که قتلند ، در حق و بور کفرها و ناسراهای علیظی صرف نمودند ! اما ربور اگر هان در بور با اعتدال نیست که او را زدalan مذاکره دیده بودم چنان مینهنداری که اگر ده همینقدر کفر و ناسرا را بشنود باز هم هیچ حدت و قهر او را انخواهیم دید .

درین اثنا . حال فریقولن بچاره که همچنان بسته و خسته دریا گشته اتفاقاً بود خراب شده برفت . از گسترش ، واژ دیگرسو گرسنگی و شغ مانده گی خربخه و پیشان خود ردن بچاره ابسیار زیاد گردانیده بود بردا نت مجبوش که او ایز کندا . اگر چه می دانست که لووه و شاهه بسیاری خواهد کرد باز هم او را ایز کرد ! بمحر دیگر دھنش باز شد فریا بردا و زده گفت :

— مستر او نگل ! مستر او نگل ! بچانی ؟ اینچه حالت است ؟

برودا نت بالا بزر و زده گفت :

— ساکت شو : بخوبی بدان که ماراد ریخته این اندخته آن دکاز
گرستگی باشند ، اما برای امتداد دادن زندگی خود تا توپیکه جان داشته
باشیم باید که سعی کنیم ، یعنی اگر آدم خواری هم الازم آید از آن هم و گردن
بیستم !

فریقوان — از برای خدا ، چه خجالدارید؟ مگر قصد خوردن من باید به
— البته که را پیشتر از صندون خود اگرستگی خواهیم خورد!

— امان ! امان ! یارب !!

— امان ، زمان ، قائد ندارد ، محقق بدان که را اخواهم خورد اما باید
جلاده برای توهست که اگر خاموش شوی ، و هیچ فریاد و فغان نکنی باید
تر افرا موش کنیم . واخ خوردن فارغ شویم .

فریقوان ، برای آنکه خود را خاطر شان فراموش سازد و از بالای
خوردن رهای باید در لیک کوش خزدده ساکت و خاموش باند . و آهسته

آهسته باید بسته مسنهول گردید .

حال آنکه رفته و رفته وقت میگذرد ، شکستن در واژه ، یا شکافتن دیوار

بن شرمیاند . آیا بین دیوار از چه ساخته شده ؟ دانشمن اینهم غیر ممکن بشه
جذوب . نه عالم . نه سملک ! آیا چیست ؟ زمین او تاق نیز مجھول : و قریک
لایران زده میشود یا لصدای بسیار عجیبی میباشد که اینضاد را پرورداند
هر چه که کرد با صدای هیچ یاک جسمی موافق و رابر نتوانست گردد .

از زدن پایران چنان معلوم میشد که زیر آن کا وکست . و چنان حس
میشد که بازمیں رابطه ندارد . صد اهای (فرزدر ، فروردر ، فرور) هم
از زیر سطح او تاق بر می آید . میں استقدار حوال خشن ایشان اگر انسان را
دوچار کر داد حیوت غاید جادارد !

فیل ایوانس از پروردانت پرسید که :
— آیا توافق مالز جایی که بود بدیگر طرف تبدیل مکان کرده خواهد

بود ، یا رهان جاییکه هست هست ؟

— تبدیل مکان کردن آن هیچ اختیار ندارد !

— اما چون اول درین اوتفاق محبوس شدم از اطراف بوی جهن و
سوزه می آمد ، حال آنکه در سوی ازان بو ازی نیست : ایزو اچیا بد گفت ؟
— تنها همین رانگو که او تاق ماتبدیل میان نموده ، دکتر ھرچه دمیگوئی

بگو : زیر اگر در یان عربه . یادوی کشته میباو دیم که آنهم حرکت
میکرداریه از اهزاز و لرزه دایی آن میدانیم .

درین اثنا فیل ایوانس خبر داد که آفتاب در طلوع کو دنست ، چون کماز
نخجرا بسیار کوچکی که در زردیل سقف پرسود روزه موج دارد یا

دو شنبه خنپی که مخصوص وقت صبح هست نخود نمود . مطلق کماز نصف
شب چار ساعت آذنشته است . زیرا در فیل ایوانس در ماهای خریز این شنبه
علت اول صبح در ساعت چار ظهر میگذرد .

پر و دانست ساعت زنگدار جیبی خود را افشارداده دید که ساعت ربع کم سه را نشان داد . فیل ایوانس گفت :

— عجب ! ساعت ربع کم سه ویباشد . مطلق که هنوز شب است ساعت شبانگاه پس مانده باشد !

— چه ؟ ساعت من هیچگاه پس نماینده است !

— هر چه که هست ! آفتاب طلوع میکند . زیر اشعاعات آن از پنجه دیده میشود :

ایست که این شله یازر قفار ابه مشکلات انداخت : زیر اطلاع شمس بر خلاف عرض فیال دلیلها بوقوع آمد ! فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم کما که تایهان بخوبیه بالابر اماده شود دیدن پیرون نمکن خواهد شد ؟

— بر اسقی که خوب گفتند ؟

رئیس فریقولن را خطاب نمود گفت :

— بر خیز پاشت راهه این دیوار تکه بدنه . فیل ایوانس شمام برشت فری قولن بالا شوید ، چرا که از من سپکترهای باشد . منهم با فری قولن هماونت میکنم .

فیل ایوانس بر شانه های فری قولن را اعاد ، و تا به دش بخورد سهار در بجزه یک شیشه عادی دیده میشد که اگر چه بسیار کافی نبود ولی

باز هم بسبی که بسیار شفاف نبود دیدرا مانع میشد علی الحصو ص که در چشنهای فیل ایوانس خیلی ضعف بصر نیز وجود بود .

برودانت گفت :

— شیشه را بشکن تاخوب به بینی !

فیل ایوانس بدسته چاقوی خود بشدت گام بر شیشه برد ، حال آنکه شیشه نشکست و یک حصاری مانند لوحة نقره بینی برآورد ، باز پرورش زده باز نشکست ، و همان صد از برآورده بقیه هر فریاد برآورده گفت :

— ولی : مگر شیشه ایست که شکستن ندارد !

براستی که این شیشه بیک اصول نوی ساخته شده بود که روشنی ازان

ضود میکند ولی شکستن ندارد .

شیشه چون نشکست فیل ایوانس از پشت شیشه بلقت نظر کردن گرفت ، برودانت پرسید که :

— جهی بینید ؟

— هیچ !

— آیا در جسم یا سیاهی در ختهایم دیده نمیشود ؟

— نه !

— تو کهای شاخهای درختان هم دیده نمیشود ؟

— نی !

— جان من، چه میگوئید؟ آیا در جنگل دشمنیه یاسنیم؟

— نی نی، نه جنگ است نه درخت!

— عجب! آیامناردهای دودکش فاریکه، یا اینهای خانه هایز دیده

میشود؟

— نی نه خانه است و نه دودکش!

— (تفهیر) آیا در کجا هیم؟

— چه میدانم! بغير از هوا در هیچ چیزی در میدان نیست!

درین آشنا دروازه اوافق باز شده باشد آدم بدیدار گردید.

این آدم (روبور) بود که گفت:

معتبر بالون کران! بعد ازین در گردیدن، و سیر کردن سراسر

حرب و آزاد هستید!

— آیا آزادیم؟

— بلی، در میان (آلتروس):

پروردانت، و فیل ایوانس چهارمی بیرون جهیزند. سطح خانه که در ان

بودند با سطح بیرون خانه برابر بود. در پیش کشته راه که در آخر سطح

بودند که از جائی که بران ایستاده اند بهادر سه چاره هزار مترا پیانتر سطح زمین

چه دیدند؟

مشاهده دیده شد که شناختن موقع و موضع آن سر زمین شناخته نمیشد !!!

— باب ششم —

— یک قدری از تاریخ و فن بالون گردی در چه بحث میشود؟ —

(قامیل فلاماریون) که از مشاهیر مؤلفین است این سوال را پیش از یکحضور دریکی از تأثیرات خود نموده بود که : حاکمان روی زمین فارغ شده — آیا انسانها چه وقت از نشستن این حاکمان را خواهند نداشت؟ در میان راحت و لطفاًت جو هوای زیست کرده خواهند نداشت؟ ایست که جواب انسانخن را ذریسیوت (رو بور) میدهد؛ چونکه جواب این سوال همین است که :

— هر ویکه فن ما کینه مسئله طیران هوا را حل نمود آنوقت زیست و بو دوش باش در جو هوا امیسر میشود! حال آنکه این مسئله را مکنیست قابن همینه س (رو بور) فاضل حل گزده است .

موجد اول بالون (و نفو لفیه) نام برادر ایست که بالوزابه تصادف پیدا کردن، چونکه ایشان در یک بالاخانه نشسته کاغذ های خود را هطافه میکردند . یک بکس بزرگ بر کاغذ در باش شان افتاده بود . بنا گهان

یک کبریتی در بکس افتداده کاغذ هارا آتش کرفت . دیدند که بکس بهو ابالا برآمده از پنجه بیرون برآمد و تاباقه که کاغذ های میسر خفت بهو ابود و بعد از خاموش شدن آتش بر زمین افتاد . ازین تصادف در اول امر بالونهای کوچک که در شهرهای آتش بازی های جشنها بر هوای میکنند انجاد کردید . رفته این مسئله مسئله فنی (از هوای خفیفتر) منجر گردید . و هو از اسباب حرارت خفیفتر از هوای محیط ساخته در بالونهای کردن گرفتند ، و نسبت بموازن آن بعضی کسان برای این جوهو احسانات وزیزند . ما آنکه قدره رفته داره علم حکمت و سعی یافت ، و در صدد جستن اجسامی که از هوای خفیفتر باشد افتاد . و غاز اندروژن که بدفعات از هوای خفیفتر است بوجود آمد ، و مسئله از هوای خفیفتر بالایی گرفت یعنی بالونهای آن رشده ساخت روی هوآسانی پیدا کرد . حال آنکه پیش از پیداشدن بالون تصادفی (مونوفلیه) ، و ساخته شدن بالون نخستین (شارل) نام شخص حکمت شناس ، و وجود یافتن غازهای خفیفتر از هوای بعضی ارباب افکار عالیه هوس این افتاده بودند که بواسطه بعضی آلات بروزی هو اسیر و کردش غایبند که این فکر طیران هواپیش از دودوصر درد مانعهای بعضی کسان جایگزین شده بود . حق در آثار (دانت ده پروز) ، و (لئونار دینس) و (کیدوتی) نام مشاهیر افکار جستجوی مانعهای بریدن روی هوایده میشود که اینها بواسطه

اجسام از هو اخفیف تر بگو و اسطله اختراع کردن بعضی ماشینهای طیاری که به قدر ماشین بالمی مرغان باساند و هر هو بالا شدن اتصور کرده و داده دو یکم صور بعد ازان مختز عهای زیاده گردیدند . در سنه ۱۴۷۱ (ماهی که ده بیانیل) نام یات آدمی برای خود یات الله ساخته بوسطه آن از روی هر (سن) بر واژه معمود ، ولی افتاده دستاش شکست . در سنه ۱۴۷۶ (بوفون) نام یک شخص دیگری یات آللہ گزیر ساخت که از طرف دنبیل باد و زور آن متحرک بود . در سنه ۱۸۸۷ (میرون) نامیل معجزی به تقلید حشرات (مستقیمه اجناس) یعنی پشه ها و بعير که ای جاز باله یات آلساخته بر دیگران اعتراض نمود . در سنه ۱۸۸۷ (راق دوزن) نامیل مهندس اوستریانی یات ماشین طیاری ساخته نجف به آنرا جراحت نمود .

با از سنه ۱۸۵۲ تا به سنه ۱۸۶۸ بعضی مختز عهای دیگر نیز می پیشتم که اینها در یات ماشینهای طیاری که اختراع کرده بودند از حکم و مهندسی متبوعه خودشان را اتهای اختراع پیزگر فتاهند . حق در سنه ۱۸۷۰ مذکور برای ترویج دادن ، وجود آوردن ماکنه های طیاری که از هو استنکنتر باشد یک شرکت یا ز تشکیل یافت که سنگهای اعتراض این شرکت طرفدار مسئله از هو استنکنتر و شرکت های طرفدار مسئله از هو اخفیف تر دایم بر سر هم دیگر همیرنخت . بلی ، همه این تنبیلات و تصویرات ماشینهای طیار از زی و نیزه های آن معمول دده و بیشد . ولی برای حرکت دادن آن ماشینهای طیار

به بیان این مدنیت قویه محركه انتظار کشیده بودند! قازئین کرام ازین تفصیلات دور و درازی که بیان کردند، ویر و دانت و فیل ایوانس را بر کنار کشاده آلتار وس گذاشتند سخن را تابه این وادها در دادند ماز امده بود به بیانند. زیرا ما شن طباری که، ظاهر دزبور آنرا بوجود آورده، و بواسطه آن اعاده سلطنت کرده او را نمود و چنان تصور باطل نامعقولی نیست که هیچ وجود دنداشت. و در عالم فتنین کروانسانی در موقع نجت و مذاکره نیامده است. لهذا پیش از آنکه در کششی هوانی آلتار وس و ظله را بوزپار و دانت و فیل ایوان سیاحت کنیم. و در حق این ماشین طیاریک داگری حاصل کنیم در خصوص این واده ماشینهای که پیش ازان ساخته و بوجود آورده شده بود همینقدر بیانات و تفصیلات را پژوهی دیدم چونکه مغافل رز و بور همه این ماشینها پیشکش ازو بوجود دارد به بود یکان یکان از نظر تحقیق و تدقیق کندر ایندۀ مکملتر و کمابرتر آنرا ساخته است و تقویت علم و فن بر کره هوا حاکم شده است. و کرنۀ نه سحر کرده، و نه افسوس خوانده باز را بوزپهندس. که این ماشین طیار را بوجود آورده است در بباب دیگار سنه سنکنتر از هوا حرکت و رفتار کرده است. طرفداران این سنه سنکنتر از هوا در اینسی مباحثه خودشان میگردند: — مانند کبوتر و مرد و از میکنیم!

دیگری — بر زمین چنانچه قدم فشرده رفتار میکنیم ، بروزی هوانیز
همچنین فشرده رفتار میباشیم !

دیگری — اوقو و نیف ساخته برزوی هوا میرانم !

انسخان ابرمعب الله جمل کردن موافق نیست . زیرا اینستله در نظر
من ظاهر و آشکار شده است که هو افقه استناد شمرده میشود . هرگاه
تقدیل مترسایع جسم هو ابوضعت افق بر زمین فرا آید ، غیر از آنکه
سطوطش کسب خفت نماید نقطه استناد بسیاری نیز تشکیل میدهد .

اینهم از روی فن به تحقیق پیوسته که در تبدیل مکانی که در هو میشود ،
سرعت کسب افزونی میگیرد . از روی قانون ثقلت ، سرعت نظریه
مترسایع معمکوساً متناسب بیشود که از نسبت سرعت خیلی جز وی
تحفاف میکند .

اینهم از روی فن معلوم است که بالهای هر مرغی که بزرگ باشد در خصوص
حرکت دادن آن بالهای اکرچه حرکت سنگین شود . اما انظر بحسامت سطوح
آن بالها ، تقلات آنچه نیاز مناسب است نمیتواند میشود .

پناهی هم مسائل فیمه میباشد که ما شنیدهای طیارازین قوانین طبیعته استفاده
نماید . یعنی در خصوص وزاروی هو اصل غاز اتفاقید کند که ما شنیدهای
طیارازی این تقدیل برسه قسم تحسیم میشود :

اولا — ما شنیدهای که روانه های شان که بقایم بال قایم است افقی همان

وئی باشد !

آنیا — ماشینها بیک بروانه های شان چار باله باشد .
تالغا — ماشینها بیک بار وانه های افق حرکت بکند ، واژ لوحه های
مال متشکل باشد !

طر فدار ان این سه قسم جدا جد اتصو رهاد رنگی بیگرن نیزه هندا ،
وهر یک اصول آن دیگور اصلاح قول نیکند .
اینست که رو بوز اساس خط طر کت خود را ب همین قسم سوم بتائوده
وبسی علاوه های نافع و مفید بگرایزضم کرده است . بروانه های که
رو بوز ماشین طیار خود اختراع کرده هن نوع حوكار ایکال سهوالت
اجرا میکند بعضی ازین بر وانه هاماشین رامعلق میگیرد . بعضی با سرعت
فوق العاده ماشین را به پیش پاوس حرکت میدهد .

حکمت شناس مشهور (وقور نورن) گفته است که بروانه های بزرگی
که دور آن در دایره کوچک و سطح آن بزرگ باشد هر کاه بصورت افق
دور داده شود جسم های بسیار تقلیل را برداشته میتواند . اینست که بود
ازستقا عادة حکمیه استفاده کرده بالا بر اوردن گشتنی هوای خود را
بدست آورده است . یعنی چنانچه منع هوای نسبیمی ای الایمای خود
زدم برواز میکند ، این نیز بایالمای بر وانه های خود هو ازاده زده
بالا میدشود .

صورت تشكل ماشین طیار و بور از سه قسم مركب است: اول: مركب جویه، دوم: (النهایی صعود و خریل)، سوم: (ماشینها). مركب جویه، یعنی کشتنی نوک ادارنده دارایست که سی مترا طول و شش مترا عرض دارد، و سطح روی آن بیزمانند سطح پاور هاشمته بوشست اماهه از چوب بلکه از جسم اختراعکرد که خود او را زیر این سطح بالا های ماشینها و مخزنها مأمورات و حروض اپنار آب، و دیگر آلات و ادوات لازم مشغول شده است. اطراف این سفينة هوايی را يك کتاره بسیار مقبول و محکم احاطه کرده است که تاره از چوب نیست بلکه از یک نوع سیم مخصوصه صی بافته شده است.

بر سطح مذکور سه عدد خانه های: امده موجود است که خانه وسطی آن مخصوص ماشین بالابر اوردن، و فرو او زدن البار وس است خانه پیش رو مخصوص ماشین است که آلتاروس را به پیش و پس برآورد خانه دنبال مخصوص سکان دور دادن کشته است. هر ماشین جدا جدا است که باهم مربوط ندارد. در زیر سطح پیش روی کشی داره طبقه، و ما وای طایله های کارگران کشته است. در زیر سطح دنبال کشی یک چند کمره، و دلان طعامخواری و جود است که یک این کمره ها مخصوص خود مهندس است. برایم بالای سرخانه مهندس خانه آینه های سکاندار وجود

است که با جریخ بسیار قوتنگی اجرای وظیفه سکانداری را می‌کند؛ غیر ازین سه خانه که بر سطح مذکور گردیده اخانه کوچک دیگر نیز بر سطح موجود است که مخصوص دم را است کردن طایفه ها است که پر و دان و فیان ابوانس و فریقون در آن محبوس شده بودند همه کوهه ها، و خانه ها، و مخزنها، و طلخ، و هر طرف کشته بالبهای بسیار و شن الکتریت روشن شده است. در زیر بدنه آخرین کشته کهای بسیار قوتناک فرنی مر بوت شده است که تا در زمان مصادمه به ما شینه ازین نرسد. اگرچه آن روس وقتی که فرو آمد و بزهین تماں می‌کند بکمال آهستگی و احتیاط اخیر کرت را اجزا امیکند ولی باز هم برای احتیاط این کهای نهاد را در زیر آن وضع نموده است.

ماشین بالا را در دن کشته طیار مهندس زوبور خنثی باین صورت است: در بالای سفیده ۷۳ عدد پر و آن عمودی و مخصوص دارد که پازدیده عالد عمود پر و آهادار با طرف ز است. و پائزد عدد آن با طرف چپ کشته وضع شده است. هفت عدد باقی آن در میان کشته بهتر تا ب مخصوص منتظم و ضوئیست که هشت مجموعه کشته را در یک نظر انسان چنان مینهاد که یک کشته سی و یات در یکه دریا است!

اما مقدار فرق هست که بموضع باد با هم بر هر یک ازین در گه که داده و برآورد کردن و آن بوضعت افق وضع شده است که هر یک ازین پر و آن ها عطا کردن

دورهای خیلی شدستاکی ممکنست . محور هیل ازین بروانه های آنکه محور آنگاری مربوط باشد دورهای خود . و هم هر یک ازین دورهای بعکس آن دیگر دورهای خود را که با شخصیت در صعود و سقوط سفینه هیچ بی انتظامی بوقوع نماید . این بروانه هایی که بر عمودها بوضع افقی و موضعیت برای بالا راوردن سفینه خدمت میکند ، و بروانه هایی که بطرف سر و دنبال کشیده است برای پیش زاندن کشتهای طیاز مقاومت میباشد . اینست که به اینضورت در کشتهای هوایی ز و بور تام هفتاد و چار بروانه صعود و جود است . پیش از من هفتاد و چهارم و آنکه برسی و هفتاد در لکه های دویز و آنچه حارمه بسیار بزرگ و در از پر قوت بکی در دنیا و بکی به پاش روی آلبانوس که بمحور افقی حرکت دورهای عمودی اجرا میکند نیز موجود است که این دورهای بروانه های سرعت خارق العاده سفینه خود مت میکند .

اصل معروفت و مونیقت رو بور در ناشست که بروای دور دادن این هفتاد و شصت و آنچه بر قوت خود را برسرعت عظیمه قوت لکتریک را قوه محركه ساخته است حال آنکه در سفیده آلبانوس چنان مشاهدهای بزرگی که استقرار قوه عظیمه لکتریکی را حاصل کنند نیز دیده نمیشود ، تنها پیش از بور میباشد و بروانه هایی که این پیش از بور میشود مجسم و لست ، و آزان اینها خود را بور میداند و بس ! یا لک جهت معلومی که هست همینست

کار و بوره این پیلها با استفاده بعضی حافظانی که خود او آرا کشند کرده است علاوه بر این دینهای قوت الکتریک میدهد و توزیعها میگذرد ماشین طیاره و بوز دیده و بشود نیاز از انواعی است که تا به این سو قوت امشال آن دیده نشده است . اینست که به این سبیله ماشین هم ایزی ز بور قوت نامحدود عظیمی حاصل میکند .

اما باز تکرار کنیم ، کامن کشف جدید صرف بزر و بور عالی است . روز بور در شخصوص اسر از خود را بزر جدیه بناست که فته است . اگر پر و دان ، و فیل ایوانس برین اختراع را بور و اقفت نمیشدند همچ شیشه نیست که آن کشف تا پیسا رساله اپنهان میماند .

حال سخن برین ماند که آیا هندس برای ساختن جسم (من که جویه) خود چگونه جسمی استعمال کرده است ؟ آیا آن جسمیکه کاردینل ایوانس را زده ساخت ، و همچ تأثیری بر نگرد ، و نه نازک و نه سختی و نه صدای آن بیش جسمی از اچسام مشاهده شد نداشت از چه بود ؟ جوب نبود ، آهن نبود ، مس نبود پس چه بود ؟

اما گواز چه بودن آن بشما خبر بد هم حیرت و امتعجب میکند ! زیرا این جسمیکه را بور کشته هوای خود را ازان ساخته کاغذ است کاغذ ؟! این بات معلوم است که صنعت کاغذسازی از چند سال پیش از ظرف خیلی ترقی کرده است ، و رقہای کاغذ را به نشاسته و (دکترین) نام اجزا از

گرده با ماشینهای بر قوت آنی تضییق و فشار داده مانند فولادیک جسمی ازان حاصل می‌شود . حق از سکونه کاغذهای تضییق و فشاریافه عراده های واغن های زیل و خطهای راه آهن نیز ساخته شده است . واژه است که در بود بسبی و محکمی که کاغذ دارد آلاترس خود را از کاغذ ساخته است . ولی اجزا های که در باب محکمی و قویتندی و تضییق و فشار آن بکار رده طبعاً از عده اصولهای موجود مکملتر است .

تام بدنه آلاترس بسطح ، سقف ، دیوار ، زینه ، کمره ها ، مخزنها ، حوض انبار آب همه کی از کاغذ است . اما چه کاغذ ؟ کاغذ که در بسبی کاغذ در محکمی فولاد در شفافی آئینه ! حال آنکه آتش پیزبورنی پیر عینکند . آمدیک بر محورها . و سلندرها . ور و آنها ! در شخصوص مهندس دو بوز معدن که آرا (زلان) میگویند استعمال کرده است . همه آلات و ادوات ماشینه خانه آلاترس مهندس و بوراز همین معدن بسیار خنیف قوی و متنی نرم ساخته شده است .

نفری مو جو ده سفنه عمارت از هشت نفر است که همه آنها در زیر حکم (توم تو زر) تام یک سرطانیه میباشد . سه نفر آنها خدمت ماشینه خانه . دو نفر خدمت سکانداری ، یک نفر خدمت مکار ، یک نفر طایله که همینقدر آدم را تمام خدمت سفنه کافی می آمدند .

در سفنه تفنگهای شکار ، چراغهای الکتریک ، آلات هیئت و حکمت

وکیمیا، برای تعمیم موقع آلات الازمه، زرموده و باروموده، سترروم غلاس، بلکه کتبخانه کوچل، بلکه مطبخ کوچل، بلکه طوب شنیسا نیست و بی دنباله پرسیسیار مقبره که به طرف دودمیخورد کاه، بازوت، دینا میت، بلکه مطبخ بسیار صفا و پاک که بالکنیز بلکه کرم میشود، بلکه تشویلخانه که هرگونه خوارکو و مشروبات، و بوشاك ولو ازمات در ان زیدا میشود موجود است. بر سر اینهمه بعضی آلات ساز نیز وجود است که از انجله همان طریق که کاه لازمه بیت (یاقنتی دول) و کاه لازمه بیت (رول و ساتانا) را نواخته، و سبب هدایت کو بیچاره بیکننده شده است نیز در دیواره الان آینه شده میباشد.

در سفینه بلکه کشتی کوچل را بری نیز موجود است که هشت نفر در آن بخوبی میکنند و در بحرا و تاب شناوری میتوانند. هر کام پرسیده شود که روز بور بعضی و ساده لازمه که در وقت قضا زد کشی سفینه برای حفاظه کردن سفینه از افتادن بکار آیدار دیافی و کفته پیشود کنی! هیچ وسایط لازمه در زیتاب ندارد. زیرا هم‌هند س هیچ احتمال قضا زده کی را در سفینه خود نمی بینند. چونکه او لا محظوظ روانه ها با هم در گمر بوت نیست خراب شدن بلکه جند عدد آن به کشتی هیچ ضرری نمی‌ساند.

خلاصه کلام هند س ز بو و مظاہر بسیار این هزی که در ساختن و بو

جود آوردن آباترس صرف نموده غیر از آنکه برجو هو احکمرانی
میکند بر سنج قطعه کرۀ زمین و بحر های ز حاکمت .

ب- باب هفتم

- بزودان و فیل ایوانس را بر کنار کتاره آباترس کذا شته بودیم .

بر زودان ، و فیل ایوانس را بر کنار کتاره آباترس کذا شته بودیم .
بر زودان متوجه ، فیل ایوانس واله شده است . اما هر دوی شان حیرت
و استغراب خودشان انشان دادن نمیخواهند .
فریقولن ، چون دانست که در سفینه هوانی میداشد ، و در جو هو اسیر
و سیاحت میکند بچنان خوف و دهشتی افتاده که به تعریف و بیان نمی‌داند .
در اثنا های که اسیر های مادر میان وله و حیرت بودند بر وانه های آبا
تروس بکمال سرعت دور میگردند ، و اگرچه بکمال سرعت آباترس
قطعه همانه میهنود امامعلوم میشد که سرعت دور وانه ها سه چندان
پیز زیاده و شدن ممکنست . درینروقت بر وانه های سفینه هوانی را در ساعت
یست کیلو و تر و سرعت میداد .

اسیران ، یا آنکه مهمنان آباترس بر کتاره سفینه تکه زده اطراف
واسیر میگردند ، سفینه سریع اسیر در بنال خود در جو هو امانند وابور
هایی که در دریا حرکت ور قلب از منهایند یک از قدم سفید غبار آلو دی

میگذاشت مزوی زمین بیز غبار آوردیل نظر ڈشان میداد علی المخصوص
بیل هر بزرگی دیده میدشد که بضای شمس میدار خشید . در طرف جب
آن هر یک جنگل بسیار غلو و تور بدیدار بود که تانظر کار بیکر دمتد
شده رفته بود . پروردانت با صدائیکه از قهر لزان شده بود و بور اخطاب
عوده گفت :

- آیا بوز ایکه که دید که در چکاهستیم ؟
- گفتن ازوم نهاد :
- آیا کجا میرویم ؟
- در جو هو اسیا حت میکنیم !
- آیا بن سیاحت تاکی دوام خواهد ورزد ؟
- تاوقیکه لازم باشد !
- یا : آگر این سیاحت بدرو مانعورد ؟
- باید مخورد !

پروردانت دندانهای خود را بهم فشرده خاموش شد . اینست اول مکاله که
در ماین صاحب آباتروس و اسیران او در میان آمد . و بعد ازین مکاله
برو بور تقدم زدن ، و اسیران یا آنکه مهایانه دمایع صنعتی خارق العاده
آباتروس مشغول شدند . و از یک طرف مناظر الطیبه زیر پای خود را عا
شامیکردند . درین اتفاقیل ایوانس گفت :

— برودانست ! چنان گیان و پیرم که در سوط عمالک (کاتانا) ز قرار داریم، و این هری که میبینم (سن لوران) خواهد بود ، و این شهر یکه در عقب گذا ششم شهر (کوهک) باید باشد .

— انس که همچنانست فیل ایوانس ! از خانه های آن که بالسرب بهمای آن بوشیده شده معلوم است که (که بلک) باشد . — بس معلوم شد که آباتروس تا به ۶۴ درجه طول شمالی بلند شاده آمده است .

— بلى ، هیچ شبهه نیست ، به بینید . کلاسها های انگلیز و فرانسیس بزرگ معلوم میشود ، حق دایره گمرک نیز کم معلوم میشود . بر و دانت هنوز شخص خود را بخوبی تمام نکرده بود که شهر سراسر از نظر شان بهان گردید ، و ما شنین طیار در میان اینها غوطه خود ره زمین نامعلوم شد . مسافران سفینه آباتروس نظر خود را از بیان برداشته بمالاعطف بخود نهاد ، و دشکنات خارجیه سفینه نظر دوخته در پیش نداشتم صالح خارق العاده مایین طیار و الله و حیران ماندند که درین اثنا و بور به ایشان نزد گشته بصدای برغوری گفت :

— ای افرادیان بالونیان ! باما شنیدهای سنگیتر از هوادر جو هو اسیاحت را قابل و قانع شدیدیانی ؟ آیا عنوز بر غیر ممکن بودن آن دعوا کرد و میتواند اینها را

جون انکار این حقیقت محضه غیر ممکن بود بالونیان طرفدار مسئله

خفیفتر از هوای بچاره بسکوت مجبور گردیدند .

دوبور ، باز بطور متبسا نگفت :

— دندم که سکوت کردید ! دا نیسم ، دا نیسم ! شما ز آگر سنگی از جواب دادن منع کرده است . اما خاطر جمع باشید دوستان من ! شما ز آگه بسیاحت روی هوا را اورده ام چنان بخاطر تان نرسد که شکم های تازا بتویر خواهم کرد ! بفر ما پید و دوستان من ، طعام صحیحه دا لان طما خود را آبیار وس که این اول طعام شهاد انسنت شهاد انتظار میکشد !

تحقیقت که مهمنان شدت گرسنگی را خوب حس کرده بودند . لهذا ناز واستغفار امحل نمی دند . و اندیشیدند که بعد از آنکه بزمین فو آئیم مقابله این طعام او خوب شکمش راسیر کرده بعد ازان جزای مکمل اوزار عیاده هیم .

مهمنان را پاشخدمت سفیده طیار در دلان طعام خوار کدر طرف دنباله کشیق بودا خل کرد . دالاز خیلی مانظم ، و مرن بن بود . یعنی بدزجه که انسان خود از دریکی از دلالهای منظم زین او تل بزرگ پاریس که میکرد . در آنجامکمل يك سفره طعام حاضر شده بود . از انواع طعام خیلی چیزهای کوناکون دیده میشد ، اما زهه طها مهبا پیشتریث نوع نان خشکی شایان دقت بود که این نان از گشت بسیار میده که با آرد آمیخته شده بود بعمل آمد و بود . کیا بهای اعاده ، شورباری نفس ، پنکنوع

طاس کباب صوغ، جای بسیار خوکه‌گوار شتهای گرسنگی، همان‌آلی تو س را شحرکت می‌آورد.

فرغولن نیز فراموش نشده بود، اور آندر در گمراه طوف سرکشی فرو آورده بک کاسه شوربای گرم، ونان مذکور را در انداخته بافت. بچاره فرغولن از گرسنگی بد رجه رسیده بود که دندهای زیرینش بشدت بدندنهای زبرینش بهم بر میخورد. اما این لرزه اوتها از گرسنگی نی بلکه از ترس بسیار هم بود. چونکه متصل می‌گشت:

— وای مدادا یک طرفش بشکند! وای مدادا بینند!

بعد از یک ساعت پر و دانت و فیل ایوانس رسطح سفنه بدیدار شدند و بوره‌وز معلوم نبود. تنها سکاندار در اوتاق آینه‌هی دنبال چشان خود را نقطب نماد و خته سفینه طیار اهیار آند. و ماکنیست کشتنی برای نگرانی ماکنه ها زخانه مخانه گردش پیکرد. دیگر کسی پیدا نبود. درین اثنا آلیاروس اگرچه از میان ابرهارهایی یافته، و روی زمین قابل دوست بود، ولی بسبب سرعت رفتار کشتنی طیار بخوبی چیزی دیده و شناخته نمی‌شد. فیل ایوانس گفت:

— عجب وقت! عجب سرعت که اصلاً بارشدنی نیست!

— مام باور نیکنیم و السلام!

— به بینید بک شهود دیگر نیز معلوم نمی‌شود!

— بلى بلى ! بعضی منازه های دو دشکن کارخانه هار امی بیشم ، آیا کدام شهر خواهد بود ؟

— از طرز عمارتها و استقامات بازارهایش چنان معلوم نمی شود که شهر (موئرہ عال) باشد !

— اینچه سخنست ؟ هنوز دو ساعت نشده که از (کدبک) گذشتند امهم

— محقق موئرہ عال است ، زیر اداره پارلیمنتوی آزاد استی شناختم !

— پس معلوم شد که سفنه طیار در ساعتی پیست و نیج فرسخ قطع مسافه مینماید !

بوقعیکه آلباتروس در سرورت تام بیمهین قدر سرعت رفتار داشت ، و گمان و تخمین فیل ایوانس نیز بخط از فته بود ، زیر اشهری کددیده بودند (موئرہ آل) بعد چونکه از بال نیل داریکه بر روی نهر سن لوران انداخته شده بود ، و الباروس در سرورت از روی آن در گذر بود بخوبی شناخته شده و غیر ازین از بازار های فراخ ، و سر کمای راست و رابر ، و منگاز های بزرگ ، و باگناها و کلساها های جسمیم آن و جنگل بسیار خوشبای (موئر و ایال) نام آن محقق شد که موئره آلت است .

جای شکر است که فیل ایوانس بسیاری از شهرهای امریکا و کانادا را سپاهیت کرده است و به انساب آکثر آزاد پیش نهاد ، و به پرسیدن از رقابت احتیاج نمی افتد . بعد از (موئره آل) بات کمی از سر موقع (اوتاوا)

گذشتند که بسوی شالله های مشهور و بزرگ آن چون از بالنظر دیدند چنان معلوم میشد که دیگهای بزرگ و اپوز است که بجوش دیدند ساعت دودکه را بود و بدلا شد سر طایله (دوم تویز) نیز با ابوده دو بور با سر طایله یک چند کله اسکفتگو نموده هاندم آن کامات به آدمانی که باشند خانه های سر و دنبال بودند تبلیغ کردیده بعد از یک لحظه جهت عزم یافت سفیده نبدیل یافت یعنی تقدیم درجه بسوی جنوبی غربی دور خوده پرورداند و قفل ایوانس دانستند که سفیده طیاره از اینه رساعت دادند حال آنکه ازین پاشتر نیز قوت سرعت دز وجود خارقه آمود الباروس موجود است.

بینند کشتهای طور می درد ساعت چهل کیلو متر و آب قطعه مسافه میکند قطارهای زیل فرانسیس و انگلیس در ساعت صد کیلو متر و می درد بعضی لو قوه و تیفهای فوق الماده ساخته شده است که در ساعت بکصد و سی و هفت کیلو متر و سرعت نشانده توائنسه آند.

حال آنکه آبازوس اگر آخرین سرعت خود را استعمال کند در ساعت دو صد کیلو متر و مسافه را بی کفت و شنیده می باده که این سرعت عادلی بسرعت بادهای تند طوفانیست که درخت های از رشد می براد.

خلاصه اگر آبازوس همه سرعت خود را استعمال کنند همه کسره زمین را در ضروف دو صد ساعت یعنی کمزاز هشت زو ز دور میکند.

امادر روی زمین چار صد و نجاه هزار کیلوتر و زاده آهن موجود است که اکثر همه این راههای آهن برای خط مستقیمی در از شود ر محیط داره خط استواری زمین را بازده بازدوز میتواند . بتواند یافته بازدوز بروزور چه ؟ روزبور نقطه استناد یافع راه آهن خودکره هوارسانخته ، و بسرو عت خارق العاده بران رفتار میکند و السلام !

پس گاز میریم که بعد از تقدیر تفصیلات فاریان گرام بخوبی داشته باشند که آن جسم مجھولی که از ماها ساکنان روی زمین را تلاش و اندیشه عظیمی ادا خته بود ، و سبب هلاکگاری و مجازه در دلalloی دو جنتلمن . و وجب قتل و قاتله او جنگ و جدالهای انخمنهای علم و فن شده بود بجز معین آلباروس منهدس روزبور در چیزی نبود . صدای طوفانیکه عالم را به لوله ادا خته بود از طرف دوم تو ز نوخته میشد ، پیر قها پیکه بر شناهانی مرتفع دنیا خالانیده شده بود پر ق ظفر دو بوز و آلباروس است .

ماهیان مهندس روزبور خود را شناخته ندن و شناذ دادن نیخواست و از ازو میشه در شبهای سیاحت میکرد ، و نادر آجرانهای الکترونیک خود را در میداد . در روزها در میان این راههای بنهان میشد . اما حالاً آرزوی بنهان شدن خود را ندارد . آیا اکرم پیشان میپود به کلپ ولدن خود را میآمد ، و از مشکله بالون چرا بحث میکشاد ، و سفینه طیار خود را در چنگل بنهان

کرده از ساکنان زمین دو نفر شخص مشهور زادران چرا بر میداشت ؟
 لکن چه فائدہ ؟ این کاشت بینظیر زاددم که در کاب و لدن بچگونه
 معامله تحریریدو چار کردید ، حالا بدینم که او بازیس و باشکان آن
 انجمنی کا این معامله را از راداشته بودند چگونه معامله خواهد کرد ؟
 روز برو نظر سیاح تقرب نموده حریفان رای اینکه حیرت واستغراب
 خود شاز با روز برو نشان نهند خاموشی را اولی دانسته بودند ! چونکه
 در کله های این حریفان آنچنان یك عنصر عنای وجود است که دفع
 وزایی شدن آن ممکن نیست !

رو بروز به این عنای مهانا زیارتیان خود دانسته ولی التفات نکرده
 گفت :

— افندیان ! چنان گمان میدبرم که شاید این فکر و خیال هستید که آیا
 این ماشین طیار من که برای سیاحت جو هوابسیار کار آمد است ازین هم
 پیشتر سرعت پیدا خواهد کردیان ؟ لهذا بشما میگویم که ازینهم پیشتر
 سرعت دارد چونکا اگر سرعت خارق العاده که دلمخواهد به او داده نتوانم
 بزرگه هوا حکم نمیداشم و عنوان من مظاهر و بور نمیداشم من هوای نسیمی
 را خواستم که نقطه استناد متین برای خود بسازم ، ساختم و کامپیوٹر
 نمدم . دانستم که برای غلبه کردن بر باد ، ازو قویتر شدن لازمت ،
 خود را تومند تر کرده و کشته ایم که در زیر بحث حرف میکنند هر طرف

آن را آب احاطه کرده است، آلبازوس صانع از هر سو هو احاطه کرده بروانه های من مانند بروانه های سفینه های شنط البحر در جو هوا کار می بیند . اینست که مسئله طیران هو از امن بایضصورت حل کردم کابین نیچه راهیچه گاه بالونهای آما سیده شناییدان آورده نمیتواند ! از طرف دوفور فرق هیچ جواب نیست ! مهندس هیچ فنور نکرد، وبل نیامنی کرده گفت :

— بلکه مخیال شناییدن که آیاسفینه طیار من عمود اور طبقه های بلند ترین هوا بالا برآمده خواهد تو انتست ، و در انچه های بالونهای آما سیده بیل محادله خواهد کرد یعنی ؟ لهذا در اول امر بنشان فرضیت مکنم که هوش کنیند بالا اون (غوهر) خود بقا به من در جو هو انزوا نمایند ! دونفر رفیق شانه های خود را بیک تکانی داده عدم تنزل خود را ایا کردن در بور بسر طایفه بیک اشارتی کرد ، هاندم بروانه های عمودی آلا روس توقف نمود . سفینه بقدر بیل میل مساوه بهجهید و باز آرام شد . رو بور بازیل اشارتی کرد ، دفعته بروانه های عمودی بچنان شدی بدور آمد که قابل تصویر نیست . صدا های (فور رز ، فور رز ، فور رز) زیادی گرفت سفینه نیز بشدت صعود نمود . فریقولن بچاره بلز مرآمده بی اختیار فریاد بر او رده میگفت : آمندی من ! آه امندی جان من ! حال خواهد شکست ، حال ابر — آمندی من ! آه امندی جان من ! حال خواهد شکست ، حال ابر

زمن خواهیم افداد ! یارب تو مس انگهدار !

دربور بی پراخندیده بالا را مدن دام و زید ، در کچند تانه آلا
تروس نقد رجای بجهزار مترا برآمد . دایره رزوت بهنود می برسید ،

این ارتفاع از زول بازو متروبه ۸۴ میلیتر داشته شد .

بعد از آنکه درجه ارتفاع داشته شد آلاتروس بمزول آغاز نهاد زیرا
زیله ایان بالا شدن بسب کم شدن مولد اطمینانه بیکه در هواست و همین
جهو هر سبب حیاتیت مهالک شمرده میشد . روبوز جود خود و سفنه
نشیان خود را به تملک اندان خنثی را بیموده یافت .

آلتروس باز به نقطه که میشه در آن طبقه رفتار داشت بکمال سرعت
به سوی جنوب غربی بحر کرت افداد .

مهندس گفت :

— اندیان ! اگر اندریش شما همین بود که ان میریم که رفع شده باشد !

در صحابه دانت خود را ضبط کرده نتوانسته گفت :

— مهندس اندی ! ما هیچ کاه هیچ اندریش نیفتاده ایم که ان شما بخطا

رفته است . تنها از شما یا لک سوال داریم ، ایه که جواب خواهید داد .

روبروز — بگویند ؟

— بجه حق در جنگل (قرمون) فیلا دلفهار ماجوم کردید ، بجه حق
مارادر او تلق حبس کردید ، بجه حق مارادر سفنه طیار خود بجا نیکدل

آن میخواهد میرید ؟

— بالوئی افندیان ! شما را بجهه حق در دل الان خود تحقیر و زیل کردید، و بدراجه و من صولت و هجوم نشاند از دید که بر زنده رهایی یافتن خود را بحال متوجهیم .

فیل ایوانس — سوال ای باز سوال مقابله کردن جواب شمرده نمیشوده بروادانت — راست یا گوید بجهه حق ؟

دو بوز — آیا این را دانستن میخواهد ؟

هدور فیق — بلی ! بلی !

دو بوز — چون چیزیست بدیند که به این حق کردم که از شما زیاده متشکر ننمودم .

فیل ایوانس — بی ادبی کو دید ، بی زیبی کی کردید ؟

دو بوز — هرجا که کرم ، کرم .

بروادانت بچوش آمده و به قوهیش آمده گفت :

— مهندس افندی ! شما از چند وقت است که در هزمنی و قطاع الطاری مسخول میباشد ؟

دو بوز این سخن تحقیر آن بزرگ برادانت را کمال صبوری و بی پرواپی هضم نموده گفت :

— لکن افندیان ! انصاف کنید ، و کیبار بزر نظر اندانخته این منظره

لطیف را که دز عالم نظر ندارد بهیند باز هم مجادله که میکردید بکنید ! رفاقتی اختیار پیایان نظر انداختند . فیل ایوانس بی اختیار فریاد برآورد کفت :

— وای شلاله (نیاغار) ! برستی که آبازوس بقدر و صد مترو از روی شلاله نیپاگار ای ابراهیم آهستگی رفوارداشت !

حقیقیاً کهان منظر مراعاشا کردن از مجده و بیان مودن هزار هزار بار بزی بود ، زیرا بدین منظر شلاله مشهور نیاغار آکه در بزرگی و عظمت و لطف دیگر مثالی ندارد ازین نقطه که آبازوس است تا محال هیچکس موفق نشده است صد اهای بر هیبت و عظامت آهای عظیم تالاب (نهریه) که از ارتفاع یکصد و پیست متراه بیک و سمعت بزرگی میزند کوشای سفنه نشینیازا به اهزمازی آورد . جو هوای ای طبقه رطوبتنا کی استیلانه غوده بادیل سردد و عنای کئی پیدا کرد . انگکاس ضیای شمس که رو بغروب هماده بود و شلاله میتابید ، وهزاران قوس قرچ رنگارنگی ازان حاصل میشد . و چنان کهان میشد که ای نهر محلول الماسی از میان دانه های زمرد ، و یاقوت و لعل و نیم در جزیران آمده است . علی الحصوص به های زین ، و چیز ای اطراف آن این منظر را حسن و لطف دیگری میبخشد .

بعد از یک ساعت آلباتروس از هر یکه جما هیر متفقه امریکا را زکنادا
جد آکرده است صور نمود . تیر کئی شب نیز جما را فرا آکرفت .

بـاب هـشـتم

— در بودنک سوال مهی را که از دمیشود جواب میگوید :

برداشت ، وفایا و انس زادریک از کمره های دنبال کشته برای خواب
وراحت برده کمره را بخودشان تسلیم نمودند که در آنجا مکمل دوچرخه
با فرش کرم وزم خواب : ویل المارئ جامد و بو شاک ، و متصل آن لک
او تاق کوچک توالت یعنی شست و شوی آرایش و غیره حاضر و موجود بود ،
که در کمره های او پورهای مکمل الکنیزیه ایندرجه اسباب استراحت
یافتن مشکلت .

سیحان هوایی مابرسترهای خواب استراحت خود بیفتادند . ولی
بسیب بعضی اندیشه هایی که ذهن شاز امشغول داشت تا بسیار و قطب
برسترهای خودشان از همراه پاونغلطیزد . خود از خود میرسیدند
که آیا مجھه بلا افتادیم ؟ آنجه خارقه هایست که می بینیم ؟ آخر کار مجھه
خواهد شد ؟ مهندس روبرایماچه خواهد کرد ؟ هنوز چه خارقه های
دیگر خواهد دیدم ؟ اینست که این اندیشه های حاره هار اپسیاز مضری به
ویریشان داشت .

فریغولن رساند که این همسا یکی خیلی موجب ممنوعیت زنگنه شکمپرست او باقی دادند که این همسا یکی خیلی موجب ممنوعیت زنگنه شکمپرست شده بود . اما از دیگر طرف از خوف و دهشت بسیار هیچ نان بخانش نمی نشست و خواب بخشش نمی آمد ! همایت به بسیار زور بخواب رفت . لکن در خواب چند بالازبالاز افتدان خود را بید ، و صد اهای مدھشن برکشید .

حالنکه در هوای ساکن سیاحتی که در آلاتر وس اجر امیدشود خیلی مستریخانه مسوز مینماید . بجز صد اهای بیان آنکه (فورزور ، فورزور ، فورزور) برانه هایدگر هیچ چیزی شنیده نمیشود . تنها گاه گاهی صد اهای صفیر لوقو و تیفهای ریل که از روی زمین میگذشت بگوش سیاحتان هوایی طنین اندازمیدشد . و گاه گاهی که از روی کدام همانی میگذشتند صد اهای حیوانات اهی مانند گاو و کوسنند و خرس و غیره نیز بگوش شان میمیخورد .

روز دوم برواند ، و فیل ایوانس از خواب برخاسته بر سطح را مددن در احوال دیر و زده و اصر و زده کشته طیار هیچ فرق نیافتند . همان برانه ها و همان فورزورها ، همان دیده بان در پیش رو ، همان سکاندار در دنبال اتمارای دیده بان کشته آلباتروس را چه حا جانتست ؟ در ابورهاده بن از ضروریات است . زیرا بیم صاده بایدگر و ابورهاده وقت محتملت .

حال آنکه در آلباتروس بیمه صادمه باشد گر آلباتروس هیچ احتمال ندازد
اگر گوئیم که بلکه با بعضی بالوهای (غوه) مانندی تصادف کنند؛ این
احتمال نیز خیلی بسیاست. آیا آلباتروس از مصادمۀ آنچنان بالوهای آما
سیده چه بر و اداره مجرد که خوردن آلباتروس با آنچنان بالوهای
از انها از خواهد ماند؟

خوب؛ ایس چون چنینست این احتیاط‌کاری دده باز رای چیست؟
بگوئیم که این احتیاط‌کاری از نیست که فقره قله های بعضی کوهرد پیش
روی آلباترس برآمدن بعد از احتمال نیست. لهذا دیده باز رای چیز است؟
برودان، و فی ایوانس اطراف راسیرو تماشای کردد. دیدنکه در
ذیر باش یک تالاب بسیار بزرگی دیدار است. و در یک طرف تالاب
منذکوز یک شهر بسیار بزرگی موجود است.

فیل ایوانس گفت:

— هیچ شبهه نیست که این تالاب (میشینگان)، و آن شهر (شیکاغو) سرت.
پروردانت با دور یعنی بسیار اعلانی که در کمره خود یافته بود شهر از اعماق
کوکه هفده عدد خط راه آهنی را که از شهر صادر کرده است بید و
وکیسای بزرگ، و دو ایز کوکوت، و اولهای بزرگ آزا یا زنگریک نمود
فیل ایوانس (سرمان) نام بی او تا بزرگی انسان داد که هیئت عمومیه آن
عیناً بیک طاس تخته نرم مشابه بود.

پروردانت گفت :

— آگر این شهر شیکانگو باشد معلوم است که بسیار بجهت غرب رفته ام، و این هم معلوم بیشود که آگر بر همین راه دام ورزیم از نقطه برکشتن فیلاند لغایا خیلی دور می اقیم .

بر این که همچنین هم بود . آغاز و سرمه ز فرهنگ پیکر از ایالت پانیلو این داده شده میرفت ، و راه غرب را پیش میگرفت که آگر درین قوت دنبور را پیدا کرده به برگشتن محبور کنند باز هم کار از کار گذشتند است .

امروز مهندس بیدان نداشت ، یا بکار خود مشغول است ، یا آنکه خواب پیشند ! لهذا هر دو رفیق بی آنکه مهندس را بینند طعام خوردند . بعد از طعام هر دور فرق براي انتظار و بوز در زیر عمود های روانه ها بگردش و قدم زدن آغاز نهادند . روانه های عمودی به آندر جه سرعت دور میگردند که انسان آزار یابد از جسم کلاوه کمان میگردد .

از سر حکومت (الملوا) بطریف دو ساعت گذرمودند . از روی هر کوچک (ویسیسمی) که واپوز های دور دید که در میان آن مانند قاچهای کوچک معلوم بیشند نیز بسرعت گذشتند .

بوقت ظهر پیکار است باقی مانده بود که شهر (ابوواستیس) را دیدند و بعد از کمی به اراضی حکومت (ابووا) داخل شدند . در نجباها سلسله جمال مازیچی که از جنوب پیکر بسوی شمال امتداد داشته است دیده شد .

زدوه های بلند این کو همها آلتاروس را بیا لبرا مردن محبو رکردا نمیده .
بعد ازین کو همها جنزار بسیار واسعی که تا بکو همها (رو شوز) ممتد شده است بدیدار شد . از سردى هو اجذان علوم میشد که آلتاروس رفاقت فرهنگه به چنگل (فاروست) نزدیک میشد .

امروز شایان دقت هیچ یك حالی ظهر و شوده پرودانت و فیلان یوانس عام روز تنها مانند . درین اشناور نقول زادهند که در طرف سورکتی بر و افتاده تاهیچ جیزی نه بینند . پیاره بمال دهشتند کی بود . چون گردته رفته خوف و هر اشنی پیشتر شده میرفت .

بعد از ظهر بدوساعت بخود حکومت (نه و اسقا) رسیدند . که شهر (او ما هاسیقی) نام در انجبار سر خط راه آهن کصد و نجاه فر سختی درازی و اقصاده است که در مایلین (نیورلو) ، و (سانفور ان سیکو) کشیده شده است . درین اثنا آهای زردن هر (میسواری) نیاز دیده شد . بعد از کمی خانه های چو بین و عمارت های رنگین شهر (او ماها) مشاهده و بدیدار شد .

هیچ شبهه نیست که جنائجه از سفنه طیار شهر به بسیار خوبی دیده میشود از شهربنیز سفنه طیار بصورت مکمل مشاهده میگردد . زیرا مهندس روبرو سفنه خود را مانند پیشه باه منهان کردن آنقد راز و مغی بیند ، و در میان طبقات بسیار بلند هوادر ابرها منهان شدن نمیخواهد . پرودانت و فیلان یوانس حیرت و تلاش صدم شهور را که از دین این سفنه غایب دفنه

بپالای سر خود حاصل کرده بودند میدیدند . چونکه همه صردمان چشمهای خودشان را اودورینهای شان را ببسیو بالا متوجه داشته بودند و الله و حیران ماند بودند ، پس معلوم شد که دیده شدن این ماهیین طیار مهندس دربور از طرف مردمان (او ماها) مسئله طریم هوایی را چنانچه بر زیس گلاب ولدن و سورکاتب او حل و روشن ساخته بود بواسطه تلاکر افهای مردمان او ماها را همه مردمان روی زمین ظاهر و بره هن ساخته باشد . بعد از یک ساعت آلتاروس از او ماها درگذشت . بر سیما حان اسیر گشته آلتاروس به تحقیق پیوست که سفنه خطر راه آهن کنیز را تعقیب نموده بکسر بسوی غرب متوجه دیدا شد . حال آنکه این شله بر دانست و فیل اوانس را به داشت ، و امید بر گشتن و طلن شان را از الزل شان دو زمیساخت !

برداشت گفت :

— معلوم است که این حریف بجانی که داشت میخواهد مارامیرد . فیل — بلی ! هم از ما غیرپرسد ! اما جان خود را انکا کرد : من ازان آد عانی نیستم که اینکو نه کارهار اهضم بتوانم ! برداشت — منهم نیستم ، اما اگر سخن مردی بشنوی باشد که صوری و اعدال دارد ایشه گیری ! فیل — چه ، به اینکو نه معامله صبر کنم ؟

پروردانت — بلى ، حد ت و غضب را برای يك وقت نگهداريم که فائد و
منفعت آزاب به یافیم !

ساعت پنج بود که کو ههای سیاه از اضیه نیستند سر اسر از نظر نهان
گردید . وقتی که شام شد تمام حوضه هر (بالات) را گذشته بودند . امشب
مانند شب گذشته صد اهای لوق و سیه های راه آهن ، واوازه های حیوانات
اهله ده ها و قریه های معهوز سکونت شب را خالی بذیر نمیشد . زیراين
زمین ها همه گنجزار ، جنگلزار ، شور و زار بود . گاه گاه صد اهای گاو
های دشتی و جنگلی ماها ، و غذونام امریکا که بآهانها گله ها مانند سیلاج
خوشان در جریان میبودند ، گاه گاه آوازه های شغال وزوباه و گراو
نیز بگوش مسافران آباتر و س نشین میسید و نیز گاه گاه که آباتر و س
زمین بسیار زرد باشد بو های خوش نباتات خوشبوی که در نیزه ز
عینه های افرای موجود است بدمعهای شان بر میخورد .

والحاص امر وزیز یاز با خور و سیده بعد از طعام شب مسافران بخواه
قند . فردا که (۱۵) ماه حمزه ای بود صبح وقت فیما ایوانس پیشتر از
بر و دانت از گره خود را مده فکر آن بود که بالک و بور ایده بتواند ؟
ولی جوں مهندس رانیافت محبو را گرد که سبب نهان بودن و بور
را از سر طایفه (توم تو زر) بیرسد . توم تو زر در پیش اتفاق سکاندار
بی نظارت و نگرانی مشغول بود . فیما ایوانس به او نزد گشیده پرسید که :

— آیا سوز مهندس روبرو را دیده میتوانم؟

— نمیدانم!

— آیا ز اوتاق خود پرورون برآمده است؟

— بلکه برآمده باشد!

— چه وقت خواهد درآمد؟

— البته هر وقایت که کارش تمام شود خواهد درآمد! تو م توز را براز کنیده و بکار خود مشغول شد، و چنان وضعیتی ندار

کرد که دیگر جواب نخواهد داد.

برودانت یافر درین اثنا برآمده بود، هر دوی شان بطرف زیر نظاره کردن داده زیر پای خود و ادھار و زرهای کوههای (روشوز) را مشاهده کردند. اما میان راه که کان و تختهین در لک کردن، زیر افیا ایوانس چون اینظر فهاراند و بود حکم کرده میتوانست که این کوهها و زرهای که باست، اما خارجه متنظمی که در پیش روی اوتاق سکاندار زمایین آله باز و متزو، و ز مومن و او مجته شده بود تعیین موقع را نشان میداد.

بعد از کمی بعضی ززوه های کوههای باندیک بالاطلوع شمس خاوری پل رنگ آتشینی که قله بود در پیش روی خود مشاهده کردن که این ززوه های کوه (دوشوز) بود.

رفته رفته سردی بسیار شدیدی بر وجود خود شان حس کردن، فیل رفته رفته سردی بسیار شدیدی بر وجود خود شان حس کردن، فیل

لطفت !!

ابوالنس گفت :

— این سردی هواز تبدل حرارت منطقه نیست بلکه از بلند بر و زنی آثار و سست که میخواهد ازسر زر وه های کوهها بگذرد ! و باقی که همچنان هم بود زیر ارجون در زیر نظر کردن دیدند کفرز و های کوه های پر بر ف در زیر پای شان است ! بعد از یک ساعت هو اکسب اعتدال خود مگر آثار وس زر وه های کوه را بوده در میان دره ها و کوه های سارها در آمده است که این زهی ساری میان دره ها و کوه های سارها سیحان مازه نیز و بلکه کشیده انان بسیار ماهر ایز بر او غلط کردن ، و دوچار وله و حیرت ساختن کافیست .

بعد از یک پنجم دقیقه آثار وس کوه (سته و نسون) را بطرف راست گذاشته نور (بولستون) را رسورد و به تالاب بسیار بزرگی که بنام همین هر موسم سست واصل شد .

این تالاب که از بلند ترین تالاهای دنیا از سطح دریا شهرده پیشود جنان بات منظره طلیق را میگست که تعریف قبول نمیگند . اجسام مثلثه که اطراف سواحل این تالاب افزارگره است به انعکاس شمس دلا را جنان بات لطافت میگیرد که جسمها را بیدر خشد . جزیره های سبز و خوش که در میان تالاب عرض دیدار میگند چه خوش منظره . چه خوش

منظرة لطافت آور جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب مذکور مدیدار است دگرگونه لطافت و علوی تشكیل میدهد . آبها شکه در میان

جزیره های مذکور میاند هر یک مانند آئینه مجازی میدر خشد .

مرغان زنگار ناک متعدد عجایب و غرایبی که در اطراف و میان این تالاب مو-

وجود است شماز انواع آنها ممکن یاست :

سواحل سنجستان ، و در ختنستان این تالاب خلی نظر ربانی داشت .
از زیر در ختنان و سنجهای کنار تالاب در هر طرف بصد هاشاشهای
کوچک کوچک حاصل شده بود . از همان بعضی این شاهله ها نخارهای
ماه بسیاری نیز ظهر و میکرده این نخارهای ما همه کی از حرارت داخلی
زمین ، و میسا همعدنیه که دایما در حال غلیان بود بمحصول میاد . بعد از
یک ساعت آلتاروس تالاب بزرگ و بلند بلوستو ز آگندر نمود . و بعد از کمی
از فواره های آهای معدنی جوشان طبیعی که در لطافت و غرایت معادل
فوارهای مشهور طبیعی (ایران) میداشد نیز گذشتند این فوارهای
طبیعی که قوت حرارت مرکزی زمین بشدت بر میجهند شکلهای مختلف
دارد . بعضی مانند باذن ، بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینمود .
مشتمم ، بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینمود .
بر و آنت ، و فیل ایوانس به این مناظر لطفة طبیعیه حیران حیران
مینگریستند . مهندس رو بو رچنان کهان میدند که این منظرة ها ابار باز

دیده که هیچ بیدار نبود. ساعت هفت بود که الباژوس در دره مشهور (بریدژر) که خط راه آهن بزرگ امریکا زان مرود نموده داخل شد. در نجا الباژوس گویا مهارت فوق العاده زیر حکم بودن خود را نشان دادن میخواست که سرعت سیر خود را کم کرده از میان این دره عمیق مار پیچ نلو لافی بکمال مهارت (فشار) ننمود.

اعتراف باید کرد که این سیاحت دره عمیق مار پیچ (بریدژر) الباژوس شانیان حیرت بوده سیاحان مأکله دشمن طرفدار ایاز (هو استنکن) هستند باز هم در پیش این دره بیهایی مانشین طیار ایاز هو استنکنتر از حیرت و استغراب خود را داری نتوانستند.

آلمازوس در ظرف دو نیم ساعت دره مار پیچ را طی نمود، و از جمله متسلسله رو شو ز که بمقام همه کوه قطعه امریکای شناسیست سراسر پیروز برآمد. و نقطه کردن اراضیه (او تاه) بسرعت که در ساعت صد کیلومتر و بیشتر آغاز نهاد، وهم بروزی زمین گنجاند صد مترو زدن بکل میزد که درین اثنا بیکی گنجاند صدای لوتو و تیف ریل از زیان بگوش آلبروس نشینان بر خوزده رو دانت و فیل ایوانس بیان نظر کردند. دندن که کل ریل دالک بسیار سریع السیر است که بسوی شهر (غراق لان ساله) روان میباشد.

آلپاروس مانند عقابی که برای شکار خود فرو آید بکبارکی بقد رسصد متوف و آمد و بازی بتصورت موذی بر قطار آغاز نهاد، از واغنهای ریل سر های بسیار مس دمان ییرون بر آمدهستهاشی ماشین طیار مشغول شدند، بسیاری از روی نشینان در بر نده های قطار نیز برآمدند حق بعضی ریا بهای واغه هاینرا بالاشدند.

صد اهای جیرت، و آوازهای شاباش ریل نشینان بعوق برآمد. اما دربوره نوز هم بر سطح سفينة طیار بدبار نبود. آلپاروس حرکت دو دیگر و آه های عمودی خود را کم کرده زیاده ترق و آمد، و رای پس غای مدن قطار، سرعت خود را بیز کمتر نمود. چنان که این میشد که آلپاروس بیث صرخ در نده بزر گیست، و قطار نیز بیث مارکز در نده بزر گیست که صرخ در نده او را می خواهد براید. آلپاروس کاه محب و کاه بر است قطار بالهای خود را کشاده بر وا زدارد. کاه میگزارد که قطار پیش شود، و چون یکقدر زی میش شد باز بیکسر عت خارق العادة ازو پیش مدشود، باز آرام شده با قطار بر ابر میر و درین اثنای دو قطار سیاه رنگ آلپاروس که رسماً آفتاب زردی بر انشت بکمال عظمت باز کرده. کیتان قطار ریل نیز بیرق جما هیر متفقه را بذکرده جواب داد.

سیحان بچاره مارای اینکه خود را بقطار نشینان بشن سانند بیاوده کوشش ها و زیدن، بر و دانات بچاره دستهای خود را در اطراف دهن

خودگرفته به بلندی هر چه تمامتر فریاد برآورد
— من در فلادیلیه اریس کلپ ولدن پر و داشم !

منم سوکاتب او فیل ایوان اسم
این ندادرت میان آوازهای هوزراها که از ری نشیدان بیرون آمد آینخته

شده غایب گردید .

سه جارق طایفه های آبازوس از شنیدن اضطرارها از گرهای خود
پیرون بر آمدند . کی از آنها سوی قطاریل ریسمانی آینخت و به انصورت
بر او قومی نیف زیل ریش خند و استهز آنود که یعنی تو عبار سیده گیتوانی
دری ساز اجنود به بند که از آکشیده بیرون ! در وقت کشتن دو آنها دیریانی
نیز کشته شد که پیش میشوند رای کشته های پس مانده همچنین ریسان می
اندازند و به این صورت بران امضاز امکنند .

آلاروس سرعت معتاده خود را گرفته در ضروف نیمساعت آنقدر از

قطار پیش افتاد که در افق دود آن نیز دیده نمیشد .
یکنیم ساعت بعد از ظهر یک نقطه بسیار واسعی که باضیای شمس مید

رجشید دیده شد . بر و دانت گفت :

— مرکز اداره (مور مون) هاخوا هد بود !

فل — بیل ، بیل ! (سل لاق) نام شهر است که معنی (تالاب شور) است
براسی که همچنین بود ، این شهر (سل لاق) نام شهر است که صراحت

حکومت قوم (زو؛ مون) است و آن نقطه که بین رخندیده عدهای جسم آنهاست که سطح قبه مجلای آن ضیای شمس را بهر جهت منعکس می‌ساخت پنهانه بر داده‌اند که بزرگ (وازاچ) که بلذ خنان سیب وارجه مسخور است و اقمشده می‌باشد . در یک طرف نیز هم بر زلک (ژورون) که آهای تالاب (اوئاه) و آهات‌الاب شور می‌برند دیده می‌شند . منظره ای شهر بزرگ مانند ملک خوانی گذشت . آلتروس بسرعت خیلی زیادی یکسر برسوی جنوب غربی رهیبیار بدمیانی گردید . این سرعت از سرعت باد خیلی افزوده بود که به این سبب بر سطح آلاتروس بی‌ستاند بزمیافران خیلی دشوار می‌گذاشت . بعد از گزینی آلاتروس را راضی (نالادا) برواز آغاز نهاد . که این اراضی را های معدن فقره کوه (سیه را) را از رکمای معدن طاری (قالیفورنیا) نفریق می‌دهد .

فی این انس کفت :
— کماله بیرم که بیش از انگلش شود (سانفرانسیسکو) را خواهیم دید ؟
بر و آنت — خوب ، بعد ازان ؟
درین اشنا مهندس رو بور نیاز بر سطح می‌باشد . هر دو سیاح نی مکان و دز نک در دیشش رفته گفتند :
— مهندس رو بور افتد ! اینست که تائمهای حدود امریکا رسیدم ،

گیان بیبر که حالا لطفه را خانم بدید

— افرادیان ! من اصلاح طفه را خانم بدید

مهنادس اینرا آگفت و به قوم نورز پل اشاره کرد . هاندم الباروس بن میان نزدیک شد ، ولی چنان تیز رفتاری را آغاز نهاد که بر سطح سفینه استادن محل بود . مسافران خود را بذاب تا بهم رهای خود رسانیده تو انسنند ، و در انجام آرام یافته برودانست گفت :

— اگر یک کمی دیگر صرا به تنک آرد کلوش را به نجه آنقدر خواهم فشرده نفشن را لازم البتور و شش زودتر بجهنم بفرستم !

فیل — این فایده ندارد ! جاره برای فراز باید یافت !

برو — بلی ، مطلع باشدیافت !

دروقیکه مسافران میخواستند بخواهی اب بروندیل صدای شرب شرب بنزرك و بلندی بگوش شان بر خود که این صدای موجهای بحر بود که بال ساحل بر میخورد و این صدای امواج کویاصدای منادی بود که از حدود اسیکرا مدنوا اعادن نمود .

— ۵۰ — باب هشم

آلبروس در کجاده هزار کیلومتری مسافر را میپیماید ، و در یک جهیلن بوقوع میآید ؟

برو و افت و فیل ایوانس بر فراز قطبیاً قرارداده اند . چونکه در سفینه

طیار بقدر هشت نفر می دمان نتومندی بر قوی موجود آنکه بدوقر
بر ایناگله جستن ، و سفنه را مالک شدن ، و بجهائید لسان بخواهد فرو
آمدن غیر ممکنست . اگر بگویند که اینها و غرفه بلکه سه غرفه اند ،
زیرا فروشنده باشانت ؛ حالانکه اگر فروشنده را شناخته باشید
آن کامل بر خود رسندل را بجمع آدم حساب نباید کنید .

فیل ایوانش اینسته هارا از هر طرف به پرداخت فهمانید ، واورا بسکو
پس خوب ! چون بقوت غله ممکن نیست البته بجهه ای اجعه باید کرد .

اث و اعدال دم دعوت کرد ، و منتظر فرصت شدند .

فردا جون از کمره های خود را مدد از ساحل هیچ از نمیدند ،
و وجهای سحر محیط کیر آنکه شکوه و عظمت در زیر پای خود باقی نهاد
آل آتروس بکمال سرعت بقدر صد مترا و بلند را زوی سحر ها ایاعانی
مینموده مهندس را بورا از کمره خود خیلی کم خرچ میکند . اما و زینز
ار عادت خود خیلی ناقوت از کمره خود بر اندده لوز جهت دنبال کشتن
هدیه زدن مشغول شد ، و عساکران خود از دزد و بیک سلامی داد !

اس وز فرقه لان نیز بیک جرأت و جسار است فوق العاده اما از کودک در
حالیک چشم ایشانی از بخوابی سرچ شده بود ، و نظرش حال طبیعتی خود را
غائب کرده بود ، و یا به این میلزید از کمره خود بیرون برآمد . مانند
شخصی که زیر پای خود را حکم واستوار نه بیند ، و یا بر بال بسیار کم

مر لق لق راه بز و همچنان راه رفتن آغاز نهاد . در اول اصر جون
دید که پر و انه ها بمال طبیعی خود دور دارند یاقداری خاطر جمع شده
از زوی دیدن شهر هاوزینهای که آثار ورس از روی آن میگردید لش
آفاد . و آهسته آهسته بسوی کشتاره کنار سفیدنور وان شد . و مانند ناینیان
دستیالک کرده کنار سر کتاره را بدست آورد .
الحق که این جسارت فریقولن یک هفت بسیار بزرگ شمرده بپیشود
آفرین فری قولن آغا ! آفرین !!
اول و جو دخود را پس کشیده کتاره را بخوبی بچناید تا بداند که حکم
است یافی ، و جون دید که حکم است خود را راست کرد ، و به پیش میان
کرده سور خود را بیان بیا وحیت . اما اینرا هم گوئیم که فری قولن اینهه
کارهار اینشم بوشیده اجر آکرده است . نهایت دفعته چشنه های خود را
پیشوی بیان باز کرد :

سبحان الله ! چه نمره ها ، چه خود را پس کشید نهای !
سر خود را در میان دوشانه خود چنان فرو کشید که انسان را بخیرت می
هند اخخت ! اکرم و هایاش زنگ الکه نمیبود راست بر میخواست . فریاد بر اور
جه کفت :

— امان باربی ، بحر است ا بحر !
حال فلکت اشتغال فری قولن را آشیز باشی سفیدن دیده بزو دی خود را

به او رسانید ، و اگر از زیر بغلها یاش نمیگرفت بچاره بشدت تمام بر پشت میافتداد .

این آشیز (فرانسو ایلیاژ) نام یک فرانسویست که داخل شدن آن در شماز طایفه های آلب ترسیل مسئله معنی داشت . اما زبان انگلیزی را خوب ندانم بگند از زیر شانه های فریتوان گرفته و بشدت تکان داده گفت :

— راست یا سمت ! راست ایستاده شو !

فریتوان انظر و نمیدانه خود را بسوی پروانه های آلب ترسیل فرخنده گفت :

— امان مستر تالاژ !

— آیا چه میفرو میشید ؟

— آیا اینها خواهد شد کشست ؟

— نی ! اما کروزی از رو زحالته خواهد شد کشست !

— جراه ! جراه !

— جونکه در مملکت ما بگویند که هی چیزی میگذرد ، و بگشند ،

خراب میشود !

— اما زبرای خدا ! نمی بینند که در زیر ماحجر است !

— خوبست نی ! اگر بینند افکار میشود !

— اما غرق میشود ، غرق !

— بلى ؛ غرق میشود اما خورد و خاش نمیدشود !

بعد از یک چند دقیقه فریقو لون خود را جمکرده توانسته به کمره خود در امداد و زکه ۱۶ هزار نسیت ماشین طیار بصورت معتاد لانه قطع مسافت مینمود دایماً قادر صد مترا بلند از سطح آب رفته از میداشت که به انسحاب سطح مجالی در خشندگی سه رو بخوبی تماشا میشد .

پروردانگ کفت :

— اگر و بوردر بخایاک شکار ماهی آزو کنده هیچ بعد از احتقان نخواهد بود زیر اطافه هار امشغول ندارکات جمع آوری اسباب صید ماهی میباشم ! فیل — امادر دیاهیچ ماهی دیده نمیشود . مگر بعضی ماهیان (بالنه) که از صید آنها بجز خوزنی بیهوده دگرهیچ فائده نیست . هر دور فرق در همین سخن بودند که ربور بر سطح سفینه دیدار شد نویم تو زر زیارت با او بوده بنابر اشارات ربور آلباترس فروت آمد ، و قادر بخیاه مترا از سطح بخواهی از اتو ماند .

نه هیچ یاک ساحلی بدیدار است : و ههیچ یاک کشتی و تنها بعضی فواره های بخار ما که از مانعهای (بالنه) هابرا هوا میشد در بعضی نقطه های روی بخور مشاهده میشد .

نوم تو زر فرباد و نفر ما کنیست دیگر بظر سرف سفنه طیار قند بسته ای شان بیک تفناک رخ دار قالیلور نیای که مخصوص برای شکار بالنه ساخته

شادمه از گله آن (ژیقین) نام بیکان پر مدار مینه اند موجود بود. گله های زیقین دارمذکور بازی سما های مخصوصی بجز خنه های مقوه دار سطح سفینه می بازد.

درین اثنا هشتاد و بیرون بطرف پیشی سفینه بجای دیده باز برآمد. و بدست راست خود بر ما کنیست و بدست چپ خود بر سکاندار اشارت و کو مانده دادن گرفت. آثار وسیع بجز در جهودت و سهوالت تابع اشارت است که نفر ایشان غمیشود. کویا سفینه یا که جسم ذی رو حیست که روح آن (ربویز) است. درین اثنا هشتم تو رز فر یاد را در کده:

— انشست، بالینه، بالینه!

بر اسقی که قدر شصت هفتاد و هشت پیشتر یاکه بالینه بسیار جسمی بدل دار گردیده بود. آلب روس را کسر بر سر بالینه بر آن دند. و قلیک بر سر بالینه رسیده توقف نمود. نوم نوز نز تفالک ژیقین دارا بسوی بالینه دور داده نشان گرفت. و ماهش را ایشید. ژیقین از تفالک برآمده بر پشت بالینه دیده بود. بالینه بکفید ژیقین در وجود بالینه درآمد. حموان بچاره از صد و هشتاد و سه ژیقین متا ر شادمه چنان دام خود را بشدت در آب زندگ که آبهای بسیاری تا بذر و سفینه بر نیخت. و بسرعت و شدت تمام در آب غوطه نخورد. مقره که ریسان ژیقین آن مربوط بود مجذبان

سرعت بدور افتاد که برای آتش نگرفتند آن آب بران رختند. حالاً صورت
بکنید که قوت بالینه باری سیانی که به سفینه می‌بوطست سفینه را لجه سرعت
و شدت درجی خود همکشد؛ و انهال استاده شد، آلتاً ترس به کتف و
آرزوی بالینه داشت محبور گردید. توم توزر تبر بدست منتظر استاده
بعد که اگر ماهی بصورت شکه سفینه را زیان برساند غوطه خورد به بریدن
رسیان حاضر می‌بود.

بنقدر نیمساعت الیاترس شش میل مسافه را درجی بالینه بهمین صورت
رقاز نمود. بعد از کمی دوچار ضعف شدن حیوان حس گردید و بوز
اشارت کرد. پر ولهای افق بدور افتاد. الیاترس بقدر پیست و پنج
متر و پاند شد. بالینه دم عظیم الحلقت خود را بدشت تمام را بعیزد
و کاهی برشت غلطیده روی دریا اکف الودیساخت.

یکی بکبار ماهی بر جهیز، و چنان لث غوطه خورد که توم توزر در کار
خود که چه کند حیران گاند.

در آن واحد سفینه تا به سطح دریا فرو آمد. در نقطه که بالینه غوطه
خود را بودلک گرداب عظیمی حاصل شده بود بر سطح الیاترس و وجهای
بسیاری زیختن گرفت. تملکه نزکی بر سفینه و سفینه نشیدان عرض
دادار نمود.

اما هزاران شکر که نوم نوز درین اثنایه بر دن رسیان کامیاب آمده

همکر طرف گردید . آلیاروس مجرد یک از رسماً ماهی رهایی یافت .
دفعه بقدر دو صد متر و بسوی هوای جویله زربوز کیا اعدالت دم مانوره
سفینه طیار خود را اجر اگر دید .

بعد از چند دقیقه الله ماهی بالینه که بشدت زیپقان آلیاروس منده
بود روی بحر بالا راند . از هر طرف می خان الله خوار درین بران
بیشتر بود . آلیاروس یک قدری امن منظره را چون نمایش کرد بروز اهیکه
داشت به بادیهای خود آغاز نماد .

فرد آنها ۱۷ حزیران بود ساعت ده خشک بدهان گردید که این خشکه
شیه جزیره (الستقا) بود . آلیاروس نشان اینه قورا که بسیار ماهی
(فوق در انداشکار) بیشود تماشا کرد و در لذت زدن دو هزار کیلومتر و مسافه
که در مایین جزاء (الله نوئنه) و دماغه (قاچاقنا) وجود داشت تماهی
شام قطع گردید .

بر و دانت و فیا ابو النس پایه شام فرست فراز اساقه ، و گیان بیشود
که در نیسوز مینهای ایز فر او ز امناسب نهیدند . آلیاروس شیه جزیره (قاچا)
تفزاریاک خیز گز کرد . عمارهای (پتو رواده او فسق) و کوه آتششان
(قاوشو) را قادر بیاٹ تائیه دیده تو انسانند . در ۱۹ حزیران دماغه شمال
(ژابونیا) و جزایر (ساحلخان) دیده شده در آسانی (به زوز) که در مایین
آهوا افاقت مو اصلت نمود که درین آسانی هر (آمو ر) که بزرگترین هر

های سیاهپوشی است همیزند . و قیکه به آنای مو اصلاح کردن دلایل دده بسیار کشیف و غلطی پیدا شد . از ازرو آبازوس بالا برآمده خود را زده هارهانی داده دهه را در زیر . گذشت . درین اشاره بوز از پیش همانان خود گذشته توافق نموده بیک طوری اهمیت گفت :

— افندیان : و اوزهارو کشته ها وقتی که درین مانده همانند خود را در هملکه عظیمی دله و صفرها لو اخته با هستگی راهه بینا شد تا آنکه همدا بدیگر و ابور و کشی یاسناک هدایه کنند . حال آنکه آبازوس ازدهه هیچ پر و آندازه از ادر آن واحد ازهاریان دمه ها خود را بالا کشیده بی پر و ابراهی که دارد دوام میوزد :

زبور انسخن خود را تمام کرده از پیش روی شان در گذشت و به کشیدن پایی که بدھون داشت دوام وزیزد .

فیل ایوانس به بر و دانت گفت :

— معلوم است که آبازوس خارق العاده از هیچ جیزی رس و بالکند از دا

— معلوم خواهد شد که دارد یاندارد ؟

از سخن پر و دانت معلوم شد که یک فکر خنی و مدهشی در دل همیزو رانه . ۴۰۴ هاتمام آرزو زبر دوام بود . آبازوس بسیار کجا کوههای بلند (فوژی زاما) که در آبوبیناست مصادمه نکرد خیلی بلند گردید . روز دیگر چون

دهه زا بیل گر کرد بیل شهور بسیار خوشبختی بدیدار گردید که عمارت‌های
پست پست چو بین روغنی آن خیلی درباری داشت ، جاده‌ها و بازارهای
 saf و مستقیم ، و صفحه‌های رایج هاویشه زارهای کشتزارهای برخ آن
جنوبی دیده میشد؛ فیل ایوان انس چون به نظر فهاسیا حت نکرده از ازو شهر
مذکور را نشناخت .

رو بود اشناکه ارتفاع میگرفت به سیاهان نزدیک شده گفت :
— اندیان ! میدانم که شما این شهر را نیشانید . لهذا بشما خبر بدم
که این شهر (یدو) است :

برودانست جواب نداد . زیرا هر وقیکه به پیش روی مهندس میانه
محالی پیش که کویابی هوا مانده و حال اخنه میشود !

رو بود بازگشت :
— منظرة شهر بد و حقیقتاً خیل خوش است . اما بعد از کمی که منظره
شهر (بکین) باشنت چنین راه پیشدا زیرا اهم فرمومش خواهد گردید ؟
در طوف پکسا اع آنای (فوره) را آلباترس گذر نمود . بعد ازان
شبیه جزیره قوره را دور نموده به شهر اصفر داخل شد . در عصر حزیران بر
سر باختت چنین یعنی شهر (بکین) واصل شد .
هر دو سیاح مابر کنار کناره تکه زده به خارج نمایش میکردند . و مجتبت
که شهور اهل چنانکه رو بور گفته بود ایانند . دیوارهای که این شهر نزد ک

درا بدو قسم تقسیم کرده که یکی را قسم چین، و دیگری را قسم مانجو میگویند، و دوازده محله که در اطراف آنست، و بازارهای واسعی که در وسط شهر دراز شده برقه است، و بعد های زرد و سبز بزرگ، خانه های توآنگران، و باغچه های شانزا، و معبدهای شهر بزرگ زرد، و باغچه های بزرگ، و تالاهای صنعتی، و کوههای سبز و خرم آزانیکان یکان هاشکورند. همایت در وسط شهر اصفر [شهر احمر] نام سرای امیر اطوزی را نیز دیدند.

درین اثنا آلباتروس در میان هزارها کاغذ بادهای مختلف اشکان متنوع الونی که از چو بهای بالنس باصولهای رنگارنگی ساخته شده بود، و از طرف چینیان که به این بازی خوب هوسکارهایی اشند بر هو اشده بود داخل گردید جو هوا از صد اهای مختلف آهنهای این کاغذ بادهای چنان کهان میشد که مسدته های سازهای گوناگونی دمسار کردیده است.

روبور گویا ز آهنگهای این صد اهای خوش شده بود که در پیش هر کاغذ باز جا جدید کشیده آهسته آهسته صد اهای آههار ایمیشند. اما چینیان که نثارهای کاغذ بادهای را بدلست گرفته، و دهله او سورناها و طلهای میندو اختند بمحرومیکه نزد کشدن آلباتروس را بدیدند بگمان آنکه یک جانور مدهشة هواییست به ترس و بیم افتداده دفعه ایک سکوت و سکوتی برای شان حاصلشد و رسما نهار او آگذا شته به تغلق و طیا نچه زدن آغاز نهادند.

بعضی از کانگزیده‌هادفه و بعضی آهسته آهسته بزمین افتادند . صدایی مختلف آهانک نیز منقطع شد .

درین اشاصدای طرم نوم توفر بشدت از جو هوانا خانه شد . سفنه بیز از داریه حدو دیگین بیرون بر آمد . آیا آباروس از بخاباز کدام سمعت متوجه گردید . بگوئم که دایا طراق جنوب شرق را در پیش گرفته است که از نیزه‌هم معلوم می‌شود که بهندوستان نزدیک شد ز آرزو دارد .

بعد از آنکه از بکین سفنه حوت کرد ، ده ساعت بعد فیل ایوانس و پرو دانت در جوار (شن سی) یک قسم سد کیور را دند . بعد از آن درجه‌های

(بنت) از حدود چین در گذشت .

در محواری بسیار بلند (بنت) که از بنا تات یک قلعه عاری بیاشد در هر طرف کو ها و تپه های پر بر ف منجمد گشته دید . می‌شد . بعضی کو دهلهای بخ بسته ، و شالانهایی که از ستوهای بخ تشکیل شده بود با بعضی تالهای بخ که در طراف آن بعضی درختها پیشه های مخصوص آنسو ز مین که پر کنند در طراف آن بعضی درختها پیشه های مخصوص آنسو ز مین که می‌شده سبز است معلوم بود . مردمه این زمینها یک سرما و چنگی بسیار بار و شدیدی حکم‌نو باود .

بازمتر و درین وقت ۵۴ میلیونه فره و آمده بود که ازین بیل ارتفاع جار هزار متر و انشان میداد با وجود یکده و سه تا بستان بود . حرارت از درجه

مغزی نیشندشت . برودت هوا با سرعت سفینه افزونی گرفته بدرجہ رسید که خارج نتحمل بود . با وجود یک سیا حان لباسهای گرم سفینه را که در گمره شان از طرف روپور حاضر شده بود پوشیده بودند باز هم در گمره در آمدن را صصح دانستند .

روز ۲۷ حزیران پروردانت و فیل ایوانس در منتهای افق در پیش روی مسوار آلباتروس بسیار بلند مان حاصلی دیدند ، از پیشتر آئینه گمراخود بسوی این دیوار حایل بزرگی که در پیش روی آلباتروس در آمدن بود بنظر دقت عجیدند . فیل ایوانس گفت :

— کمان میبرم که کوه (هالایا) باشد .

روز دیگر که ۲۸ حزیران بود سفینه در بالای ریالت (زانگ) در پیش روی کوه بزرگ رسیده بود . در پنجاه شکلات ارضیه خیلی عجیب است ! زیاده از دو صد قله کوه مشاهده میشود . هفده عدد ازین زرده ها کار تفانع آنها پیاس شده بیست و پنج هزار قدم است ، و در پیونق زرده که در پیش روی آلباتروس واقعست زرده کوه (اووه رست) است که هشتاز و هشتاد مترو ارتفاع دارد و پیشتر ازان زرده کوه (دموالای) موجود بود که هشتاز و دو صد مترو بلندی دارد ، و پیشتر ازان زرده کوه (کننازار وغا) پدبار بود که هشتاز و پنجصد مترو بلندی داشت . این سلسه کوههای متسلاسل عظیمه بعنای استخوان مهر پیش قطعه

آسیاست که قطعه مذکور را بدو سطح مایل بسیار واسع تقسیم نموده است . جهت شر قلی آن چین و آسیای وسط است . طرف غرب آن هندستان است .

آلتروس بفکر گذاردن از بالای این زرده ها نیست . البته که در میان این سلسله جبال بعضی مرها و جو داشت که رو بوز ان مرها را دیده و میشناسد ، حالانداز میان آن دردها و مرهاي عجیبه مدهشه گذار کردن میخواهد .

بواقعی که رو بوز همچنین کرد . ماشین طبار بدله کار سریع رفتار خود را در میان دره (آپی غاش) سوق نمود .

مردمان سفنه شب را به هیجان و تازش بزرگی گذرانیدند . خفت هو آتشی را صوبت میدادند و سردي شدید آن بشدت تمام برده ها جرای حکم میدهند و رو بوز در حال تکه لباس های بسیار کرم و کافی پوشیده بود در طرف سرسفنه در جای کیانی خود ایستاده ، و بکمال مهارت او اسر کشی رانی را اجر ایده و دنونه بود . سکان سفنه را بدرستی و هوشیاری تمام اداره میکرد . ماکنیست دقیقه وحد غفلت نداشت . پرانه بسیار فوج العاده دوز کرده صد اهای عجیبی برینها و زد بازو متوجه ۳۹۶ میمه تره فرو آمد . بود که اینهم هفت هزار تن را از تفاصی انشان میداده اما منظره کو هستان عجب منظره داشت نظریه بود ، در هر طرف زر

و های سفید سفیدی پیدا نهاد بود . بخشهای اسطول آن شکلی که ده هزار قدم طول داشت در هر هر طرف دیده میشد . در طرفهای پایان سلسه جبال پیشه ها و جنگل های بسیار غلو و تردیده میشد .

شب گذشت آلباتروس به سقوط آغاز نهاد . و در ظرف دو سه ساعت از نقطه مذهبی دره میتفق که طی پیکر دیرون میباشد . و قیشکه ازدهنه دره برآمد در پاشکاه نظر سیاحین باش وادی بسیار واسع نمودار گردید . زوبور بطرف مهانا خود پیش آمده پیکصدای نازکانه گفت :

— اندیان ! اینست هندستان !

— باب دهم —

— خد متکار فریقول در چاپکچه غوطه در بحر میخورد : —

مهند س روبر ، به این فکر و اینه قصد نبود که سفینه خود را بر موج لعله هندستان بگرداند ، ن بلکه مقصد نکانه او این بود که در جهه مکملیت ماشین طیار خود را بر انکار کننده کان آن ثابت نماید که از دره های مد هشته کوه هساز بزرگترین دنیا که (هالا یا) باشد بجهه مهارت ، و چه صنعت بگذرد . آلباتروس هیچ قصور و نقصانی نداشته خواهد بود ؟ این در آخر معلوم خواهد شد !

بر و دانست، و فیل ایوانس آگر چه در پیش صنعت و همارت خارق العاده ماشین طیار که در میان آن سیاحت میکنند بدل خیلی حیران و تحسین خوانند، ولی از کبر و عنادی که دارند در ظاهر هیچ نزل به آفرین خواهی نشان نمیدهند. بلکه همه اوقات خود شازار به جسمی چاره های فوار صرف مینمایند.

در داده های کوه (هالایا)، (نزانی) نام یاف چندر ار برگل ولای بزرگی مو جو د است که هدیشه تپ لرز ب مردم مان هجوار آن خلاص میکند اما خاطر جمع باشد که بر آلبایروس نشینان این راهگذار همچ غرض وزیانی زرسید. آلبایروس از بسیار بلند از روی آن در گذر شته بسوی وادی که نقطه التصادق ترکستان، و چین است بالا برآمد. در ۲۹ حزیران بوقت صبح در پیش روی آلبایروس وادی طیف کشمیر آفهونزود. در میان سلسه های کوچک و بزرگ هالایا وادی کشمیر الحق که خیلی لطیف است. درین وادی بیش از پیشتر شاهجه های جبال متسسله مذکوره تا به حوضه (هیدالاب) در از شده رفته است. هر طرف این وادی لطیف با بشاره او جو های بسیار خوبه ای محاط است. سفنه بوقت صبح بر سر شهر کشیده که آزا (سرینگر) نیز میگویند. مع وجود شد. بر و دانست. و فیل ایوانس بنشانی این شهر خوش نظر که بر دوسحال (دل) نام یاف تالابی و اقمشده است. شغول شدند. ده های

خوش منظر چو بین و قصر های پر نقش و نگاری که با سایه های درخت های
پید خیلی اطافت پیدا کرده بود ، و کنایه های لب نالاب که بادرخت ها و سبزه
ز از هامزین بود خیلی نظر ربانی داشت . فیل ایوانس گفت :

— اگر در او رو پایم بودم ، میگفتیم که در شهر (وندات) هستیم .
— آه اگر در او رو پایم بودم به آسانی راه ام ریکارامی یادمیم !
آلتر وس ، بر شهر مذکور بسیار توقف نموده هزار مذکور در جایی که
دل میر نجت تعقیب کرده بدانش رفت . تا آنکه بر سر هزار مذکور در جایی که
از مردم خالی بود رسیده تقدیر ده مترو بلندتر از روی آب توقف نمود ،
و نهای را بری خود را به نور انداخته شفوت بگه ها حوض انبار های سفیده
را به پر کردن آغاز نهاد .

در واقعیکه سفیده بآب گرفتی میهول بود غیل ایوانس و برو دانت
بیکن ظریعه نداشت ازی بهم بگزیدن خود بددنه ده مترو از زو نهرباله بدانشند ،
ساحل هزار بیان نزدیک است . علی الحصوص که شناور اینز خوب میدانند ،
ملک پر جهادن همان و از اسارت روز بزر هایی بیافتن همان ایس توتفت کردن
چه لازم ؟

در آن و احصار در واقعیکه از کنار کتابه بکفرزی خود را رای میدان
کشیدن و ایس کشیده بشدت جسمیله ند ، اما هزار افسوس که هنوز بیهای
شان بر هو انشاده بود که تا چند دست قوتش کی فرار یاز اشکنجه آسا

محکم گرفت!

معلوم شد که سی سان دایع از رزیر نظر و ترصیح گرفته شده اند . پروردانت ، و فیل ایوانس تا که میتوانستند بعثت و لکد ، و دست و پازدن مقابله و محاکمه کردند . اما پس از آنکه از راهیه های آلب ترس خیلی صدمان نمودند و پر قوی بودند که رهایی از دست شان محال بود !

مهندس روپورت یکصد ای ریشخند آینه زی گفت :

— افندیان ! مانند شما صردد مان عاقل را ، از سفینه مانند آلباتروس ، واژچنگ مانند این عاجر که شما اور اعنوان (منظفر) داده اید غفاری قام کردن هیچ نیزی بهد !

بر و دانست سخنهاي مستاهجنه بزن زبان را ندن گرفت و آثار شدت وحدت نمودار گرد ، ولی فیل ایوانس او را یک طرف کشیده به تسکین کردن کوشش ورزید .

آلباتروس بدر جهه گفایات آب خود را برداشه . و نهای رابرئی خود را جمع کرده باز یکسر بسوی غرب رهسپار عنیت گردید . امر و زیل سرعت و سطی از اضی (کابلستان) را صر ور نمود ، بعد از کمی شهر کابل را نیز بدیدند ، وادی (جاده) و کوهستان سبز و خرم آن خیلی نظر ربانی داشت !

دروقت عصر آلباتروس از شهر مشهور (هرات) گذرا کرد بعد از آن

از ارضی (خنده) و (ترکان) را که در گردهای طوفان ریث ماند
خیالی معلوم نموده بیکسر سرعت فوق العاده میزد و خود برین خط طولی که آنها
ترس گرفته از کوه های بسیار بلند بکار آزان ترس مصالاوه باشد از این
نیست، تنها اجیال و سلسه (دماوند) که ده هزار همراه ارتفاع دارد، و کوه
(البرز) که شهر (طهران) در دامنه آن واقع است وجود است که در وقت
شام از ارتفاع یازده هزار همراه از شوافع مانند بر قاع خانه های میزد و خوده
روز دیگر، آلت روس بر سطح (بحور حزر) که از سطح بحور محظوظ سه
صد قدم میزد و نیست نزدیک شد، در وقت ظهر سفنه از سطح بحور حزر
صلد و تربه بلند رهوابی ای داشت.

آلباروس در وسط بحور رفتار داشت، و از همیه طرف ساحل پیدا
نمود، سرعت خود را این خیلی کم کرده بود، امر و زیسته صبح توم تو زمزمه
با آتشیز فرانسو اتایا باز مکالمه میکردند.

نوم میگفت:

— بی، بقدر جهان و هشت ساعت بروزی بحور حزر رفتار مینمایم و
چون چیز نیست البته شکار ماهی کرده خواهیم تو ایست؟

— بی بی، واژنیست که کتاب سرعت سفنه را خیلی کم کرده است.

ان جواب توم تو زمزمه را فیل ایوانس که نزدیک به آنها ایستاده بود
شنید، فریقولن بیز در پیش فیل ایوانس بود، و ازو زاری و نیپاز رجل

میگردد که به افرادی او و صاحب سفنه بگوید که او را نخواهد گشتند؛ فیل ایوانس بی آنکه فرقون را جواب بدهد در پیش پروانات آمده به بسیار احتیاط کر کسی دیگر نشنود سخنانی را که از تو مم ثور نمیشند و بود بقایا بی پروانات گفت:

— چه، فائدہ! این حریف پست فنظرت، از اهیته در زیر نظردارد و تا دلش نخواهد هزار و اکثرا نمیشود!

— بی! همچندنست!

— پس چون چندنست، بهر گونه چاره که لازم باشد نست و باید نمیشیم، وجود را از آغاز و سر برها نمیشیم.

— اما آغاز و سر هم خوبی مکمل یکجیز است، ها! هر چه که باشد؛ من همچنانز میدانم کمال یاک پست فنظر پست که می‌از حقوق آزادی ماجدا کرده است. علی المخصوص که این سفنه نمیتواند برای فکر و مسلال ماوهد و فرقان ماختیل تملک که نایاب باشد نست. لیکن امید که کنیم کام سفنه بالادفنه را خراب کنیم، وجودش را زدایی برداریم.

— اول چاره فرق از اینداد پیشیم، خراب کردن آزانسان می‌آمد پیشیم؛ بسیار خوب؛ ای اعیانه از باشیم، از هر فرصی که ظاهرو غماد است غماد کنیم.

— اما جسان خواهیم گرفت ؟

— بشنوید ! گاه کاه آبازرس از روی زمین یک چند صد قدم بالا رفته بود . در سفینه رسانان هم بسیار است ، اگر یک جسارت یکنیم میباشد .

رهانی میباشیم ؟

— هم گاه دیگر جاره نیام درینهم هیچ ترد نخواهیم کرد .

— دیگر اینکه در شبهای غیر از سکاندار دیگر با سبانی در سفینه نیست . رسماً گاهنام در طوف سو کشته شده است . بن آنکه کسی مارا به پنهان فکر خود

مانز ال جرا کرده میتوانیم .

— اعاد ، اعاد ، هم بمنظربسیار شکر گذا ری میباشم که در حال شما سکونت بسیار خوبی پیدا شده . اینست که برای کار دیدن سکون و آرامی بسیار مفید است . اما حالاً بر سر بحور حزن رهستیم . کشته شده هم دیده بیشود . آنسته وس نیز برای صید ما هی فرومی دهد . آیا زین فرصت استفاده نخواهیم کرد ؟

— نی نمیتوانیم ! زیرا همیشه ماراد رزیر نظر گرفته اند .

— چون چنانست ، آیا چه دلیل میگویند که در شبهای نیز مارا در زیر

نظر نداشته باشند ؟

— جانم ، هر چه بادای میخواهیم که این عالم آبازرس را خاتمه بکشم

والسلام !

پس دیده می‌شود که این دور فرقی ، علی الحصوص او نگال پروردان
آنقدر به شکل آمده اند که تا بمحور کردن خود را با آنها روس در نظر
گرفته است .

امروزی واقعه دیگری بظهور آمد که در ماین روز بور و دو سیاح سباب
بوقوع آمدن همراه بسیار ناگواری کرد ، و سباب آن فریقولن شده بوده
فریقولن چون دید که برسیل را دریای زرق در هوای روازیست بخوب
و دهشت عظیمی افتاده بگردان ، و فریل اکردن ، و چیز زدن آغاز نهاد
و بگفت :

— من غمی ایستم ! .. نمی ایستم ! .. من ایرون برآرد : از خدا
بر سید ، من ایرون ون برآرد ! .. من اخدا مانند من غان برای برین
روی هوایی افرازده : امان ، من اینشکه برآرد : اینشکه برآرد میگرم
من برآرد : برآرد :

پروردان ، فریقولن را نگین کردن نخواست . بلکه خدمتکار خود
را زیاده روز او بگردان برآنگیخت . کار بدرجه رسید که صبر و طاقت
رو بور اضایع ساخت .

آلیب روس از سلطح دریا درین وقت نجصد ششصد مترا و باندربوده
چون طایله های کشی بصید ماهی مشغول بودند ، و فناهه او و اویلهای
فریقولن افکار را مشغول میساخت از از و اس کرده فریقولن را دریل

— این ملعون آرام نمیشود ! ها !! .

نهنگ آمده گرفت :

پیر راه شمال را در پیش گرفت . دز انسای صید ماهی فریتوان همچ سکوت و آرام نگرفت . دیاعوا
غایل میگرد ، و عیشت ولگد در دیوار کمره را بشدت میگویند . زوبون

خیزی بندی کشند حال آنکه فریتوان در خیزن مذکور نیز آرام نگرفته
به لگد هاو و شتلهاد رود دیوار اکوین ، و فناه او جمعیت زدن گرفت .
سطح دریا کشتهها را زور قها خالی بود ، زیرا بعضی کشتهای بلای ما
بیگران چون آلماتوس را دیده بودند به خوف افتداده فراز کرده بودند .
درین اشناوم نوزیریل ماهی بسیار بزرگی که از نوع ماهی (مرسین)
بود باز پیشین بزرد این ماهی تقدیر حارق دام طول داشت که از تنم آن سلطه —
بعنی جانی بسیار اعماق ساخته داشت و بوده لبند امر دمان کشته هر این خبلی میشون
شدند . اما اصل ممنونیت و مسروت و قیکه دامهار از دریار می آوردند
حاصل میشند و زیر ادریمان دامهه الزه جنس ماهیان بصدق ها صد ها ظهر را
پیکرد ، و آلتار و سیان از بسیاری فرحت و مسروت کتف بهم میزند .
ستنده ، بعد از آنکه دام خود را بدریانی انداخت راه میرفت و چون
پیکشند میل رفته بود دام را میکشندند . در هر دام کشیدن بهزاران ماهی
صید میشند . در ظرف بسیار است زیاده از لزوم ماهی صید گردید . سنتنه
پیز راه شمال را در پیش گرفت .

فیل — کمان میبرم که بیچاره بشکایت حق دارد!

روبور — آیا من هم حق ندارم که او را ساخت بسازم؟ زیرا من اراده دارم داد، گوش های شما ثابت بسیار راندیخ و اهدای این را آگفتند.

این را تورنر اشارت کرد. تو میتوانست مقصادر و بورز را نشود. فرق تولن را از کفر کرد و بسیار پیش از کفر باشد. بسیار بزرگ شد و جقوزی حاضر کرد و بودند. فرق تولن را در میان سیل مذکور آنداختند. سیل این قدر بیک ریسمان بسیار محکم و توانی بستند. بیچاره درین اتفاق را فریده او و ایلهام کرد که مر غان هوا را بر قت میاورد سیل را از سفنه به بیرون آویختند. فرق تولن در میان سفنه تقدیم چنان صد قدم بیان او شنونده ماند.

روبور گفت:

— حلازون قدر که دلت میخواهد فرید کن!

درین اثنا پر و دانست بسوی روبور بشارت و حاشیه پاش آمد. روبور نیز بسوی او پیش شد. شنیده ای همکار بغضب نظر دو خاندان را بر و دانست گفت:

— انجیه خانی نیست! انجیه دنات است!

— آیا است میگویند؟

— آنقدر قوت و قدرت خود را بدی استعمال میکنند که من بعد

از من مجبور میکنید که گوئم نه معامله کنم !

— بگنید !

— یعنی بدایند که انتقام خواهم گرفت ! مهندس افتدی :

— پسر بد رئیس افتدی !

— هم از شما ، هم از شر بکان شما !

— برای چه ایستاده اید ؟ بگوید ، فی !

— خاطر جمع باش ! چنان انتقامی بگیرم که خودت حیوان عانی !

— بس ، بسست ! بسیار بزمگو ، و گرنه طناب هم بسیار است و سبد

هم ! حال آنرا نیز در پیش خدیده شکارت خواهم فرستاد !

پرودازت ، سکوت کرد اما نه از خوف ، بلکه از غضب بسیار فیل

ایوانس نیز بسی و کوشش بسیار پرودازت زا بکهره اش فروآورده

تو انسست !

از مدت یکسا عتست که احوال هوایه خیلی تغییر پیدا کرده است الکتر

یک در هوای افق افزونی پیدا کرده است که حدود اندازه نداده از اش

رمهای آلات آلباترس چنان بیدار بود که یلن طوفان بسیار شدیدی

ظرهور کندا .

بعد از کمی طوفان باد بسیار شدیدی ظهور نمود . بر قهقهه و دعدهای

هدیدگار همیزید : باران و بادیز بشات تمام اجرای احکام مینموده درین

امن‌آل‌آبروس از سطح بحر به ارتفاع هزار و پانصد بود که تنگه‌گاهان بله صاعقه بسیار داشتند که در زد کلی سبد فر تقولن بر سطح بحر بشدت خورد و آبایی بحر را بهم زده و جهار انانه زد کلی سبد فر تقولن بلند کرد و پس درجه خوف و دهشت فر تقولن را فارین کرام حساب کنند که بچه در جهه رسیده باشد ۱

طایفه هافر تقولن زاهیع نمی‌اند بیشترند همه شان به مانوره آلبروس مشغول بودند و برای رهایی یافتن از خط طوفان گاه بی‌الاگاه بیان گاه بچه گاه بر است حرکت می‌کردند و فیل اوانس در بیوقت بیان‌الرا ماده خواست که رای بالارا و درن فرقه‌تقولن از رو بورز جانند و لید که طایفه های‌الکشیدن او مشغول شد بعد از چند نانه فر تقولن بالارا ماده سرتا پیاو شده بود و از خوف و دهشت بسیار مانند سکته زده شده گردیده بود بچه‌کشی عام در کره بعلو آشیانه خانه در امده آنقدر ساخت مانند که تنفس هم نمی‌کرد و درین اثناء ضمایه‌ای الکتریک آنقدر در خشنده گئی بیدا کرده بود که روی دریا رمیان تیره کی ابرها مانند آینه مجازی همیار رخشد و دفعته در درور پر و آنه های عمودی بیک آهسته کی بیداشد ۲

روبور ماکنیست را خطاب کرده گفت : — قوت ! قوت ! بدشت از نکوه طوفان از نهم شدت کنند بالاز ایم .

— امکن نیست !

— چرا ؟

— زیرا در جریان الکتریکی بیل بی استفاده ای حاصل شده است .
بوقوعی که همچنین بود : چنانچه در زمانهای هو اهای طوفانی در الکتریک
تلگرافیخانه های انتظامی حاصل میشود ، درین وقت در ماشین آلات
وسیل همچنان بیل بی انتظامی و بی آهنجی پیدا شده است حال آنکه
این حادثه در تلگرافیخانهها آنقدر اهمیت ندارد . ولی در آلاترسوس این
حادثه تکله عظیمی را موج میشود . زیرا بر زمین می افتد !

روبوز فریاد بر او رده گفت :

— بگذارید که سفنه فرو آید ، تا بشد که از داروغه قان زهایی باید .
خود مهندس بر جای کو ما زدرا مامد . طایفه ها بکمال غیرت بکار
آغاز کردند .

آلباترس در حالیکه بکچند صدقه فرو آمد باز هم در میان ابر های
الکتریکی مانده بود . برآن هیا زایده رسکنی بیدا کرد سقوط بسیار
دهشتتاکی در هر لحظه خود را گردید ! در ظرف بکچند دققه بسطح دریا
تماس کرد نیش محقق گردید . اگر سفنه بکار بدریا گشود باعیج
یات قوی زهایی دادن آن ممکن نمیشد :
درین اثنا ضایهای الکتریک در طرف سمت جنوبی آلباترس در

کشید . آلباروس نیز تقدیر بخیاه شصت قدم از سطح بحر بالا رود .

اگر چند ثانیه دیگر فرو آید کاراز کار میگزد .

لهذا و بور از کنار شان طوفان بست جنوبی استفاده کرده هانم
جریان الکتریکی ماشین خود را ها کرد . در هانم برآنه ها قوت و
شدت اول خود را گرفت . سفنه از تمکن خود را هایی یافت . و آهسته
آهسته بصعود آغاز نهاده در جوهو بالاندازده برفت .
روز دیگر که چار ماه میوز بود آلباروس حدود شاهی بحر حوز را
مرور نمود .

باب یازدهم

قهر و حلت پروردان رفت و قدر بگذارد یاده میشود ؟

روز بعد از سیاحت شخر حزر زماور و پادشاه کشرسوی شمال
مهه اینها را آغاز نهاد . اما مجده سرعت ! سرعت خارق العاده ! سرعت
که پروردان ، و غلاب او انس را گفتم از فک فرار فارغ ساخته بود . اماگر
روز نیز فکر فرار آنها را در او روبرو نماید اثست که بسیز خود این سرعت

خارق العاده را بخشمیده بود .

از چند روزی که سیاحان مادر آلباروس هوا بسیاری دارند ، بادیا
بسورت هافق بتوانند بود ، یعنی باطریک سفینه رفقاً داشت بادهم به

هانظرف و زش داشت . اما یکی بکار بادید با استقامت ورزیده چنان
کسب شده ورزیده برعط سفنه طیار تو قفت نمودن محال مینموده
علی الحصوص که شدت سرعت آلیاروس نیز با آن منظم گردیده تو قفترانی
بلکه تنفس رانیز مشکلات می آنداخت . پروردانت و فیل ایوانس که بر
سطح سفنه بخیاز من شدید بودند دفعه بچنان شدت باد مصادف شدند
کما گر خود شاپرا بدیوار کتاره کنار حکم نمی چسپانیدند بشدت تمام از
سفنه به او پیشاندند . اما صد شکر که سکاندار از اتفاق آینه دار خود حال فلاکت
اشتیاب همکه ناک آهزاده بواسطه زدن الکتریکی طایفه هزار اطلب نمود
تاسیسا حائز او را هاند .

چارتاطه بالابر امده بکمال مشقت خود را تا به دنبال کشتنی اگرچه رسأ
نیده تو انسنند ولی سرعت آنقدر شدت داشت که نفس کرفتن هم مشکل
مینمود ، چه جائیکه رهانیدن . لهدزار و بوز مجبر رگردید که سرعت سفنه
را یا کمقدرتی تخفیف دهد تا رهایی دادن سیا حان ممکن شود . بعد از
تخفیف یافتن سرعت سیا حان بعرو آمدن کمره خود کمیاب شدند .
از بخار صابات و میانات آلیا ترس را قیاس باد کرد که اینچه صابات و
مانات است : بروانه های سر و بنیال سفنه از کژوت سرعت دیده نمیشد .
سیا حان آخرین شهر بر آگاه از سطح سفنه نیزه بودند شهر (استرا
قان) بود که در منتهای کنار بحر حزب و اقیانو شده است کلیسا های بزرگ ،

و قلعه های جسمیم ، و علی المخصوص کلیسای بسیار بزرگ بینج قهقهه آنی
رنگ این شهر بزرگ قدریم اکه شاخص این روس آزار (نخم محور) میدنا مند ،
ددند ، و ما نمود بر قی بلکه بسرعت برق در گذشتند . بعد از آنکه از
استرا فاقان که در منصب هر (ولغا) کدو صد کیلو تر و سمعت دارد آلب
رس گذرنمود سرعت خارق العاده را گرفت .

بعد از استرا فاقان کوهای (اووال) را که سرعت مرود نموده وقت
شام بود که از (موسقوا) در گذشت ، یعنی در ظرف ده ساعت دو هزار
کیلومتر و سماوه را که استرا فاقان از موکو اتفاق داده است مرود نموده
در نیمیب (پرسپوزل) و اصل شد . چون در شبهای ماه حمزه ران
هوای شهر پرسپور لر خلی مظلوم و تاریخ میشود از از و تماشای منظره
عمومنی شهر پرسپور لر ممکن نشد .

بعد از خلیج فلاند ، جزیره های آیو ، بحر بالشاف ، مهالک اسروج ،
شهر استو قهوم ، مالک نور و رج ، شهر کریستینا ، بددهش که اینهمه مسافه
های بعدی که دو هزار کیلومتر و طول دارد پیز به ده ساعت پیشود شد .
اما میزنه پیز بر سر شلاله مشهور (رو قافوس) که در نور و رج است یک قدری
در لک و وزیرده وجه عنی بخت خود را بگرفت . کوه بلند (غوتتا) که در نقطه مرتفع
هان سرعت اوین خود را بگرفت . کوه بلند (غوتتا) که در نقطه مرتفع
حوالی (تله مازق) است مانند لمح بصر از نظر غائب گردید .

آیا درین هو ایسائی دهشتندلک فریقولان چه میکند؟ فریقولان در کرمه خود بکمال سکونت و آرامی دم فرو بسته نشسته است غیر از وقت طعام هن، او قات خورا بخواهاب میگذراند.

همسا به اش فرینسو ایلایز کام کام به حوال رسی فری قولان آمد و بگفت:

— چه طورستی او لاد! میبینم که آرام شده، فریاد و ففان نیکنی جانم، تو خنده مشو، فریاد کن، ففان کن! چه خواهد شد؛ باز بلک دو ساعت آوزان خواهی مانده؛ اما اگر راست پرسی؛ به این یازد قفاری آوزان ماندن آدم را بهز له شد بدی گرفتار میارد!

— موسیو تاپاز! من ازین میترسم که سفنه پاره پاره خواهد شد!

— بلکه بشود؛ اما خاطر جمع باش آنقدر بسر عت میروم که اگر پاره پاره هم بشود بزمین نخواهیم افتاد؛ آیا نهیم غنیمت نیست او لاد؟

— راست بگو موسیو تاپاز؛ ترا بخدا این هوای روازی مانگی دوام خواهد ورزید؟

— حاطر جمع باش؛ بسیار نیست؛ تا به آخر عمر!

فری قولان از شنیدن این سخن باز به او را لاد و ففانها آغاز نماد. آش برباشی گفت:

— خود را نگذار فری قولان؛ اگر مهندس صدایات را شنید هانم گهواره ات حاضر است؛ ها!!

بیچاره فریقو لون از رس بسیار هاندم بلک دو تهمه نرگی بدهن خود
انداخته ساکت میشدند .

درین اشنا پروردانست و فیل ایوانس نیز برای ریل کاری قرارداده بودند .
و آن قرارداد شان این بود که چون بر زمین رسیده نمیتوانند هیچ نباشند
از حال خود بسا کنان زمین ریل خبری بد هنند . لهذا پروردانست و فیل
ایوانس این قرار خود را خواستند که از قوه نفعی آرند .
پروردانست به نسو از دماغ عادت داشت . قطعی نسو ارش بالوبود . و از
وقتیکه بسفینه داخل شده بودند قطبیش خالی شده بود اینست که این قطعی
را آلهه خطا بر ه قرار دادند .

برای ریل ورقیاره کوچکی یا چند سطر مختصر که مافلا نیان میباشیم و
رئیس و سرکاتب کارب و لدن هستیم و بجهات روبرو در سفینه هوایی آیا
رس محبوس هستیم و اسم محل اقامت خود را نوشتند . وای زباند کان
قطیعی رجا کرده بودند که از احوال ایشان بدوسنا نشان خبر بد هنند .
پروردانست بعد از آنکه کاغذ نوشته خود را در درون قطعی نهاد برای باز
نشان و نشکنن آن در ریل پارچه نماد کافی آزاد بدوخت و منتظر فرصت
شدند . زیر ایام فریضت خوبی بدست نیاید انداختن قطعی بیمه و دهی
و د . بلکه در کدام نهاد ایام بایحری افزایده غرق و ناید گرد .
بعد از یکمده ت کمی فرصت ظهور نمود . چونکه آلباروس بعد از ازاره

ضئی نوزوچ یکسر بسوی جنوب برگردیده است و بر خط دایره انصف
النهار (پاریس) سر راست بسوی نقطه صفر این دایره که عبارت از
شهر پاریس است عنان عزیزت را کردا نیده بود .
چنانچه معلو هست که این خط نصف النهار از روی شهر شمال میور
میکند . آثاروس به بسیاری از ابورها و کشتهای که در میان این شهر
سیور و سفر داشتند خود انسان داده موجب حیرت و استغراب شان
شده بود .

بساعت ده شام آلبروس از برابری لیان (دو نکارک) بسا حل خلاط
فرانسه و اصل شد . اگرچه شب بسیار تاریث بود باز هم چراغ دوار
الکتریک آبنای (پاد بکاله) و جراج دوار الکتریک (دور) ساحل
انگلستان یکمدمی نمودار گردید . سرعت سفینه هنوز هم اعتدال پیدا
نکرده است از سر شهرها و قصبه های منطقه هیگلزد و همان خط دایره
نصف النهار رهسیا عزیزت میباشد . تا آنکه دو لی . آمینه . فریدل ،
سن دهی رام و زکرده در یمباب بر سر شهر پاریس مواصلات کرد .
مهندس زوبور بر سر این شهر شهری دریز به آرزوی تو قف کردن
افتاد . غریبتر آنکه آثاروس بر سر شهر آنقدر فروآمد که یکند صد
هزار در ما بین قاصمه عالی درین اشاره و بور بر سطح سفینه برآمد . دیگر
همه سفنه نشیان نیز بر سطح سفنه برای هوا خودی برآمدند .

بیت مانی فرانسوار اواخرن گرفت.

پروردانت و فیل ایوانس نیز این فرصت مهم را فراموش نکردند. بعد از آنکه از کمربه خود شان برآمدند دریاک کناره کشان را مأمدند، و از نظر اغفار پنهان در آنجا استادند. چونکه همترین کارشان هالست که کردی شاز آکسی نه بندند.

آلبراتوس مانندیک مرغ درند و بزرگی آهسته بر شهر پاریس به پر واز آغاز نهاد، و بازارها و جاده ها شکه به نوار الکتریک منور بود سیر کردن گرفت. صد اهای ارباهه او را موافیها؛ و صدیروهای ریلها تا بگوش آلبراتوس نشیان هم رسید. بعد ازان تائید عجایز های مرتفعه پاریس فرو آمده توقف نمود. واژ بر این نوک سیخ سپر صاعقه (قله اغل) که سه صد مترا بلندی دارد تماشای شهر مشغول شد. ضیای شدید الکتریک از قله اغل دور توانشانی بوهد شهر را وشن داشته بوده آلباتروس بقدرتی کساعت بر شهر پاریس بینتوال سیر و کردن نموده و چون بر میدان مشهور شازه لزه و بازار بزرگ او به رای بزرگ رسید برای آنکه بخار قدر عجیب به مدمان پاریس نشان بددهد همه چراغهای بزرگ الکتریکی خود را وشن نمود. دور رای آتشین ضیای شدید الکتریک از دو بعل سفنه آلبراتوس بر بازارها، و عمارتها، و باغهای شهر پاریس انواز شاری نمود. طرم توم تو زنیز باره بسیار آهگدار

صد های هور زها ، و گف زده های بر حیثت مردمان پاریس بگوش آلاتر وس نشینان بر خورد . درین اثنی پر ودا نت بر کنکاره تکیه زده ایسته های خود را باز نمود ، قطعی نسوا را در زند بیجهده شده بیان افاده از نظر غائب گردید آلاتر وس نیز با اصعود نمود ، و دفعه چهارمی ای اکثر یکمی خود را خا موش کرد . اطراف آلاتر وس را باز ظلمت و سکونت احاطه نمود ، و در ساعتی بسرعت دو صد کیلو متر و قطع مسافه کرد اگرفت .

اینست که دیدنی پاریسیان عبارت از همینقدر عاند . صبح بساعت جار آلاتر وس ، همه اراضی فرانسه را مائلاً قطع ، وا زمانه (آتبیب) بر سر (بروانس) بهقطع مسافه آغاز نهاد ، و این ازان بود که برای گذشتمن از سر کوههای (آلپ) و (بره نه) وقت ضایع نکند .
بساعت نه ، پل اسما گذر اطراف قهکیسای مشهور (سن پیر) در شهر (روم) برآمده بودند گذر کردن سفنه هوایی را مشاهده کرده نظر حیرت و استغراب ینندگان را بخود جلب نمود !

بعد از دو ساعت خلیج (نابولی) را گذشته بکجندرانه در میان زود های کوه آتشفسان (وهزو) بولان شد . بعده بحر سفید را مائلاً قطع نموده از وقت ظهر کساعت گذشته بود که سفنه را مندامان شهر (تونس) که در ساحل افریقای شمالی واقعست مشاهده کردند .

سفنه خارق العتاده در ظرف اين بيسه و سه روز قطعه اصر يکاه آسيبا . او رو باز اطلي نموده ، يعني زيلده از سى هزار كيلو مترو را يکوده دنیزورقت بز موقعهای معلوم و محظول قطعه افريقيا بر هسبداري آغاز نهاده است . بلکه قارئين گرام انديشه و مراق خواهند كرد که آيا قطعه بر و دانت چه شد ؟ اگرچه ما هنوز در سفينه طیار هوا بر واژي داريم ، و بر زمين فرونیب امده ايم که ازا حوال قطعه با خبر شويم . ولی باز هم برای رفع انديشه و مراق قارئين خود ميگويم که قطعه مذكور در كوه (ريوول) در پيش روی خانه نمبر (۱۰۲۶) در وقیعه کوچه حال بود افتاده بود . روز دیگر بوقت صبح بدست يك زن جاروب کش با ناموسی افساده يکسون در اپرمه قوه دیسری پوليس بود . در اپرمه پوليس قطعه را بازگر ام از آلات ناريه کان کر دند . لهذا يکمال احتیاط نذر و قطعه را بازگر ده قطعه را بر اوردند ، و يکمال دقت سر آزان را بازگر دند . بمجرد بازگردن يك شهاته در مس دهان حاضرین پيشاشند ! اما انديشه مكينند ! اين شهاته از كفيف دن دنها مامت ، يادر گر فرقه دگرگونه آلات ناريه نبود ! نه نه ، بلکه از عطسه هاي بعي هم مردماني که بود که بوی نسوار از قطعه يك كاغذی بر اوردند . يکمال حيرت اين سطر هارا بخواهند : « بيري هاي شان داخلاشده بود ! » رئيس و باشكرا تب کلپ (ولدين) کمدر (فيلا دلفا) ميانند »

«در سفینه طیار (آلباتروس) نامیکه مهندس (روبور) آنرا ساخته»
 «میباشد. از روی لطف و محظی بانی به احبا و اقوای شان خبر دهدید.»

امضا

(مژوانات) و (فیل ایوانس)

انست که بسایه این کاغذ مشتله که افکار هدئ مدمان روی زمین را زیر و
 زبر کرده بود حل کردید. ارباب تدقیق که در صد خانه های روی زمین به
 تحقیق مشتبه مشغول بود ندیز به حقیقت آگاه کردید. بسکوت مجبور شدند.

باب دوازدهم

لک لک گله انسانیک رانه روبر در یک ای انداز

کسانیکه ای خکایه مارا بخواند البته ای خندسوال مجیه خواهند شد:
 این روبروی که تا حال اسم آن را میشنوند آیا کیست، واژگانست؛ آیا همه
 عمرو خود را همچنان در جو هوای مکار از آن سفینه او آیا هیچ آرام و راحت
 نیکند؟ آیا دریاچه جای مجھولی لک آرام که مخصوصی ندارد؟ من غای
 بسیار تیز بر و از عظیم الجثة در از بر و از ندیز لک آشیانه آر امکانی داشته میبا
 شند، التکه آلا ترس راندیز لک آر امکانی وجود خواهد بود!
 آیا مهندس روبر با این دونفر سپاه چه میخواهد بکند؟ آیا تا به ابد

آن‌هار ابر فاقع خود گردانیدن میخواهد؟ اینست که جواب آن سو الها درین وقت داده نمی‌شود. این سو الها او قوای تکه بعد ازین آمده و می‌رود عالیان خواهدداد!

تنه‌اهنینقدر خبر بدیم که روز بوراگاه از مرغ هیچ فرق ندارد اگر آشیان و آرامگاهی هم باشد، آن آرامگاه او درین سه قطعه یعنی امریکا و آسیا، واوز و پانست، زیرا در انجاهای هیچ توقف و آرامی نور زید! که می‌داند؛ بلکه در افراد باشد؛ به بیشم !!!

قسم باقی مانده امر و زدرسر از اضائی (تونس) و جزایر امر از نمود. از د ماغه (تابان) تا د ماغه (قار تاجه) رفتار نمود که بسیار عت، و گاه بستی رفیار نمود. بعد از کمی بسوی داخل گردش کرده مجرای هر طلیف (مدژردا) را تعیب کردن گرفت، بر روی هزار و زردا کاظرا ف آن بایشه های زقوم محاط شده بود ره بیهانی آغاز نهاد، بر سر جوها و سیمه‌های گلگراف بهز از هاطو طیهار انشسته دیدند که کویا خبر هایکه از سیمه‌ها میگذشت آزاده شدند میخواستند!

بعد از آن شام آلبانوس بسوی حدود (کرومری) متوجه گردید. بعد از کتری کرومی نیز و اپس ماند. صد مان اینجا نیز سفنه طیاره را دیده بوالکی و حیرت اتفاقاً ده بودند. در شب از جزایر (فلیپیویل) در گذشت.

در هشتاد و نه ماه تقویز آلبازوس بر اراضی محور ای کیم جولان خود .
و تفکر برین از اراضی میگذشت بلطف بسیار تندی ریگهای محور ای اینها را
میگرد که از آزو آلبازوس بر طبقات هوائیه بلند شدرا مناسبتر بافت .
بعد ازان پیه های سیاه سیاه [شیقا] مشاهده شد . در طرفهای شام و
از ارضی مستوی که پیه های زیل مسیور بود هوا بیهایی خود . بعد از کمی
غلوطه (او دار غلام) که در بلطف جنگل خلستانی و اقشیده بود پیده از گر
دد . جامای [آرمه زیمن] که درین حوالی کنده شده بهای دایم الجسر
پیش داشت . آلبازوس بالهای رابری و پیه های بر قوت خود ازین جمله
ها آب برداشت .

مندمان (دار غلام) سفنه را بلطف بسیار بزرگ و دعدهشتانی که کمان
کرده بازی ها و تفکرها استقبال کردن گرفته . اما گاه ها و زیر های آله آله
زدن فرسیده و پس بر روی زمین افتادند . بعد از یکمینی مدار سر
طاف را مرد نموده منطقه حاضر داخل گردید یعنی حدود خط استوار
گرفت . از حدود افریقای شمالی تا اینجا هزار کیلومتر و قطع مسافه
نموده است . اما پیراهم بگویند که مهندس روبرو بر قلعه افزایش بسیار
آرامی گردش میگذرد و هر مرطوق آز از نظر دقت میگذراند ، و چنان
گمان میشود که خوبیه بسیار مکمل آز اگر فتن میخواهد .
او شب یک سیالب ملخ بر سطح آلبازوس بر یخت هایم جمله آهارا

دو بیرونده . ولی یکچند صد آنها آنرا آشپز تاباز جمع کرده بله ظمام بسیار .
العلیعی از آن حاضر کو که فوراً قولن زندگ بود و بجهه های خود را آن مخوردید .
و زدیگی بعد از ظهر در بیان کو شهه بیان نهادی ب شهری بنظر روز آمد
این نهادی نهاد (میراث) ، و شهر ، شهر (طموبوق) بود . این شهر که نهاد
از طرف یکچند اور و بانی دیده شده از طرف پرداخت ، و قبل ایوانش
هم یکایی بیزدیده شد . این شهر بو سعث نجصد شفصف کیلو مترا و
بسیکل مثلث بود . قیل و قال بسته از امر دمان شهر بگوش میباخان بر
میخورد که این صد اهای حیرت ، و دعا های دفع بالاود که از دن آلا
رسوس ، و کان بالای آسمانی از مردمان شهر بر میخواست !
برو بور ، نخواست که مهمنان اوان شهر را انا شناخته در پذیرند . لهدزا
به زدن سماخان پیش آمده گفت :

— اندیلیان ! این شهر (طموبوق) سرت که دیدن آن برای هر کسی
میسر نمیشد . مادر (۱۸) درجه عرض شمالی ، و (۱۵) دقیقه و (۵۶)
تمیه طول فرسنی و افق شده است . بدده دوازده هزار اهلی دارد . هر کله
سد آن وحشی نمیبود اهیت مو قصه آن خیل بود .
این اگتفه بازیک طور استراکار آگفت :
— بلکه در پنهان یکچند روز اقامت کردن آرزوداشته باشد اگر آر

پروردانت، و فیل ایوانس شاههای خود شاذ اجتناب نموده هیچ جواب ندادند.
ربور باز پیکو ضع مستهزی زیانه گفت:
— اماد و نفر امریکانی اگر در میان و حشیان افریقانی کردش بگنند
میچاگه بقاعدۀ احتیاط موافق نخواهد بود! علی الخصوص کماز راه جو
هوآ آمدده باشند!

فیل ایوانس نیز بهمان طور استهزرا پیش آمد گفت:
— اندی اگر بر های یافق از دست شما کامیاب بشویم و بدست ظمین
و حشیان پیشتم خود را خیار می شاریم. زیرا از بلک زندان نرم امده
بدیگر زندان می افشم. علی الخصوص که طوبی قوی و حشیان در پیش
مالاز آلباروس شما بسیار بہراست.

— طبایع مختلف است! هر صورت شهار اگر در اجزه نمید هم زیرا
زندگانی مانند شما همانان عرض زرای من خیلی لاز است!
پروردانت زیاده برین تحمل نتوانسته گفت:

— مهندس افسس! زندان باشی ما شهار اگر غایت نیکر که حالاتی
تحقیر مازیز کندا شنید، ها؟
ربور — حاشا! تحقیر نمیکنم، استهزام نمیکنم!
پروردانت — آیا در سفنه شناسای م وجود نیست؟
ربور — چرا موجود نیست، بسیار است!

برودانت — اگر دو طیانچه امر کنید که پیار ند، یکی برای شما، یکی برای من کنایات میکند؛

روبور — وای؛ مگر خجال (دولالو) را دارید؟

برودانت — البته!

روبور — نی نی زیس اندی! شهار از نده گهرداشتن او لزاست؛
برودانت — نی، بلکه زنده ماندن خود را او لز میدانید؛ حرکت

علاقانه هم هبندست!

روبور — اگر عاقلانه است؛ و گرچه ناهه هرچه که دلم میخواهد
هزار میکنم، شام، برجایشکه شکایت میکنید بکنید!
فیل ایوانس — مهندس اندی؛ آگاه باشد که ما شکایت کردیم؛

روبور — آیاز است میگوئید؟

فیل ایوانس — بله، و قیکه از اور و پایکزه ششم اند اختن یک شکا

بنامه بروی زمین چندان کار مشکلی نبود؛

روبور — آیا شما این کار را اکردید؟

برودانت — اگر این کار را اکرده بشیم چه میتوانید بکنید؟

روبور — ایزا میتوانم کم ۵۰۰۰۰

فیل ایوانس — چه؟

روبور — (بقر) که برای یافتن شکایت‌نامه تان از بجزرا ر متوجه

پیان شهار ایندرازم ؟

بر و دانت — چون چنست بند از ید اهیج در نک مکنید از بر اما
این کازرا کر دام !

ربور آنقدر بخضب آمده بود که از چشمهایش شعاع های قمر و حادت
میلز خشید ، دستهای خود را بزم فشارداده رسما حان پیش آمد . و
منار اشارات او توم نوزن و سه چار طایله نیز باش شدند . ولی هانم باز
پس بخود آمده خودداری نمود ، و پنجاکی بکمه خود فرو آمد .

فیل اوانس گفت .

— بسیار خوب شد !

بر و دانت — کازرا که اوران جسارت نوزد من خواهم کرد با ،

هطلق من خواهم کرد !

درین اشنا من مان طوبو قتو را بهار آمده دعا های نجات می خواندند .
بوقت شام آباترس بر سر دز خشای جنگلهای غلوب حرکت آغاز نماد .
صد اهای گاو های جنگله که درین اراضی بکثیر بداید شود تا گوش

های سیاحین برسید .

در یازدهم ماه موز بوقت صبح آباترس کوههای کنینه شمالی را در
گذشت . این کوههای در میان اراضی سودان ، و خلیج کینه و قعده
است . در افق کوههای (قون) نیز بطرز غبار آسود مشاهده گردید که در

دانندان کو ها حکومت فرائی (داهومی) افتاده است .

از وقت که از طوبو قتو حرکت کرداند پروردان و فیل ایوانس دیدند که خط حرکت آلتاروس کسر بسوی جنوب متوجه است . و ازین دانستند که اگر بعد از پنهان و همین خط دوام وزند بعد از کمی از خط استوار میگذرند . آیا بعد ازان که افزایق از لکنند بکجا خواهد رفت ؟ چونکه بعد ازان بمحیط دریا می آید که چاره فراز را رسما حان مفقود میسازد . لهذا در سیمای بیکار مران نهشانه خلی بفکر و اندیشه اندانخته قهر و غضب شانز امی افزود . اما آلتاروس بر قلعه افزایق بجهان آهسته کی حرکت میگذرد که کویا زسته طعمه بر امدن نمی خواهد . قریب ظهر بود که آلتاروس بر اراضی (داهومی) و اصل شد . معلوم نیست که قریت (داهومی) بنزگترین اقسام افزایق ای غربی را تشکیل می دهد . هفت تصدی هشت تصدی هزار نفوس را مالک ، و بل حکومت مستقله در حال و حشت مخصوصه خود را نهاده با حکومت (آتش ایشی) که همسایه اوست قوت محابه کرد زادارد .

اگرچه حکومت قریتی (داهومی) خیلی بزرگ بیک حکومت نیست اما از سبب ظلمها و خوزنیها نیک درسی بکبار دریک جشن مخصوص خود اجرای مکنند بسیار شهرت و اهمیت حاصل کرده و در وقت تخت نشینی قریل : قصاید که در قرقی اسیران اجرای مکنند خیلی غرفت آوریک

حکومت شهرده بیشود . حق اگر باشد مهمان اجنبی ، و یا باش شخص معتبری از مردمان مملکت به نزد قرال پیاپید از اواز مات نزدیک مهمنش زاری بیکی ایست که در زرد آن مهمان دپاژت دهد کله انساز اهاند مرید و تقدیرم میکنند . و این قصای را [منغان] نام وزیر عدالت قرال اجر امینهاید . هنکامیکه آبازوس به داهومی تقرب نمود حاضری تنخ نشیانی قرال اجر امیرگردید که بجای قرال (باهادو) که در ازو زها مسد بود بر حکم مت می نشست . مهمنس رزبور این حاضری رسم تنخ نشینی نشینی قرال داده هومی را از زیر نظر دقت دوزنگرفت ، و این غماثار اخواست که به آبازو سیان نشان بدهد .

بسیاری از جمعیت‌های مردمان اراضی داهومی جوق جوق بسوی مقرا داراء قرالی داهومی که فقصبه (آبومی) بیساند پیش می آمدند . این مردمان براز اههای متنظمی که در میان جنگل‌های خرماء و جوزه هندی ، و کیله زار هاکشاده شده بود پیش می آمدند . بوهای خوشی که از درختان نارنج و بور تعالی و لیون میبراد مانعهای آبازو سیان می‌آمد ، و بهزاران من غان رنگارنگ بر شاخهای درختان میبرد آبای ترسوس چون بر سر چنگ‌هار فتازاد است از طرف داهومیان دیده نمیشد . ساعت یازده بود که شهر (آبومی) بدبار گردید . مردمان آنده اطراف در میدان بسیار فراخی که در پیشگاه اقامتگاه قرال وجود دوچو

می آمدند . درینش روی سرای قرالی بیل صفة بزرگی موجود بود که بر سر
 آن از شاخهای درخت خرماء کیه و امثال آن بیک چهارمیزه شده بود .
 درینکی از جویهای سرای قرالی کهرا قسم مختلف تقطیعیم شده بهره رجبار
 هزار جنگ آورزصف بسته ایستاده بودند که این جنگ آوران همه زن
 بودند و بعضی ازین زنان بیار اهنهای آبی و لنهای سرخ بر کمر بسته بودند ،
 و کنهای بزرگی بزرگی چوب با انس بر شانه ، و رشکش های بزرگی بر بیار و کمر
 داشتند ، بعضی اماکس آن پوشانه بوشیده با اتفاقی و قراینهای چهارق
 مسلح بودند . و بیک قسمی از اهای بیار اهنهای سفید و لنهای رنگ خود
 پوشیده و با حربه ها و کارد های کوتاه مسلح بودند . و بر سرهای خود
 شان دودوشان گواهای دشق خالانیده بودند . بیک قسمی از جنگ آوران
 درخت از نوبالی بودند که نفری طویلی شهر دوده بیشدند که سر ای سرین پوشیده
 بودند و بیک بیک کاردی بر کمر و سنبه های طوب را بر شانه گرفته بودند .
 بیکین بین جنگ آوران زن بیک بیچ شمش هزار عسکر مسدود همه که تنها از بر
 گنهای درخت ایان بیک لشک تابنا نور کمر آورینه بودند علاوه بکنید که از
 دوی داهومی در پیش نظر شما جلوه بکنند .
 کوچه ها و شانه های شهر (آبومی) امس وز سراسر خالی بودند که همه جمع آمد
 د مان شهر در همین میدان فراغ قرالی جمع آمده بودند که همه جمع آمد
 کان شهر و اطراف نشانه بخمام شسته هزار آدم بودند . ایست که درین

میدان رسم تخت نشینی قرال نو اجرا نمیشد، و هزارها اسیری که در محاربه آخری کرفته شده بودند و دستهای پا بهای شان بسته در یک طرف صفة قرال مانند گوسفندان قربانی افتاده بودند، در میان اهالی اذاخته شده بشورف این روز مبارک بقیان میرسیدند. هنکا میکد آبیاروس بر سر این میدان رسید از وقت ظهر دو ساعت گذشت بود. آبیاروس از میان ابرهایی که او را از نظر مردمان داهو می بنهان داشته بود به فرو آمدن آغاز نهاد. این قرال که نور تخت میخواهد نشیند (بونادی) نامیک آدم بیست و نجساله است که در زیر یک سایبانی که از شاخه ای ابر که اساس خته شده نشسته بوده در پیش روی صفة قرال بجا نفر موز یک نواز و حشی موجود بودند که با یک نوع آلات بن آهنگی که از بو غهای کچ دندان فیل و نی های چوب بازس، و دھله اود طبله اس کب بونغمدهای کریمه الصوفی میراوردند. گاه گاه شلکهای طوب و تنگات بیز اجراء میشدند با صد اهای آن ها آوازهای حیوان مانند هزارها و حشی بیز بلند شده باشند و هشتاد که بعمل بیان ورد در یک طرف میدان کروه اسیرانی که بشورف روح قرال مرسد تلف می شدند افتاده بودند. مقال مرسد در وقت جلوس خودش هزار کله بر پنهان بود که این قرال نو زیبهمیان قدیمکله بر پین مجبور بود. بقدیم کساعت نطفه اخوا نده شد، فریادها، غناه اغرن لسو ایها اجراء

گردید . بعد ازان رقص آغاز نهاد . همه فنریهای عسکر زن برصق اشترالو

ورزیدند .

نایات زمان خوزریزی رسید . روپور که هاین عادت کر یهان صرد
مان و حشمتی بیدین واقف بود که اسرار از نظر دقت دور نمیداشت .
مامور عدیله قرال جناب (مینغان) بیک عظمت و غریز داشت
دوی قرال ایستاده بود ، و تنخ کوتاه بسیار تازی که بدست داشت شرکت
میاورد . اما چون درین روز مردمیک کله میشورند بسیار است پلکندر
دوسه صد جلالهای بسیار ماهر نیز در عقب مینغان باشیهای خون‌فشنگان
آماده کله برانی بودند .

و حشیها ، دفعه صداهای (فور رزور) آلب اتروس را که از روی
میدان نقدز دو صد مترو بلندتر فروآمده بود شنیده سرهای خود را
بلند کردند ، و هیئت غربیه جانور هوایی را دیده گمان کردند که یک معبو
دیست که برای تقدیس و مبارکبادی قرال نوآمده است .

از هر طرف سجده ها . وسلامها . ووضعیت‌های احترام گرفته شد .
هدین اشناکهای کی از اسیران بشهنشیر منغان پرید و دیگر جلالان نیز خوا
ستند که بکار آغاز کنند که دفعه از بالای کله فنگ آمد و بجکر منغان

میخورد ، و هاندم جان تسلیم نمود و بور گفت :
— آفرین توم ! خوب نهان گرفق !

— بلى ! کاه کاه همچنین نشانهای نافع گرفته میتوانم !

درین اثناهیان انبوه خلاصه بله شور ماشوري برپا شد زیرا دانستند که
جانوز هوایي برای تقدیس و مبارکبادی فی بلکه برای چشم آمد . است ،
و جون جسد پیروج منغان را زمین افتداده دیدند صد های حدت و
غصب شان بلند گردیده به تفالک زدن و پر انداختن آغاز نهادند .
پروردان و فیل او انس ها که یك حس عداوت کارانه در حق و بور
معیرو رانیدند ولی به این فکر انسا بیشکارانه او را اشتراک ورزیدن خود
داری نتوانستند ، و گفتند :

— بلى ، بلى ! بسیار خوب گردید . بهمه حال اسیرا ز برهانم !

دبور — بلى فکر من هم همینست !
همه نظری سفینه مسلح شده بسطح سفنه برآمدند و دونهان سریع
آتش بدلست دونفر سیاح نیزدادند و همه به آتش گردان آغاز نهادند . حتی
طوب کوچک سفینه را بیز از با لایه ایان میل داده بیکچند گله انداختند .
وحشیان نیز از گاهه اندازی خودداری نمیکردند ولی اکثر شان به خوف
عظیمی افتاده فرار میکردند .

اسیران ازین معاونت ناگهانی بمحیط افتاده باز گردن دستها و پا های
محمدیگ خود شتاب میوز بزند . جنگ آوران از گاهه اندازی روگران
نمیشدند . حقی بله که برپر و آنه آلبازوس خود ره برآورده باشکافت .

نوم تورز بغضب آمده به مخزن جبه خانه فروآمد و بقدره دوازده دستا
میت را گرفته بالا برآمد؛ و ب مجرد یک یکچنداده آزار و حشیان پرتاب
نمود، و آنها بشدت در میان شان کفیده موجب تلفیق زیادی گردیده
تالب و تو ای مقاله برای شان باقی نمانده بسرعت فرازگردند. اسیران
نیز های یاقنت و کسی در بی آنها طبعاً افتاده نتوانستند.

ایشت که رو بوزه اینصورت فایده و منفعت آلیاً رسوس خود را در نظر
پرداخت و فیل ایوانس اثبات نمود که برای اینگونه کارهای انسانی تکاز آنے
چقدار نافع و مفید است.

بعد از آن آلتازوس مستریخانه به جو هواصهود نمود و بسرعت تمام از
خاک قطعه افریقا را مده بر. ب مجرد محیط اطلسی به هوایی آغاز نماد.

— باب سیزدهم —

برداشت و فیل ایوانس ب آنکه بسر چرخی در یافی گرفتار شوند از مجرد محیط
چسان میگندند؟

چیز یکه دور فیق ازان میترسیدند بسر شان آمد. بی، آلتازوس
ب مجرد محیط را مده. آیا آلتازوس بکجا میورد؟ در صاحبان سفنه اصلاح
از خوف و هراس پیدائیست! ب مجرد پاش آنها کسانیست هر کس در
کمره ها خواهای خوش خود را میگند، و هیچکاه خواهای ترسناک

هم نمی پینند.

اما این سیاحت به دیرانه جانی هایت خواهد یافت فریز امکان نیست، آرام گاهی نداشته باشد برای بکار داشتن سفینه خود مواد لازمه را از گذاره رک خواهد کرد؛ و اینهم طبیعت است که آن آرا مکاه در جو هوایی بلکه در روی زمین باشد.

خوب امادام که اینچنین آرآمکاه ضروری دیده میشود آیا آن آرام کامد و بگذا خواهد بود؟

انست که بر و دانت و فیل ایوانس متصل با خود این سو البار امکنند، ولی والسف که جواب دهنده نمی پاند؛ پس فکر کنیم که اینکه نه معاهم این دو امر کامی آتشین مناج ماراجه درجه قهرو غصب می آورد؛ آیه اگر به بعضی تشبیثات جنون آن اقدام ورزد حق ندارند؟

هرچه که هست، حالا این ملاحظات را آگذاشته به پیش که سفینه در چه عالمست؟ سفنه در دوازدهم ماه موزبر شهر محیط اطلسی بکمال عظمت بویان بود. روز دیگر که شمس تابان از نقطه التصادق شهر و سلطان عکرب دله وجود دیکه بسب بلندی آلاتر و س دایر مؤذیت خیل و اسیع بود باز هم هیچ خشکه از هیچ حرف معلوم نمیشد.

فریقولن بخاره از کمک خود بیرون بر آمد و چون شهر ذخادر اهواز را با خود بدهد ب آنکه از یزم آمیخته شدن دهن خود را بکشید لرزانه

گوزان و ایس بکمود خود بخزید !
مطلع بخواهای که برگره زینست سه صد و هفتاد و چار میون و نجامو
حقه زار و هند و دوازده هزار مربع میباشد، که بخر محیط اطلسی بقدر
یک ربع این مطلع و استناد کرده است، و این بزرگی وسعت این
محور اقیاس پایه کرد .

درین جهت کره ارض که بین المدارین گفته میشود همینه او قات بله
جیریان هوام وجود است که از محواری کمیر افر تا بسوی خلیج (مسکنیقا)
متپلا در جیریان دایع میباشد . این جیریان هوآ کاهی از طرف شرب
بسوی شرق، و کاهی از طرف شرق بسوی غرب در تمام مدت تا استان
هوام میبورد . آلبازوس بسرعت متوجه که باز هم از سرعت هر رقم
و آبورها یازر است هوامیانی مینمود .
هوسیزدهم ماه تماوز از خط استوای امروز نمود، و این مسئله از طرف رو
خواره سیلان خبر داده شد، بر و دانت از گذشتی خود را نصف کرده شهابی
نه نصف کرده جنوبی خیلی بهار و غضب افتاد .
جهه نصف این خوار بینه، و نجاسته و قیکه از خط استوای گذرا زند بعنی
س اسم جشن و سروزی اجرای میکنند که آلبازوس این هر اسما میزند
الجر انکرد . تنهای انسو اتابلزیک کاسه آب سرد را بخورد فریغولن
بیخت که فناهای بجا در آگشید . ولی بوض آن بکچند قدر غواب

اعلایی (رین) به او نوشتا نیز که فریتو لون از من می‌اسم کنند شنون خط استوا

شیلی منون شد.

در بازدهم ماه توز بوقت صبح آغاز وس از ماین جزیره های (آسا
نسیون) ، و (سنت هلن) مرسون نمود و بجزیره سنت هلن زیاده رفت و قرب
نموده کوهای بلند سبز و خرم آزانه اما کرد .

اگر سفینه مهندس را در دور از مانی که ناولیون بولیارت درین جزیره
محبوس بود موجود میبود ، بر خلاف همه تدا پیر احتیاطیه که حافظ
جزیره (هود سون اودو) در باب نگهبانی ناولیون بولیارت در جزیره
منت هلن بکار برد زهانی دادن او خیلی آسان میگردید .

در شانزدهم و هفدهم ماه توز در زمان غر و ب شمس جهان آرا خیلی عجیب
بیکنفره بدنیه طبیعه مهنا هده که دید که اگر در زد کیهانی قطب جنوبی
میبودند جهان کیان میشد که غر شمالي یا نقطه قطب خواهد بود اچون که
دو قطب که آتفا ب غرب و ب میکرد ضایا های بسیار رنکارگانی از افق پیدا
کو دید که بعجر شمالي خیلی مهنا بات ذات .

و غیر ازین بسی مناظر طبیعه دیگر نیز کام کامی ظهور میکرد که انسان
در پیش بداع آن حیران میاند . در شب هجدهم ماه در حالتیک قمر هنوز
حال ندیت خود را کم نکرده بود آنجان ب لک هاله جسم فوس قورچی
پیدا کرده بود که انسانا حیزت میداد .

چنانچه معلوم ارباب طبیعت شنا سانست که خر طوم بات حادثه بسیار

بلک (خر طوم) در یانی گرفتار آمد.

زروں برای پیدا کردن بات خط موافقی رای حرکت خود بقدر صد
قدم بلند را از سطح آب فرو آمد و بود که ناگهان در میان داره دوزان

باقی نماند. اما آلباتروس از نیو جهای هیچ پروانه شد.

سبب یکانه این بدیعه که در سطح دریا مشاهده میشد الکتریل بود.
چونکه در هوای از الکتریل خیلی شخصی پیدا کرده بود هرگاه کشته

و با بوری در نیو جهای الکتریل دارکرفتاری آمداز غرق شان هیچ

سرعت آن ها در ساعت زیاده از شصت میل داره بود و جهای خلی خطاها

ضیاد اداری عمدان میباشد و در هر چون شب هم بود ضایی شدید و جهای تا به

در سطح دریا خیلی مو جهای شعله داری بکمال سرعت بر همینکه همراه با که

خوب دیگر بظاهر آمده که سنتیان در یانی ازان خیلی پیشنهاد.

که همچنان هم شد و در دریا لکشورش بسیار مدهشی برپا شد و در هر ده هم
تموز از مدار جدی میور آلباترس بوقوع آمد. روز دیگر بات بداغه

آیا بن بداع طبعه عالمت بات طوفان مدهشی نخواهد بود؟ بو افغانی

مدهش طبیعت است که عبارت از بیکر باد ابر و آب بحر است که با هم بگردند تا بخورد و آب بحر بدوان بسیار شدیدی از طرف ابرها بالا کشیده و بیشود گستبهای ایکه بخراطوم گرفتار آیندز هایی یافتن شان خیلی دشوار است . در سوق بقدیر بیست عدد بخراطوم های ابرهای سیاه بسوی سطح بخرا را زدند آب های بخرا اپشدند خارق العاده مانند شعله جو الدبور آورده بکشش فوق العاده بالا میکشید که آلباترس در میان آن گرفتار آمدند بود . اما هزار شکر که حرکت دور بخراطومها بعکس حرکت دور بیهوده و آنها های عمودی آلباترس بود . و گرنه بیهوده از حرکت مانده سفينة طیار م Hassan و بیکار مانده غوطه خوار گرداب اپیاز میگردیده مهندس بزرگی و مدهشی تملکه را در نمود . زیرا و آنها تایار گشود ، و آلباترس از خراطوم رهایی نمی یافتد طبیعته از شدت دوران خودداری نمیتوانستند و هزار زحمت خودشان را به کتابه ها محکم گرفته بودند .

مهندس فریاد برآورد که :

— برادران ! صبوری و اعتدال دم بکار است . بر اسقی که این دو چیز خیلی ضرور بود . فیل ایوانس و پرودانت حلقه های دروازه هارا حکم گرفته که ماند بود که از سر چرخ خانی دوران خراطوم بسیار شده بذریافتاده از دغدغه عالم زندگانی آلباترس و اهند !

تنهای توم تو رز دل اور بنا بر اشارت مهندس از بیک جیزی بدیگر جیزی
چنان زده خود را تا به نزدیک طوب سفینه رسانیده بتوانست .

بلی جازه ^{گاهه} رهایی یافتن از خر طوم طوب زدنست توم تو رز
بسرعت تمام کار تو س رادر طوب پنداخت، آتش داده هانم خر طومها
از هنوز از هوا ^{که} از صدای طوب پیش آمد و ران گردید،
وارهای ^{که} خر طومها را اشکنای داده بودند هاب شکویل یافته مانند آپا
شیکه از ناوه بر زد ریختن گرفت .

آلباتروس مجبر در های یافتن از خر طوم کچند صدمتر پنداشکر دیده
مهندس رسیده که :

— آیا در سفنه شکست و ریختن به مر سیده خواهد بود؟

توم — نی، اما آنچنان یاف صدمه بدی بود که اگر دیگر باز پیش شود
خیلی بد خواهد بود !

بر اسق که این واقعه خر طوم خیلی مدھش صدمه بود که اگر صدابت و
مانع فوق العاده آلباترس پی بود دلار پاره گردید و از این پیدائیشده
سیاحت روی بحر صحیط به اینگونه خازقه های طبیعیه می ور مینموده
روزهاهم روز بروز در کوتاهی بوده و این روز مس هسر دی پیدا مکرد
روز دنانت و فیل ایوانس نیز روز بوز به تنک شده هیر قند . مهندس را
بیز خیلی کم دیده و بیتو استند . زیرا مهندس آکڑا و قات خود را در کمره

خود به تعیین خط حرکت آغاز وس بسرمی آورد . و بروزی خرد رله
گذرگاههای خود را شریت میکرد ، و تحویل ات را که بازو هردو و تزو
هردو و دیگر آلات رصدیه هوا نیه دهد نشان میداد آنها را گران قید و
بند مینمود . و هر گونه و قوای کشیده را نای سیرو و سیاحت سفنه بوقوع می
آمد در فرسایه احتمامه خود پنده می آورد .

سیاحان مادا جا رس طلح سفنه بر کنار کتاره تکه زده و گوشها و پوز
های خود شماز از خناک با گوش بچهای مخصوصی که در کمره شان برای
روزهای سرما ماده شده بود بخوبی بچانیده تماشا مشغول میبودند ،
و بنظرهای مجسسانه خود شان خشکه رامی پالیزند .
از یک طرف فری قولن را مأمور کرده بودند که در باب که بودن رزبور ،
و بکجا رفق آن از آشیز باشی معلومات و حواره مانند کرفته خبر بپارد .
حال آنکه مانند موسیو فرانسوا آپاژیل فرانسیس سنگین مغز ، بمانند
فری قولن بوج مغز چسان معلومات صحیح و درست خواهد داد ؟

وقتیکه فری قولن ازو میرسید ، او کاه ر و بوزار اریس سابق جه و زی
امریکا ، و کاه یکی از جز الهای زاپونیا ، و کاه یکی از نواهای هندستان ،
و کاه یکی از خانهای ترکستان برقم میداد و چون از جای رفق آن سوال
میکرد میگفت :

— اندی ما بکر؛ فرق میرود . اگر در انجا قایق سکونت یکجا بیاید

سکن می‌شود! خوب چه میگویی فریقولن! آیا تو هم بامامی آیی؟

فریقولن انسخن را است دانسته بشدت گفت: — نی نی، از برای خدا من نمیر وم!

تایار — چرا؟ چرا؟ را در انجا باکدختی از سکنه های قرع وسی میکشم، چه می‌شود، در انجا با عرق اسود باز میکنید!

فریقولن جون اشگونه حدادت: از برای افسدی خودهایا و در درود اذانت میدانست که در حق روبرو چیزی نخواهد آورد و خت مواز ازو فکر انتقام را زیاده رفوت میداد. حتی بکرو وزبر فرق خود گفت: — حالانچ شد که فرار کردن ازین سفیدنده نه حوسه ممکن نیست!

فیل — بله، برو و دان! هیچ ممکن نیست. برو — اما انسان دایار حیات خود مالکست، آن حیات جون به سارت پیگرد فدا کردن آن لازم است!

بسیار درست میگوئید: اگر فدای جان کردن لازم باشد هیچ در نظر نباید کرد.

— بله برادر هیچ در نظر لازم نیست! آلب روس قریب است که بحر خیث اسلامی را طی نماید. آیا بعد از آن باز بکسر خیث کسر خواهد برآمد یا بسوی قطب جنوبی رسپیار خواهد شد؟ و بالا حاصل همه عمر خود را در جو هوا خواهد گذانید که اینجین زندگانی بدر دمای خورده لهدان تمام

باید گرفت سفنه را با سفنه نشینان آن محو و هلاک باید گردید ! — های های ! خود را بیز باید با آنها هلاک گرد ، و عالم را از خبر بخواهی باید داد !

اینست که ایندو رفیق از قهر بسیار به ایندر جه هارسیده آند که برای انتقام محظوظ کردن وجود خود بیز ایستاده آند ! اتصور محو ساختن آلبوس را بیز چندان مشکل نمی بینند ، چونکه تنها بیک تقریبی خود را بمخزن جبه خانه رسانیدن ، و یکدود رسانیدن بدست آوردن برای این کار کافی دیده می شود !

اما هزار شکر کفر هولن ازین تصور آکاه نیست ، و گرنه هیچ شهشه نیست که اندی خود را بدست بدهد !

در پیست و سوم ماه تقویز از طرف غرب جنوبی زمین بیداز گردیده این خشک آسانی (ماجالان) بود که تقطله متهای امریکای جنوبی سنته درینهوم در سطح فهای که پیشتر از بجا همین درجه عرض پست شب تا به جده دریشود . حرارت بیز از صفر شش درجه فرو می آمد . اگر ساعت نیمتد ، میشود . حرارت بیز از صفر شش درجه فرو می آمد . اگر ششماه پیشتر میبود درینهور زمینها روزها بقدر شانزده هفده ساعت دراز میشد . زمینها بیز سبز و خرم بمنظار میآمد .

امروز در اثنای غروب شمس میث الاب بسیار لطیف که بایشه هماخط بود در گذرا که آلب اروس تصادف نمود ، که بصد ها هزار مرغ غان هر رقم

برو واطراف آن در پرواز بودند آلپروس چراغهای الکتریک خود را روشن نمود. هزار آزان من غان خوش گشت آبی بر سطح سفنه خود را اندختند که به انسوزوت شکار بسیاری چنینک آلباتروس و سیان افتاده تالیک مدت میدیدی برای طعا همای ریگارن بدست فرانسویا پیش آشیز باشی کار پیدا شد.

بعد از آنکه آبنای ما جاللان و آبنای (باکر) را صورت نمود آلپروس بجهت جنوب به پیش رفتن آغاز نهاد. بعد از جزیره (تاوارن) را گذر کرد. والحاصل بعد از آنکه از ساحل داهومی تابه اینجا هفته از پنجده کیلومتر و مسافه را تا نمود و همه جز از ما جاللان را بیمود، ده مانعه شهود (هوزن) را زیر گذشته بکسر بسوی جنوب به او پیمانی آغاز نهاد.

— باب چاردهم —

— مهندس روپر بازدیگیا کا خیر انداشته اجرا میگاید؟ —
فرد اکه بیست و چارم نموز بود از دیره نجوا و چارم عرض آلپروس خیلی پیش رفت بود که این دایره در نصف کره شما ای مقابله دایره ای است که از (ادمیورن) که در (اسقره جیا) واقعست گذشتہ است. بیست و چارم نموز در نصف کره جام کانون نایاست در نصف کره جنوبی. لهدار موئر و دایدر جهه حرارت از صفر پایانه نشان میداد.

رو بوز مجبور بود که کمره های سفینه را به الکتریک گرم نماید . و چون سفینه دایعاً بسوی جنوب پاش میز در فته رفت و روزها هم کوتاه شده بود و روشنی کمتر شده تاریکی پیشتر پیشود . در سفینه لماها زمستانی که رای سیپ احت قطب بکار آید از اقسام بسیار اعلام و جود بود که هر دو فرق خود را خوب پوشانیده هرز و زبر سطح سفینه میباشد ، و در باب حاره فرماز ، و سیاط اخذ انتقام را یهای ماوراء دند .

آمدیم ب زرع بور ، بعد از گفتگو میگرد طو میتو بازو و دانت کرده خیلی کم با آنها دید و اید میکنند ، و هیچ مکالمه با آنها زدن نمیکنند . دایا با توم نورز مکالمه های دور و دراز انجرا میکند یکچند باز بازو و ترور ابدوقت تمام مهارت کردن ، وازو وضع شان چنان معلوم میشاد که بعضی عزاد مهاتی نورا جستجو و پیشند . دیگر انسک دفتر اجزا و مساله های لازمه ماشین . و خواز آنکه طایفه ها را و از هات داخای سفینه را تنظیم میدهند . درین وقت در زیر آلبازوس بحر بسیار جسمی که در ماین آسیا و امریکا واقع است موجود نیاشد . آیا آلبازوس بکجا میرود ؟ از طرز رفتارش چنان معلوم میشود که بطرف قطب جنوبی رهیابی است ! آیا در یک موسم زمستان ، و ظلمه های شبهای پیاپیان سفا ناحت قطب چه ضرورت دارد ؟ حال آنکه از بهضی کارهای که رو بوز و توم نورز در سفینه می پیشند چنان

معلوم میشود که بفکر بازگشتن افتاده باشدند !

امروز در حالیکه میزان الٰه‌الزیبار مدنی بلند و دفعه سقوط نمود
که اینکونه سقوط بازمترواگر جه برای سفان بحر هنچلی اندیشه اور
و هنکه کسی راک مسئله ایست ، اما آلات ارس میج برآورد از زیر این
سقوط بازمترو بر سطح مجر محیط عالمت طوفان بسبیار محسنه را

نشان میدهد . ولی ماشین طیار و بوچه بالک دارد !

از وقت ظهر کساعت آذنشته بود که نوم تو زریه مهندس تقریب کرده گفت :

— مساز و بوور ، درین طرف افق بر سطح مجر بهینه دل نظره سیاهی

معلوم میشود ! آیاچه خواهند بود ؟

روز بود ریان خود را آن طرف دور داده تدقیق آغاز نهاده ، پرداخته
و فیل ایوانس که بر طرف سرفینه بود ندینز بها نظریه میدیدند .

روز گفت :

— آن نقطه را قاچیست ! حتی درین آن آدم نیز هست !

نوم — مطلق فضای زاده هاخواهند بود .

گرسنگی و نشنه کی محل تلف رسیده باشند .
نوم — آلات ارس ما جراحتها و شان نشتاده

روز هانم بما کنیست اثارات کرد مسفینه هیا و ملحته آهسته

بسقوط آغاز نهاد . و چون بقدر صدمت و بسطح بحر نزدیک شد یکسرو
بسوی قایق که دیده شده بود روان گردید .
وقیمکه آلباروس نزدیک شد ، آلباروس میان دیدند که در قایق بیچ نظر
بودند ، و غیر متوجه اتفاقه بودند ، یا آنکه هلاک شده بودند ، یا آنکه
از مانده کی و کرسنگی بیهوده اتفاقه اند .

آلبروس چون بر سر قایق نزدیک شد فرو تر آمد . و سفنه نیز
قایق را بخوبی مشاهده کرد . بر طرف دنبال قایق نام و عنوان سفنه که
این قایق به آن منسوب است نوشته شده بود . چون بدق نظر گردند
که اسم سفنه (زانه) واژگشتهای سدرگاه (نانت) فرازنه است .
لهذه اعلوم گردید که قضا ازاد کان بچاره فرانسوی میباشد . توم تو زن
بصدای بلند :

— هي !
گفته بر آنها آوازداد . در قایق نشینان هیچ حرکتی بیان از شد و بوز گفت :

— بلکه نشیدند با تفناک بدند ازید .
تفناک زدند . صدای تفناک یکمدمی بر سطح دریا عکس انداز گردید .
بصدای تفناک بیکی از قایق نشینان که از ضعف مانند تشریح شده بود
بکمال زحمت سر خود را لاؤکه از ناظار بیهوده شانه خود را به طراف عطف
نمود . توم تو زن باز :

— هی !

گفته باش کرد :

قضازده بیچاره جون سر خود را بالا کرد آنرا وس را بر سر خود مها هنده کردم در اول امر به خوف و دهشت افتاد. رو بوزبان فرانسوی گفت : — مترسید برای امداد شما آمده ایم . بگویید که کیستید و چه حال

وشی باشی آمده ؟

— طایفه های کشتنی سدیر که (زانهت) میداشیم که خود من کشتن دوم آن میداشیم . سفینه ما خرق شد ، مانع تقریب خود را با این قایق راهی دادیم پانزده روز است که در میان مو جهان غلطانیم . نه خور او و نه نوشیدن داریم . نزدیک به لارکت میداشیم !

درین اشنی چهار قضازده دیگر نیز آهسته آهسته به ایندیختات حیات یا فتفه از جای خود را میخواستند . آنقدر ضعیف و بیار نلک بود که از اموات فرق نداشتند . دستهای خود شان را بیکو ضع فرمیدانه بالا راوردند . بنابر اشارت ز بو زیل کوزه چرمی زال آب پر کرده و بیک زیستانی بسته به قایق آمیختند . بیچاره ها بیک هول و تلاشی که جگوار انسان را پاره پاره میکرد به کوزه چسبیده و آرا نوشیده :

— نان ! نان !

گفته فریاد برآوردند . هاندم در میان بیک سبد نان و گوشت و بیک

شیشه شر اب، و یکقدری قهقهه و شیرینی آور نخنند احوال قضاز دکال پیچاره
شایان مر محبت بود ! پیچان تهالک و اهایکی بر سید بجهوم بردند، و خوردند
و نوشند که جسمه نجفه دادن حیات و عمات را در نظر آلباز و سیان جلوه
گر ساختند .

بعد از آنکه یکقدری جان گر قلندر بر سیدند که :

— در چگاه هستیم ؟

— از سوا احجل شبلی و جز ایز شوناس نجاه میل دور تر هستید !

— تشكیر میکنیم، اما این نجاه میل مسافره را ماجسان طی خواهیم
توانست ؟ باد هم نیست، باد بان ماهم بازه بازه شده، قوت بر کشی هم

ذماریم ! . . .

— ما شمار آکشیده میبریم !

— شما کیستید ؟

— ماص دامایم که برای زهایی دادن شایان آمده و به این اسطه خود را
منتاز میشانیم !

قایق نشینان بچاره بر دیگر سوال جسارت نتوانستند چونکه بگرداب
حیرت فروز قند که آیا نجفه کونه حال است ؟ بنابر اشارات مهندس روبرو
بعلوں صدقه دم بلکه رسپنی به قایق اند اختند . قایق نشینان رسپن را به
قایق خود بنهستند . آلباز روس یکسر بسوی شرق حرکت نموده و قایق

درا کشیده ببرد.

ساعت ده بود که خشکه بیدار گردید، یعنی چراغهای دوار ساختمان شاهده شد، بعد از آنکه آلباتروس قضاذکان بیخازم زتابند خل جزاير شانوس پیر توم نورز آواز داده که:

— رسماً ناپا باز کنید!

قضاذکان بچاره عرض تشکرات بسیاری کرده و رسماً ناپا باز گردند، ولین واقعه را لیک خارقه آسمانی بمناشتند، آلباتروس نیز پس برآید که داشت دوام ورزید، پروردانت و فیل ایوانس با وجود گذرد حق آلباتروس و رو بوز عداوت بسیار شدیدی میپرورد ایندند باز هم درین مسئله به اعزاف کردن محصور شدند که انسکونه کارهای انسان شکار آنها را بجز آلباتروس دگر بالو نهایجر کرده نمیتوانند.

در حکور و هو المظله بالحلقه عالیم طوفان بسیار شدیدی بیدار میگردیده از علاوه ایک بازو مترون شان میداد هیچ شبهه نماید که بلک طوفان بسیار بمهلك و مدهشی ظهور یابد، از نصف شب یکسا عت گذشتنده بود که باد دهشت بنا داده کمال شدت و قوت و زیدن گرفت، ماشین طیاره مهندس روبرو بکمال زحمت بر روی بادرانه میگردید، و در ساعتی پنج شش میل قطعه بور بکمال زحمت بر روی بادرانه میگردید، و در ساعتی پنج شش میل قطعه مسافه میتوانست، ولی پیشتر ازان رمه بیانی خارج دایر احتیاط بوده

طوفان گردیده است که کاه کاهی ظهور میکند ، و در بروجر خرا بهای بزرگی میرساند . این قاصر غه هایی که در دهار ادیر بحر محیط الطلقی (هو از قان) ، و در بحر چین آز (طایفون) ، و در بحر ای کیبر (سیمون) میدانند که مالک حرکت دوریه دایعی و مدھش باشد طوفان است .

روز و ره احوال این گردیده مدھش بخوبی و اقاف است لهنار طبقات بسیار بلند هوا برآمده خود را ز تملک محفوظ میتواند . وهم میباشد که چنانکه این کار را جغر ایکند . چرا که هیچ وقت باقی نمانده . چرا که باد شدت خود را لحظه بلحظه می افزاید ، و گردیده که در بسیار بسوی قطب جنوبی دور گردد میرود که اگر بکبار آلبیروس بدایره دور آن بینندگان حکماً باید که خواه ناخواه تقظیب جنوبی بزود ، آنهم بشر طیکه سالم نماند . انسنت که روز و راه این مسئله هزار اندیشه نوم توپز را اصر صعود عطا نمود . آلبیروس بر و آنهای افق خود را بشدت هر چه عامت بدور آور ده مائلاً صعود نموده اما هنوز بقدیم دو صد مترا بالا شده بود که در فتحه توپ نمود . و این توپ او را از بودکه به جریان بسیار شد تناک برشوار هو اکه از ایالات که این میان مقدا به نتوانست . یعنی نقطه استناد این اتفاق بوقت مجور گردید .

وابور هائیکه در هر چهاری شیدا جریان میروند بسبی که آها از میان

چرخهای پر و آنهای آن بشدت و سرعت در مکاری داشتند. و رای دور پر و آنه فقط استناد پیدا نمیشود. چرخ از کار افتاده بسیار بسیار می‌شد. اینست که آنها روسیان را در پشت خود بگذاشتند. و هفتاد و چار

اما روز برو باز هم غلوب شدند از خود گوازانه پسندند. و هفتاد و چار قطعه پر و آنهای عمودی خود را بکار گیری قوت آخرین را عطا نمودند. اما روسیان را اسفاکهه این گردباد شدید یک درخت از از پیش می‌پارند. و دیوارهای از من می‌گلستانند. و پیورهای از پیش از پیش از ساحل می‌اندازند. ماشین بر قوت آنها روس تاب آور مقاومت نگریده خواه ناخواه تابع جریان باد گردیده. هزار ابطار فیکه جریان دوریه باد در حركت بود در دور داده از مقابله و محابه فارغ گردید. نور و در و بوره اشارت بهم سخن می‌گفتند. و همه مهارت و کاردانی خود شاوز ادار باب اداره سکان آلبای روس صرف می‌گردند.

حال خوبی داشتند. ادنا غفلت موجب هلاکت می‌گردید از همه بدتر که باد ظلم نماید بسرعت خارق العاده سفنه را بسوی قطب جنوب می‌پارند. حال آنکه سنت قطب جنوب در نهضوی عمارت از بیان انجام داده است و رو بوره هیچ از وی رفتن آن جهت را در یک همیشگی ندارد. میتواند که این شخص که از حرارت و ضیاع مردم است بایک مکنی بر افق بیندارد. در ماه میوز، در بیجهت کره ارض شہرباقدر نوزده و نیمساعت در آن میشود.

شده باز غایب می‌شد و ، امادر نفس نقطه قطب شب یکصد و هفتاد و نه روز
عام دوام می‌ورزد . حالاً نک از روش جال چنان معلوم می‌شد که آبا
رسوس بهمه حال در ورطه این ظلمت و انجداد ایمی بیفتند .
در میان این هملک هامهندس بکمال اعتدال فرم امر هامیده . طایفه
ها نیز مانند اجسامیک در شان مهندس باشد و اما اول اطاعت می‌گردند .
شدت طوفان بیز درین اشنا بر جهه رسیده بود که مهندس بهم کردن حر
کات دور پهلوانه های آلباز وس محصور گردید زیرا اگر چنین می‌گرد
هم بیم شکسته پهلوانه هابود ، وهم استعما کردن سکان محل می‌شد .
عام روز طوفان باد دوام ورزید . داره عرض هفتاد و سیم اسر اسر
دور نموده هر چه که بقطب نزدیکتر شده می‌رفت ظلمت بیز بیشتر شده
می‌رفت . رفته رفته بجز در خشنده کی سیارات ، و قرگشیج روشنی
بدیدار غاند که بسبب ها لب بودن قراینسور زمینهای قطبیه راجنا چه از
جمعیت بشویه تا به ایندم هیچکسی دیده نتوانسته است مهندس را بور که
محجور بیش تا به آنجار سیده بیز دنه نخواهد تو انشت .
میچ شبهه نیست که آلباز وس پیش از اذکه به نقطه قطبیه در ایاز جهت
خری قطمه لونی فلیپ صور کرده خواهد بود که انسانها تا به ایندم از خجا
دشوار فته تو انشت اند .
بر و داشت و فیل ایوانس در علم زمان طوفان از سلطان سفنه فرو شدند.

خود را محکم بسته بودند. اما هزار افسوس که همه اینها اقیمه که آباز وس ازان میگردند در میان چنان ظاهري مستغرق قشت کدیدن آن ممکن نیشود! بلکه از زیاده شب گذشته بود که پژوهنده مخصوص قطب اطراف را روشن ساخت. شاعر ای آتشین خیره رنگ پژوه جنوبی در نصف دایره سما مانند رات باز ن بسیار بزرگی که کشاده شده باشد بدیدار بود. نقطه های آخرین شعاعات الکتریکی آن تابه بمم قطبی جنوبی و چهار کوک در خشندۀ اطراف آن امتداد داشته بود.

این دیدجه طبعیه ناتایل تصویر و تعریف با لطافت حاصل کرده بود. بواسطه ضیائی لعل قام آن اطراف و اکناف که بیک لباس سفید نشناور فراها بوشیده شده بود یک تقدیز مشاهده گردید.

سوزن مقناطیس قطب نما که در سفنه بود بسباب نزد گشدن نقطه قطب یک بن انتظاری و بی آهنگ پیدا کرده بود که در مخصوص تعیین خط حرکت یک فکر صحیح ازان حاصل نمیشد. بعد از کم سوزن مقناطیس قطب غایاً نقدر بسوی پایان میل نمود که روبروی محقق دانست که بر نقطه قطب واصل شده است. لهذا زاویه را که سوزن مقناطیس نشان داده بود را بوزدقت پیشاپیش کرده فریاد برآورد که: — نقطه قطب جنوبی در زیر پایی ماست! روی زمین که بیک کسوه سفید رفه ای هم باشیده شده بود مشاهده

گردیده اما باز هم هیچ معلوم نشده که در زیر آن چه چیز های مختلفی خواهد بود! درین اثنا طویل فان باد چنان دهشت آوریک شدند پیدا کرده بود که در هر حظه بیم ها را که آثار و سیان، و پاره پاره شدن آثار وس محقق مینمودند. زیر آثار وس خود داری و ضبط عنان نیتو از است. و کوههای مر شع منجمده در پاش روی آن بر این شدن؛ و مصادمه شدید و قوع یافتن. و پاره پاره شدن در هر حظه محتمل مینموده علی الخصوص که سفنه چنانچه در حرکت افقی خود بر خود حکم کرده نیتو از است همچنان بر الارا مدن نیز موفق نمیشدند.

حتی بعد از کمی یالث تسلکه بسیار عظام دیگری رونا گردید. چونکه در پیش روی آلب روس بقدرت صد کیلو مترا و دور ر دو نقطه می پفع ضبا داری پیدا کرد که این دو نقطه ضیاد اردو عدد کوه آتششان (هزاره بوس) نام بود.

بر و دانت و فیل ایوانس از روش زنگاری اختیار آن آثار وس محقق دانستند که آثار وس مانند را و آن در شعله های آتش کوههای آتششان بی مر و بآل شده در دهنہ مجرای دوز خین آن احراق بالناز خواهد شد. اگرچه این این مقصد میدانستند ولی به این ملک تأسیف میکردند که کوه آتششان چرا بر ایشان سبقت کند، و لگذار دکه بدست خود انتقام خود را از رو بور بگیرند.

شعله های کوه آتش فکان ساعت بساعت در مقابله آلباروس نزدیک می شد . سفینه هر اقدر که کوشش میورزید راه خود را انحراف کرده بیرون انسن ، و یک ربع سوی آن بسرعت نزدیک می شد . زامرا به حایی بسیار بزرگ آتشینی قطع می نمود . هر طرف یک ضایای شعله های اتاباتا که در دهه شده بود ، سیاهی مردمان سفینه نشین بشدت ضایای شعله های اتاباتا که در دهه پل رنگ خود را کی پیدا کرده بود . هر کس بالا حرکت و بیصدا و نفس بسته منتظر در امدن آتش دان مدهشی مانده بودند . و بغیر از لطف ربانی جازه نجات را متفق نمود میدیدند .

آلباروس بقدرتی چهل متر و بشعه های از دیگر شاده بود که احاطه ربانی ظهر نمود . یعنی باشدلت همادی سبب نجات شان گردید . چونکه در دقیقه که آلباروس میخواست در میان شعله های بریان شده در میان دهنده مدهشی همچو این اتفاق نداشت . بلکه جریان شد تا که با آمدته شعله های مدهشی هر ارسوی دامنه همچو این اتفاق نداشت . سفینه با نجات بعد از آنکه با سپاهی از سنگباره کوچه همراه بخواهی ایند : سفینه با نجات بعد از آنکه با سپاهی از سنگباره های معدنی که از دهن و لقان بروایم شد مصادمه نموده مجرای و لقان را گشود کرد :

بعد از یک ساعت آتش های و لقان از نظر همان گردید . نهایت بساعت دو بود که دایره دور بگرد باد آلباروس را باز درجه شصتمین عرض آورد . ولی درین وقت طوفان نیز سکونت پیدا کرد . آلباروس باز بر

حرکات خود مالک مختار گردید و یکسر بسوی شمال بقطع مسافه آغاز
نماید. تا آنکه خود را بموافقی که باضای شدید نمود بود رسانید. صبح
بساعت هشت آذان طلوع کرده سردم سفینه را باضای حیات خنثای خود
مستغرق امواج حیات نمود.

آلپ روس بعد از آنکه ازو اقدام داشته خود طوم دماغه (هورن)
دھانی یافت گردد ب بلا انساب قاصر غیر قادر آمده در ضرف نوزده
 ساعت منطقه قطبیه را غمود نمود باز بر روی بحر محیط کمتر آمده بود که در
هشای این دوران مد هش سفینه در هر دقیقه یک فرسخ قطع مسافه نموده
است، و این سرعت دوچندان سرعت حقیقی آلا روس است.
امر وزیر مهندس روز بزر خیلی اندوهگین دیده میشد، زیرا در اثنای طو
فن بالانشان مدهشه در پر و آنهای پیش و پس سفینه بعضی خرابیها و
فقطها نهایی بد داده است که به این سبب سرعت رفتار سفینه خیلی از خیلی
قصاصان بید. آگرده است. از همه بد رسانکه اگر سفینه به عنین حال عاند رو
بوز تا به جزیره محمله که برای خود آرا کماله مقرون نمود رسانیده هم نمیتواند.
زیرا اگر جازه تعمیر آن اندیشه نشود لحظه بالحظه بر و آنهای عمودی
که سبب گشائی رفتار الباروس است خرابتر شده بوده لهه سفینه را مغلق
داشته تعمیر کردن ضروری دیده میشدند.
روز دیگر کیست و هفتم ماه میوز بود از دوری خشکه پیدا گردید.

بعد از کمی دانسته شد که این خشکه بات جزیره میباشد . اما آیا از هزارها جزیره که در بحر محیط افشا ناده شده است این کدام کمی از آنها خواهد بود ؟
با وجود آنهم روبرو توقف کردن در بخیزبره قرار قطعی داد .
باید از سراسر ایستاده شده بود . لهذا آنرا توقف کردن آسان میشود . چونکه هیچ نیاشد بسب نبودن باشد فنه در جایی که معلق ایستاده شود محکم میاند .

سفنه چون بر کنار جزیره رسید بلکه ریسمانی که قدر نکند و بخاوه قدم درازی داشت ، و بر نوک آن بلکه چنگل بسیار کیرامی لکر جهاز مانندی مربوط بود بشدت بزمیں پرتاب کرده چنگل ها لگر مذکور را بدرستی و محکمی بر زمین خالانیده آباروس را معلق ایستاده کرد . پرانه های اتفاق طبعاً بر حركت دوریه خود شان دوام میوردید . و گرمه سفنه جسان میزاست که آباروس ازو قیکه از فولاد دلفا حركت کرده است این اول

ملق ایستاده شده میتوانست .
از نت که آباروس ازو قیکه از فولاد دلفا حركت کرده است این اول میزاست که با خشکه از تباطع نموده است .

— ۵۳ — باب پازددهم — ۵۴ —

فریقول در چاپ پیشنهاد مئی عجیبی اجر امکنند ؟

در وقیکه آباروس هنوز بجزیره نگر انداز از تباطع نشده بود که

جزیره را خیلی کوچک دیده بودند . آیا بن جزیره بر کدام دایرۀ طول ، و کدام دایرۀ عرض واقع شده است ؟ آیا در بحر محیط کیریا ز بحر محیط هندی میباشد ؟ اینست که اینمسئله همانوز معلوم نیست . زیرا در بور

همنوز ارتفاع نگرفته با و تعیین موقع ننموده است !

مهمانس انتظار بر امدن آفتاب از ابرهارای ارتفاع گرفت و تعیین موقع تعود نکشید . بامید آنکه تا بشام تعمیرات را باید تمام رساند هماندم به امر تعمیرات شروع نمود . پروانه های افق که بر در کمابطه را فرق دور میخواهند و خدمت بالابر اوردن سفینه را ایضاً بیکنند جمله سالم است . درینوقت که از نصف آنها بدور است که به آن سبب سفینه را معلق داشته است . حال آنکه پروانه های پیش و دنبال که خدمت را اند ز را بیکنند از درجه که در بور گذاشته شده اند . بالازام آنکه پروانه های مذکور را از شافت بر او رده چرخهای دندانه دار آهار تعمیر بکنند . در اول امس درز بر ناظرات را بور و توم تور را طایفه هایه تعمیر پروانه پیش رو آغاز نهادند . در اثنای تعمیر بر و دانت و فیل ایوانس بعد از آنکه بر سطح سفینه بکشد و گردش کر دند در طرف دنبال کشی رفته نشستند . فرقولن بحال خاطر جمی و امانت کامله میباشد . چون بقدر گشدو نجاه قدم خود را از روی زمین بالا می بیند نعمت بزرگی میباشد .

تا بوقتیک و وقت عملیات تعیین موقع میرسیده بر کار تعمیرات دوام و زندگه شده
هنکامیک آفتاب جهانتاب بسمت الرأس رسیده مهندس رو بوز بکاله
دقیق عملیات تعیین موقع اجر آکرده ثابت شد که سفنه در ۱۷۶۱ درجه
۱۷ دقیقه طول شرق ، وسعت درجه و امتداده عرض جنوبی بیباشد . و
چون بین طول و عرض برخیز پایه نظر کرد معلوم شد که این جزیره
(ویف) نام جزیره کو چیست که از توابع جزیره (شاتام) و از جمله جزایر
مجتمعه (بر و غتون) است . این جزایر مجتمعه در بازده درجه جهت
شرق جزایر (پو ووتو) واقع است که جزایر پو ووتو نیز آخرین (زملازد
جاید) میداشد .

رو بوز . نوم نور نر آگفت :

— چون چنینست معلوم گردید که از جزیره (س) جهان و شش در
جهه بسوی جنوب افتاده ایم .
— بیل ، یعنی از آراکا خود دوهزار هشتصد میل دوره میداشم که
به اخساب آگر که بسیار دور نیستیم ولی آگر باد مخالف برخواسته و ماره
دور کند به این مأکولات ولو ازهات جزوی که بدست دارم بسیار
مشکلات خواهیم کشید .

— همچنین است که نویگری نوم ! مهمن کیان میزیم که تابشام تعمیرات
بل و راهنمایی کرد هر کث بترا ایم ، و تعمیر بر و آندیگر اداره امکانیم .

— مستر و بور! آیا این دو امریکانی و خدمتکار آزادچه خواهیم کرد؟
گمان میبرم که اگر در جزیره (س) مهمنان بشوند چندان زحمی نخواهند کشید!

اما آیا این جزیره (س) بکاست، و چسان جایست؟ خبر بدیم که جزیره (س) در سرخ خط کیر غایب شده یک جزیره است که مهندس ز بوئر آفریقانه، و به اصلاح فن جبور آزادچه (س) نام نهاده است، از راه رفت و آمد همه شناپنچیاره و حربیه و کنار افتاده است. خوش آب خوش هواسپر و خرم یک جزیره است که رود بوئر آزارای خود قرار گرفته است. آباروس و قبک در ساحل هوای خود مانده شود، و بر ا مقبره کوده است آباروس و قبک در ساحل هوای خود مانده شود، و بر احت و تجدید مازه خود محتاج شود در پنجزیره آمد و توپ میکند، و لواز مات خود را کامل کرده تعمیرات و اصلاحات سفنه خود را بعمل می آورد و هم مهندس روز بور انگلیزی را بحال مکملیت فوق العاده در اورده است. مکملیت آن را ازین بلطف قیاس باید کرد که مانند آباروس یک سفنه طیاری در نجا ساخته شده است. در جزیره مخفی مهندس روز بور هرگونه تعمیرات مانشین طیار خود را بعمل آورده میتواند. حتی اگر بخواهد یک آلب روس نو دیگر بسازد نیز میتواند ساخت. وزرا در مکازه های که در جزیره از طرف مهندس ساخته شده است هر نوع ماشینها، و آلات آهنین، سخته خود را برشانو شنیدن، اسباب و اجزای کمیابی و حکمی موجود

است . عام جزیره بقدر بخا نظر نفس دارد که همه آنها تابع مهندس رو
بور ، و عمله و عونه آلبازوس آند .
چند روز پیشتر کار بوزد مانع (هورن) را گردش کرده بسوی غرب راهپیاز
صیانت شده بود مقصده این بود که به آرام کاه خود یعنی جزیره (س)
بیاید . اما طوفان شدید (قاصر غه) او را پیدان نداد ، و تا نقطه جنوبی
او را بیان نمود . اگرچه درین وقت بجزیره (س) نسبتاً زدیست ولی
خرابی بر و آنه ها سیاحت اور استکننے دار ساخت ، و گرنه خیلی پیشتر
منزل مقصود خود میرسید .

بس معلوم شد که در بزرگی (س) میزود ، و رایز سیدن بجزیره
مذکور لازم است که همه قوت خود را مالک شود . و مالک شدن قوت
بر تکمیل شدن تعمیرات مو قفت که از انسیب مهندس و همه طلاقه ها
مجد و جهاد عام به تعمیرات مشغولند و بدیگر هیچ جیزی نمیر دارند .
اینست که درین اثنا که طرفه ها در طرف سرکشی به تعمیرات مشغول
بودند برواند و فیا ایوانس نیز در طرف دنبال کشی بیک مذکور و
مالکه بسیار مهی که فشار بودند که ذکر آن در بخا ضرور است . برو
دان میگفت :

— حاکمیت دیفال ابوانس ! آیا رای فد اگردن حیات خود حاضر هستید ؟
— بله ، بله حاضرم !

— باز خوب ملاحظه کنیم ! آیا هایین بیک خوب دانسته اید که از زور

لطف و صروت انتظار کشیدن بیفایده است ؟

— بیل ، هیچ رهایی یافتن از چنان این ظالم تصور نداشت !

— بسیار خوب ! چون چنینست من قرار دادم . آماروس بخواهد که امشب حرکت بکند ، هم کردی خود را میخواهم بکنم ، یعنی گذارم که برود . پربال مهندس بلند بر واژ رامی شکنیم ، سفیده او را بر هوای ببریم !

— بیل ، بیل ببریم ! اما چیزی که لازم دارم آیا حاضر است ؟

— بیل دیشب وقتیکه طاشه های راهی دادن پروانه از شافت مشغول بودند به محزن جبه خانه فرو آمد و یک دانه گله دینایت بدست آورده تو انتهی ام .

— بسیار خوب ، بسیار اعاده ! هیچ صور کنیم ، بکار آغاز کنیم .

— نی بسیار عجایه الازم نیست . باشد که شب بیهیلد ، بکمر خود رفته بکار آغاز میکنیم .

هر دور فرق رهیں فکر قرار داده بنابر عادت هر وقت خود ساعت شش طمام خوردند . بعد از دو ساعت چنانچه گویا کیا راحت بخواب میروند .

بنحو ایکاهای خود رفتند .

به پنهان که بر و دانت بنابر حسن شدید انتقامی که در دل میرو راند برای

بر هو اکردن سفنه و ایسفنه نشیدن انش که خود شان هم در ان داخل هستند
چه کونه تریبی ز افرار داده است :
یکی از آگاه های مدھش که روبور آزار ب مردم دان داھومی اند اخته بود
دست آورده و کتفه ری بازوت نیز از همان جبهه خانه دزدیده به کمره خود
آورده است . و بکمال احتیاط آزاد رزیر فراش خواهگاه خود به نهان
گرده است .

فیل ایوانس آله دینامیت را معاينة کرد . دیدکه خیلی مکمل و برای بر
هو اکردن و خراب ساختن یک قسمی از البار و س کافیست . اما همه مردم
کارهای انسنت که آگاه را در وقت وزمان معین یا زدن یک چیز را برپا تائی آن
و آزار آتش در دادن لازم است . اینست که پرو دانت این محشیه را در رزیر
نظر دقت کر فهی یعنی قدریه در ازای ساخت . و آزار البار وی که داشت معامله
نمود ، و حساب آزان خیلی درست کر که به این حساب هر گاه با ساعت سه
قیل را آتش بد هد دو سه ساعت بعد دینها میت آتش کرفه مطلوب

حاصل بیشود .

اسنمه کارهای آنکه هیچ شببه کسی را دعوت کند عام گردید .
برودان در حالیکه در کمره خود بخا ضر کردن قیله وربط دارن آزار به
دسته بیت مشغول بیود ، فیل ایوانس نیز بادمه باقی و کشک کشی بر سطح
سفنه قدم میزد .

بساعت ده همه کارهای پر و دانت سر انجام یافته فیل ابوانس بکمده فرو

آمد و رفیق خود را از کارش فارغ یافت .
روزور ورقه انش تایپ شام هر آنقدر سعی و غیرتی که در باب تمام کردن کار
پر وانه و اند اختن آفرینشی انجایش سعی کردند که میباشد نشود . لهذا رو بور
چنان قرارداد که یکچند ساعت عمله را از کار فارغ ساخته استراحت بدهد ،
و کار نشاندن پر وانه را انجایش بفردا گذاشت . زیرا برای اینکار بهمه حال

بر و شنی روز محظا جست .

اینست که فیل ابوانس پر و دانت از پتر از و بور خبر نداشت . و چنانچه
بروز از ز بوز شنبه بود که نم شب حرکت میکنند و همان فکر بودند ،
و بر همان فکر نقشه حركت خود را تیار کرده بودند . و چنان مینهادند که
سفنه از جزیره خود را باز کرده در هو از هسپاریده باشد . حالا نمکه سفنه
هنوز شجز راه باز بسیان مر بوط و همسفنه نشینان به استراحت مشغول بودند .
از نیم شب یکقدرتی پاشتر پر و دانت بکار آغاز نهاد ، در زیر خوابکاهش
پل در جی و جود بود . دیما بیت ادرومیان درج مذکور وضع نمود و قیل را
از درج بیرون دراز کرد . ولی در زیر طحاف پنهان کرد تا آنکه بوسیش
منتشر نشود .

پر و دانت بساعت نظر کرد گفت :

وقت رسید !

دکر همیع چیزی مخل سکوت و سکونت دید و شنیده نمیشد، به آهسته کی

ظلمت شب خیلی بیرون بود، در کمره های غیر از خر خره خواب فقرها

روانه شدند.

فتنه ایشان که سفنه را اینجا رسانده بودند در اول اس چون سکاندار را
دو زاره کمره خود شازا خوب به بستند. در اول اس چون سکاندار را
بجایش نهندند متوجه شدند، و پنجاگی بخراچ نظر کردند. فیل ایوانس
بصدای خفه ایزان گفت:

— وای! آبالاروس در جای خود ایستاده است!
پروردان — لعنت! حالا باید قتل ایزوودی خاموش کنیم!

— نی، خود را باید برهاشیم!

آیا خود را هایندن؟

— بی، شب تا زیست، از رسماً که سفنه را اجزیه زده مربوط داشته
فر و آمدن چندان کار مشکلی نیست!

— راست گفته فیل ایوانس، از چاهه که تصادف برای ما خود بخود

بیش آورده استفاده کردن لازم است.

هر دور فرق بکار آغاز نهادند. در اول اس بکمره خود فرو آمدند کس

قیمتدار خودشان را که بخندن هزار از فرانل نقد و جو شدن دران بود گردن
آ و مختنند. بعد از آن برای جستجوی فر تقویں بسوی سرفنه

تاهنگ که فریقولن آمدند .
بچیرت افتدند : از برآکره فریقولن باز ، و خود او را دران نیافتنید گر طرفه ایز جستجو کردند ، ولی هیچ ازی ازو نیافتند . فیل ایوانس گفت : میادایشتر از مافواز کرده باشد !

— هیچ که باشد زیاده برین صبر کردن جائز نیست !
هانم بهندریسمان آمدند ، اول بر و دانت بعد ازان فیل ایوانس خود را لرزیسمان در آویختند ، پایهای خود شناور بریسمان بچانیده و بدستهای خود ریسمان احکم گرفته لغزان لغزان تا زمین رسیدند .
از سیقدرهایها که از قدم نهادن روی خاله محروم بودند ، و در بیرون سکباریای شان بر زمین رسید آنقدر یا لث منوریت و مسر و زی برای شان پیداشد که تصویر آن قابی نیست !

در اثنا هیک میخواستند کنار جوی آب کوچک را کرده بداخل جزر مکر ان آدم فری قولن بود !
آدم بروندز پیش روی شان یا لث آدم برآمد !

بنی ، فرقون بنی پیشتر از افديان خود بمنظر فرار افتداده بر زمین فرو آمده است . و چون قدم خود را بر زمین غیر متحرک فشرده است اظهار عسرت و شادمانی کرده است .

اما هیچ وقت باقی نماده بود . باید گذیک آن او اتریک ، لجاؤ ماوای برای

خودشان تدارک کنند ، هنوز یکچند قدم دور نشده بودند که در سفنه ها بهاری سفنه نشینشان بلند شد . همچو شبهه نیست که فواره کردن فرا ریاز اخیر شدند .

درین اثنا ضمایهای الکتریک را بر جزیره آنداختند . نوم تو زرفور یاد برآورد که :

— ایست فرایان !

بواقعیک فرار یاری دیدند . درین اثنا صدای مهندس رو بور بلند که بر طانه ها اصر فرو آوردن سفنه را عطا مینمود . سفنه آهسته آهسته دوز و حرکت روانه های خود را آرام کرده بفرآمدن آغاز نهاد . فیله ایوانس فریداد :

— مهندس رو بور ! آیام اور نجیز برمه میگذارد که آزاده باشیم ، و بینسخن قسم بستاوس میخورد ، تماهم شمارا از یک منطقی آگاه بسازیم ؟

مقصد فیل ایوانس اینسخن این بود که آگه رو بور سوکنیدیاد کنند و از پیشان دست بردارشود ، او را بر تکله دیناپت آگاه ساخته پیش از کنیدن آن جلوه گیری آنرا سفارش کنند . اما چون از طرف رو بور بشدت :

— اصلیه اصلیه ! نه سوکنیدیاد کنند ، بلکه دیناپت کنند .

گفته شد، و حقیقی بکنگی هم اندخته شده کله آن بر شانه فیل او نیس
اصابت نموده زخمدارش کردند، پروردانت با کار دیگه بدست داشت بر
ریسان حمله برده سیک کش ریسازا پیدیده.
آلتر وس که قوت پر و آنهای خود را مست کرده بود، ولنگر خود
را همه بر ریسان اندخته بود، و با هم در ان اشتابشد همیوزید ب مجرد
مرده شدن ریسان بخیان شدت بسوی شیال شرق پر روی بحر پویان
گردید که در ضرف چند دقیقه سر آسر از نظر سیما حان نهان گردید.

هـ باب شانزدهم

دینامیت چه نتیجه گی بخشد؟

مندس رو بور به نهاد رجه غضبنا که گردیده بود، تا بسیار جاهای
تروس راضیط توانست، با هم رفت و فته کسب شدیت میگرد، بعد از کمی
جزیره شانام از نظر سیمه نشیدان سراسر همان گردید.

رو بور گفت:

— وای خانهای! فوار گردیدهای: اما از دست من رهایی نخواهید
یافت! بعد از آنکه بر و آنهای آن تو رس را بسازم اول بسوی جزیره شانام
آمدیه شهازاد است خواهم اورد؛ بازم من میدانم و شما!

بر این آنها از جزیره شانام به آسافی و بزو دی بر آمده میتوانند، اولاً آبا
بر این آنها از جزیره شانام کند فراز همارا بازدست آورده میتوانند.

مردمان و حشی اینجذب ره بالشان چگونه معامله ورفتار خواهند کرد؟
کیم که حسن سلوک ورزد . یک جند دینا یعنی که رو بور اهایندازد
حال شان چه خواهد شد ؟ اما جان مسنه اینجاست که آگر رو بور عودت
بتواند ! پروردان از دست نامیت خود خاطر جمیعت که رو بور عودت نی ،
بلکه زندگانی هم نتواند !

مهندس روز بروز انسنت که غلبه جستن بر باد مطلق ها کار کردن پر و انها ،
و اعماق یافتن تعمیر آهاما و قوفست لهذا گفت :
— توم اجر اغایی الکتریک را وشن کن ، هر کس بکار آغاز کند !
او اس روبور در حال اجر آگر دید ، توم روز و طاغه هایکمال فعالیت
بکار آغاز نهاده . ولی با سفینه از بر و آنه محروم ا مجال درنگ نمداده .
روبور مجبور گردید که سفینه خود را بطبقات سفلی هوا فر و آزد ،
تایاشد که بادر آنجا گستر باشد .

درین اثنا توم تو ز نزهه مهندس تقریب نموده گفت :
— باد یکقدری کسب اعتدال نمود !
— آیا باز و متوجه نشان میدهد ؟
— در بازو متوجه نیست ، اما ابرهایان شده میزد ، چنان کیان
میشود که بازان شده بپارد !

— اما اگر بپارد بآجهه ضرر میزد : هانم از بر های بازان بلندتر

برامده به عالم کردن کار خود مشغول بیشتر و مصالح کار عالم شدن تعمیر آنست!
— باید قسم کلائی تعمیرات به انجام زنیده است، خیلی کم کار مانده است!
— نوم با مجرور دیگر برانه را بجاگش نهادم اول کار ما همین باید بود که
راه جزیره شاتام را پیش بگیریم، و آن فراز بیان خان را بدست آرم!
خیلی وجود آنها برای ماحصلی و پشتهدار دارد.
— راستست مهندس افندی: با کو آنبارانیا میم البته جازه رفتن علماکت
خود را خواهند یافت، و اسرار امارا بعلم فاش خواهند کرد.
— بی نوم! از همه بدتر اینکه، جسمهای علم را بطریق ما باز کرده،
در بی جستجوی ماخواهند افتاد. علی الخوص که از جزیره (س) ما
نیز آگاه شده اند!
— حقیقت که مسئله خیلی مدد هشتست! البته که سفاران متعدده امریکا
آمده آن علم پنهانی ماراضبط واستیلا خواهند کرد.
در اینجا که انگلکله هادر ماین مهندس، و نوم تو رز جریان می یافتد،
برآورده بزرگ کامل التعمیر شده بجایش نهاده شده بود. رو بور اشارت حرکت
دادن بیلها را داده، برآورده بدور آغاز نهاد آهسته آهسته سرعت اصلی
آلترس بازیعوت میگردد. رو بور سفنه را بیک سرعت و سطعی بسوی
جزیره شاتام برای گرفتار کردن فراریان دور داد. رو بور نوم تو را
مخاطب نموده گفت:

— جنان کیان بیزیرم که بعد از یک ساعت بجزیره شاتام برسیم .

— منم چنین میپندارم مستر و بوو !

— چقدر خوب میشود توم ازیر ابشب و اصلشدن ما بجزیره خلی
بیز است ، فراز هماز ادوز کیان کرده بهنان شده نیتوانند سفنه خود را
در جزیره فرومی آزم ، و خود مادری آنها بیز ایم ، و تا آنها بایست
نمیازم نیگذاریم !

— اکر جنگ و جدل الزم آید ؟

— مجادله میکنیم توم ! الہذا رای مجادله میباشد که قوت متعام باشد .
حال آنکه پروانه دنیا هنوز کار نیخواهد .

اینرا آگفت و طایفه هزار اخطلاب نموده گفت :

— دوستان ! هنوز زمان راحت نیامده ، تا بصیر کوشش ورزیدن
لازمست !

طایفه هارای سعی و کوشش حاضر بودند ، هر کس بسوی دنبال گشتنی
بر قرق حاضر شده بوند که درین اثنا ده مانع توم نوزیریک بوى بسیار بدی
بر خورده . نظر دقت خود را باز کرد . دید که بوی از طرف کمره فرازها
ودود کشیدنی از این چشم های کمره آنها بیز اید . الہذا اشاره افتاده گفت :

— آن چیست ؟

— چیست توم ؟

— وای ، این بُوی و دُور اُنگی بینند ؟
— بُل بُل ، از کُرَه آن خائِن ها میرايد ؛ جاپت بدود ؛ جاپت بدود !

دروازه را بشکنند ؛ ۰۰۰
ولی نوم و دیگر طایفه ها هنوز دو قدم پیش تر فته بودند که یك صدای
بسیار مُد هشی بلند گردید . بام و در و اطراف گمره هادر آن واحد پاره
پاره و گدو دشاده برعوا گردید ، و هنوز پاره های آن میزید که یك قسم
کائی طرف دنبال سفینه به راه یك قسم اعظم ماشین و پروانه ها از هم
رنخته و پاشیده شده بدریار شکنند . تنها طرف پیش روی سفینه پاک چند
در لک پروانه های افقی ، و یك عدد پروانه بزرگ عمودی که نوازکار فارغ
شده بود باقی ماند . که آن هم بکمال شدت بسوی سطح بحر به افتادن و غرقه
بحر فداشدن از از تفاسع سه هزار متربویان شده می آمد .
وبسیکله پروانه بزرگ مانوله آن کسته شده بود بدروزان غیر اختیاری
عظیمی افتاده بطور عمودی باقی مانده سفینه پاره پاره شده را گزو و بور
و هشت نفر عونه او بر سما نهای کنار کتابه خود را حکم چسبانیده بودند
و بر آن پاره باقی امده مانده بودند بسوی گرداب بحر همیشید .
در بخار و بو راز یك جرأت و اعتدال دمی نشاند اده برسورد یكه بود
خود را تا به مانوله پروانه بزرگ بر سانید ، و مانوله را بdest آورده بتان
دادن آن کامیاب گردید . و هاین سبب سقوط یکقدری خفت پیدا گردد

سپینه پاره یک قدری راست شده بعد از کنیم دققه از آتش گرفتن دیدن امیت آهسته گی بروی آب بیفتاد.

بـاب هفتم

در فیلاند فیلانا چه شد؟ و چه خواهد شد؟

در باهای سایق از شورش و هیجان فوق العاده که در کلپ ولدن بنظرور آمد و نود شصت رانده بودیم . یعنی در ۳۳ ماه تموز و قوای یک که در کلپ ولدن در مذاکره بالون جیان پیش شد ، فرای آن در تمام (فیلاند فیلانا) سبب هیجان بزرگی کردند .

هنوز صبح وقت بوکه در زبان همه مردمان شهر فیلاند فیلانا حکایت داخل شدن یک مرد اجنبي زردا لاز مذاکره کلپ و تحقیر کردن او اعضای کلپ راه و مدد کردن ماشینهای تقلیل از هوا را . و شجوش و خرس و خوش آوردن حاضرین را بر خود و دفعه از میان غایب شدن او جریان و دوران مینمود . اما این هیجان و غلیان بسبب غایب شدن ریس و سرکار کلپ بد رجه رسید که تنها امس دمان شهر فیلاند فیلانا رانی بلکه تمام امر یکتا ، و بلکه افراد را تمام بر عتیق و جدید را زر و زر نمود زیرا اللند و شخص از امس دمان بسیار مشهور و باکمال و ناموس کار فیلاند فیلانا شمرده و پیشوند . وهیچ عادت آزار ندازند که در بیرون یعنی غیر از خانه خود در دیگر جا نخواهند بود ، و گریم

که در دیگر جایخواسته بهمہ حال خبر میدهنند . حال آنکه در انشب که از کلیپ برآمدند بهمه رفتای خود گرفته بودند که مخانه خود میروند ، و فردا صبح رای فیصله کردن مسئله سکان بالوں (غزوه) به کلیپ حاضر میشوند ، و بر همین وعداً از اعضا کیاپ و داع کرده باشد ، باده بودند .

دیگر اسنک : هر کس اگر گوییم که دو رفیق بلکه برای یک کاری یا شارژ رو رفی بیک طرفی رفته باشند ، و درین نزدیکیها خواهند آمد . خوب ! اما بیان شدن فریشه این چه بگوییم ؟ آیا فریشه این چه شد ؟

نهایت سه ، چهار ، پنج ، شش روز گذشت . هفتاد شد هفتاد دو هفتاد شد ، ۰۰۰ خبری است . ۰۰۰ هیچ یک اشاره که از غایب شد کاز انسان بدهد بیدانشد !

حال آنکه در تمام محاله های شهر بکمال دقت جستجو ها اجر آگردید ، سواحل دریا ، کشتیها ، کشتیها ، بندرها ، استیشن ها کوه ها زره ها جنگله ها همه کی تفحص و تمحسی شد هیچ چیزی بیدانشد ! نیست ! نیست ! نیست !

نمایند مدامی جنگل (فرمون) یک جای زمین را میده و هضم محل یاقنتد که شبهه ناؤ دده میشد . حتی در کنار جنگل مذکور روز دیگر زمین کوفه شده بعضی آثار مجادله و منازعه بیز دده میشد ! ممادا آنها بیک چشم و تعریض رهزنان گرفتار نیامده باشند ؟

ازین ۲۳ ممکنست! بهذالظرف اداره پولیس بکمال دقت و اعتنایه اجراهی تحقیقات آغاز کرده شد . آهای نهر هارا پالیدند . گلهای زیر نهر هارا کشیدند . علنهای کنارهای نهر هارا در و گردند ، اگرچه این عملیات بیانده نرفت زیر انهر بهای باکردن خیلی محتاج بود ، و به اینوسطه بالا شدنی والسفا که در زیر آن نهر ها بجز لوشه او گلهای از پر و دانت و فیل ایوا نس امی پیدا نشد .

بواسطه اخبارها ، اعدانها ، هاو اخطارنا ، ها به ر طرف امریکا نشر گردید . مکافاتها و اکرامیه ها و عاده شد . دزکوچه ها اشتمارها جسباً نیاد و شد ، پیهز از دولاز بخوب آورنده گان آنها و عاده شد ! ولی والسفها که بجهزار دولاز صندوق کاب باقی ماند ، و خبر آورنده آن پیدا نشد .

درین اثبات مسئله جسم مجہول هو ای که افکار مسدمان دنیا را بهیجان آورد و بود سر از نو بیدان بر امده زیر جسم مجہول در جهاتی امریکای شهی بازی گذاشت دفعه دیده شده بود ! حقیقتی این اشکل ، و جسامت جسم مجہول بخوبی مشاهده شده بود .

در اول اصردار اضدی (کانادا) یکروز پس از غایب شدن ارکان کابی آن جسم مجہول دیده شده بود . بعد ازان در جنگل (فار و سرت) در اتنا بیک با قطار رسیده بساقه ، یکرددیده شد . که بعد ازین مشاهده فرضیات

و تنهیمینا که در باب جسم مجہول در مخالف علمیه و دوایر رصدیه دوران داشت زایل گردید و دانسته شد که این جسم از مخلوقات طبیعه نی بلکه بسیفه طیاریست که بنابر قاعدة مسئله (از هو استینکنتر) ساخته شده است. علی الحصوص که جسم مذکور چون بعد از چند روز از چیزی ، وبعد ازان از هندستان دیده شد ، و بواسطه تلگرافها این خبر بهار طرف منتشر گردد.

دید سرعت فوق العاده آن پیاز دانسته شد . آیا این مأکینست دل او را خارق العاده که خواهد بود ؟ آیا از قوای طبیعه کدام قوت را در زیر حکم آور ده باشد که بواسطه آن سفنه روی هوا خود را این قوت و سرعت خارق العاده را اعطای نموده است ؟ میادا صاحب این مأیشین طیاره ای را بود عیار نباشد که در کاب ولدن آمد و طرفداری مأیشنهای از هو اتفاق نداشته باشد ؟

انست که این فکر مانند بر قدر بسی د ماغها خطوه رکورده غایب شدن رئیس و سرکاتب کاب را این مأیشین طیاری را بخطه و مناسبت زیادی یافتدند . علی الحصوص که در ششم ماه موز از فرانس به سوراکیل تلگراف آمد که به این تلگراف کمان و تنهیمین راجحه قلت و یقین تبدیل داد . در این تلگراف نوشتہ کاغذ یکه زمیان یک قطعه نسواری که در پاریس یافت شده بود مندرج بود . قارئین کرام مانعوی خبردارند که این کاغذ قطعی نسوار چیست . نوشتہ مذکور احوال رئیس و سرکاتب کاب ولدن را

آفتابی ساخت .

وای ! مگر بیچاره کان از بوروز دزدیده است ! چه هیجان ! چه حیرت !
 تلکر افیک از پازیس آمده ، بالکاب ولدن خط پاب شده است ! بعد ازده
 دیققه همه سردم فیلم لفسابور اسطعه خطه هی تلفون به اینخواست که شدند و
 بعد از یک ساعت همه سرمهان امیکا با خبر نداشده .
 حال چه پاید کرد : پروردان و قیل ایوانس و فر تقویان را از چنگ رو
 پیور ظالم چه صورت رهانی داده خواهد شد ؟ مگر معادل آلباتروس بلکه
 بر رازویل سفنه لیاری میاز کرده بر هواشوند ! حالانکه سکنان روى
 ز دل هنوز از اصول ساختن اشکوه مائین طیار ، و چگونگی قوت و
 سرعت او بخوبی است !

بعضی **لکهان** باور نکنند ، و گفتند پاریسیان با من احکم دادند ، هنوز
 از من نایاوری یات کمی نگذشتند بود که (نورماند) نام و اپور فرانسوی که در
 ایمان نیوز لکهان فرا انس آمده لذکر انداخت قطعی پروردان را اورده باور
 نگشته کار ابیا و رکدن محبوز نمود . قطازراه اهن در هاشنب قطعی را
 از نیوز لکهان فیلاند لفشار ساختند .
 بیانی و بیانی ! قطعی مان پروردان است : حتی در میان باور نگشته کار اینکی
 جیمس سیب سیزه خوار بود که اگر رازویز طعامهای مقوی خود ره
 علیبد از حیرت بسیار کفهای پایش بخواهد شد ! جناب جیمس سیب

ازین قطعی بالهابار از پرودانست نسوار کرفته است . همه اعضای کلیب
قطعی را ب مجرد دیدن شناختند . زیرا باربار این قطعی زاده دست پرودانست
دیده اند . خلاصه این قطعی بات یادگار محبت عظیمی برای اعضای کلیب
ولدن شده در دلالان مذکور در کجا مخصوص برای زیارت کردن شان
گذاشتند !

زیاده برین هیچ شببه باقی نماند ! رئیس پرودانست ، و سرکاتب فیل ایوا
نس در جوهو ابدست روبروی هستند ، چاره هایی دادن آنها نیز نمودند
در فیلانسیا زین رهگذریک مام عمومی حکمه فرمابود . کمینی میزانه
تیغایار اسبب ضایع شدن پرودانست که حصه دار بسیار نزدیک آن کمینی نمود
قطعه معاملات آغاز نهاده بدر جه اعادن افلاس رسید . قرار یافته ساخت
سازی فیل ایوانس نیز بسبب غایبویت صاحب فاریا کشته موجو نشود
را به قیمت کم فروختن گرفت .

و اطاصل رفته رفته امیده ازالعوت کردن رئیس و سرکاتب منقطع
شدند میزفت . زیرا بعداز پاریس سفینه طیار در هیچ طرف دیده نشد .
همه ماه میوز همین منوال گذشت هیچ اثری در جوهو از ماشین طیار پذیر
نگردید . زیرا ماید ایام که بعداز پاریس روبروی گجاهای مجھوله بولان
کردند است !

ماه آغستوس نیز گذشت باز خبری و امری میدانشد ، مبادا بکدام تیجه

و خنجه گرفتار نیامده باشد!

والحاصل از ماه ابیول نیز بست و هفت روز گذشت باز هیچ باز هیچ! هیچ سیحان الله! انسانها چه عجیب مخلوقیست! فراموشی از این جهات طبیعت پسر است. این مسئله بیز آهسته آهسته فراموش کردید! آما آن عجیب است که در روزی است و هشتم ابیول دفعه در فیلاندیا آوا زد شد که رودان، و فیل ایوانس بخانه خود شان عودت کردند! با! با! کم شد گران بیان شدند. حق فریقون نیز با آن است او لاعنا های کلپ. بعد ازان بیان، و دو ستان غایب شد کان یکان یکان بسوی خانه نو آید کان دو دند! انواع غایشه او شاد مانیهاجر آگردند. فریاد های اور دند. هوز راه کشیدند، بقرارعادت فیلاندیفایر شانه های خود ایشا ز ابرداشته شهار گشت کردند.

سبزه خوار جیمس، که بخودن کتاب کاهوی خود مشغول بود طعام خود را آذنشه بخانه ریس رفته بود، و میام فرب که صاحب کار خانه از لنه شکر سازی بود بادود ختر خود را رس مات و رس دول هم در آنجابود! پروردانت و فیل ایوانس با آنقدر آدها مصافحه مجبور گردیدند که سه پیشان بزرآمد. در هانشب در کلپ عقد اجتماع گردید. زیرا همه کس تشننه شنیدن سرگذشت ایشان بودند. و چنان مینداشند که در کلپ اول مخفی که رئیس بزبان آرد متعاق سرگذشت غیبو بست سه ماهه شان

خواهد بود!

حال نکه هر دوز فیق در دل خود رین قرار داده بودند که در زیبای مسیح جیزی نگویند، حتی فریقولن که خود در دهش نمیگشیدند از التزام سکوت کرده بود.

اگرچه آنها همچنین قرارداده باشند، و برکسی این راز را بازار عناوین که در باب طرفداری (خفیفتر از هوا) دارند فاش کردن خواهند، ولی مایه‌اید بدانیم که بعد از آنکه ایشان را در جزء ره (شاتام) گذاشتند چه کو دند و چه شد؟

بعد از آنکه پرودانت رسماه آلباروس را بزید، و آلباروس بی بر وانه به جریان هوا تاباعشاده بر هوأشد هر سه نفر فراري کنار جوی آب را گرفته بسوی داخل جزء ره وانه شدند، و فکر شان این بود که با اها - لئی بومئی جزء ره تصادف کنند.

در ساحل خربئی جزء ره بیاف قیله برخور دند که بخیاه تقر بودند، و بصید ما هی تیوش میگردند. مندم این قیله وارد شدن آلباروس، و ضیاهاي الکتریکی او زادده بودند و از دور به او سجده ها گرده بودند. ذر اورا یاک معبد سواوی شناخته بودند؟

و چون آمدن این سه نفر را بسوی خود بدلند به احترامهای فائقه، و عنست داریهای لائق که در خورد مسد مان از سما آینده کان باشد پیش آمدند، در بهترین کلبه های خود آنها را جای دادند، و انفس رین طعا

مهای خود را در پیش شان آوردند .
پروردانت و فیل ایوانس دانستند که دینامیت شان کار خود را در برقها
بلند هوایه اجرا کرد و بعد از مبنی از زور و بور وه از آبار و سایر و نهانی
بدن انجو اهد ماند !

حالاکار اینست که چاره عورت کردن امر یکارا باید جست : همه ماه
آگوستوس را در جزیره (شاتام) بسر آوردند ، چونکه واسطه نقله نی
قدند . فراریها بسبیی که از بیک محبس برآمده بگری داخل شدند خیلی ما
یوس شدند . تنها فریق قول خیلی مذنوں و مسرور بود !
تا آنکه در سوم ماه ایولیک کشته بزرگ بادی بجزیره شت قائم وارد
شد ، فریزها بعد از آنکه بعزم قیله اکرام و انعام و افروز نمود با صاحب سفنه
ساخته در سفنه سورا شدند ، و بجزیره اوقلاند آمدند . و از انجاد بکی
از و پورهای کمین (پاسیفیک) سورا شده بکمال راحت در پریستم ماه ایولی
به (سانفرانزیسکو) واصل شدند ، و از انجایه قطار راه آهن سورا شده
در پریست و هفتم ماه ایولی به (فلادلفیا) واصل شدند !

اینست که فراریها از وقیکه بجزیره (شاتام) افاده ، و بازتابه فیلادلفیا
رسیده اند هین و قواعز آگذشتانده اند در هانشب ریس و سرکاتب بکمال
بدبیه و دارات در دالان کاب محل مأموریت های خود شان نشستند !
حالاً نکه هر دور فرق فوق العاده ساکن و مستریج بودند و چنان معلوم

میشد که هیچ غایبو بت نکرده اند ، و هیچ چیزی بر سر شان نگذشتند
باشد ، و دروز از کلپ برآمده اصر و زبان باز بوقت و میعادنین خود بر محال
ماموریت خویش آمدند !

بعد از آنکه ناینها ، و هوز راهها از طرف هیئت کلپ بر طرف گردید ،
بر و دانب بصدای بسیار مسته نمانه گفت :

— رفیقان ، افتد یان ! مذاکره باز شد !

صد اهای شکرها ، و هوز راهای بسیاری بلند شد مزیر آگرچه ابتدا
شدن مذاکره چنان حال خارق الماده نیست ، ولی چون باز از طرف
رئیس پروردانت آن مذاکره باز میشود خیلی خارق الماده یک حال شمر
ده میشود .

رئیس بعد از آنکه صد اهای شکرها ، و هوز راهها فرونشست باز بسخن
آغاز کرده گفت :

— در اجتماع آخرين ما مذاکره خیلی شدید شده بود [از هر طرف
بسنود ! بسنود !] مذاکره مأتعلق مسئله پر و آنه بالون (غوه) بود
که آیا در پیش ربط شود یا بدنبال ؟ (از هر طرف علاوه متهاي حیرت) حا
ل اجازه اتفاق آراء طرفین را یافیم که آن چاره عبارت از ربط دادن دور
وانه است برد طرف . [از هر طرف سکوت ، حیرت :]

انست که مذاکره به اینصورت جریان یافت !

همه اعضای کلیب که رای شنیدن حوار داشت غیوبت شان ، و حکایت آنها روس منتظر بودند بسب سکوت و جدیتی که در حال نوآمدگان بدیدار بود هیچس جسازت بر سوال نتوانست خود در کلیب یا سکون و سکوت عجیب حکمه غرما بود که تاحال امثال آن دیده نشده بود : بر و دانت بلای سخن آغاز نماده گفت :

— افديان حالانخستین کار ما کمال کردن (غوهه) است . زیرا بر جوهو (غوهه) حکم کرده و میتواند بوس با افديان امداکر ماختام باشد .

۵۰ باب هجد هم

آلباتروس ، غوهه همیگر خود را کجا میاند ؟

بعد از هفتاه از چریان این و قواعات که فقل کردیم ، یعنی هفتاه بعد از عودت کردن خارق العاده بر و دانت و فیل ایوانس مخانه های خود شان ، در شهر فیلاند فیلم شورش و یهجان عظیمی برپاشده بود : این شورش و یهجان رای مسائل سیاسیه بالجهالت انتخابات رؤساآمومنین نبود ، بلکه عالم فیلاند فیلم از پسر رای بالون (غوهه) که از طرف کلیب والدن ساخته شده ، و سیاحت آن در جوهو اقره است بحور کت و یهجان آمده اند . درین بالون (هارزی تندز) که نام او در اول کتاب ذکر شده بود با یکنفره موافق بصفت مأکنیست ، وزیس کاب جناب بر و دانت . و کاتب

اویل ایوانس باصفت سیاح و صاحبان بالون سوار میشدند . درین هفتاد سالهای ماهنوز سرگذشت جویه خودشان را بیچ کس نقل و بیان نکرده اند . فریقول دهن پازمینزدهن خود را باز نکرده اند . چنان که میبینم که در وادی و فیل ایوانس بسبی که از طرفداران بالون نهای از هوا خفیفتر و بیاشند از آلتیاروس که مسئله از هوا است گنیتر را اثبات نموده بحث و بیان کردن نیخواهند .

بالون (غود) همه خواصی را که رای شر ایط الازمه بالونها از هایشان جامع است . بر تمايلها میگذراند تا به ایندم ساخته شده است مس ججر و مافوق قدر است . محفظه بالون غیر قابل نفوذ است : تا به ابد در هو امانده میتواند . این محفظه یعنی جسم آمسایه که غاز خفیفتر از هوا آزادی آسانه ، بر هو بالایمیزه از دشمن ، پیشان حکمی و مضمونی ساخته شده که لایحه غاز را اضافه نمیکند ، بدز جه که بر گونه باد و باران مقاومت بسته اند محکم و متن ساخته شده است . ماشین الکتریکی که بر وادی آزان خریداری کرده ، و در بالون وضع نموده قوت بسیاری به بر وانه های متواتر بدهد . شکل غود بسیاری که در میان آن هر گونه آلات و ادوات ، ولوازمات بالون برانی گنجانیدن لایست بصورت افقی خوب رفتار میتواند . بدنه بالوز امکن ساخته اند دارد . در طرف پیش و پیشان بدنی بیک بر وانه ، و در آخر بالون بیک سکان دارد . غازیک در درون محفظه بالون غود بر میشود از خفیفترین

غازهای و لالهای انتخاب شده بود .
 والحاصل در پیشتر ماه نیسان همه چیز با لون غوهد حاضر شده بوده
 بعد از آنکه بالوزاره میدان جنگل فرمون با غاز آماده شدند و این دن آن
 آغاز کردند . خلاصه که در میدان مذکور جمع آمده اند حاره و حساب ندا
 رد . قطاعهای زاه آهن از هر طرف امریکا بسی از باب مراقق زاده فیض
 دلخیار کرد آورده بود . میم خود فیلا دلخیار از زن و مرد ، و خورد و
 نزدگ و پاره و جوان درین میدان جمع شده بودند . فابریکداران فابری
 کهای خود را محظا نموده در میدان جنگل فرمون آمدند بودند . صاحبان
 معازه هامغازهای خود اپسته با آنچه خود را از سانیده بودند افسران
 عسکریه . ما مومن ملکیه ، مجتبی جراید و الحاصل هر گونه خلاصه
 ای تماشای پر ایندیں بالون (غوغه) که از ما هم برای آن انتظار کشیده
 بیشود گرد آمده اند .

صد اهالی هورز اها و تسبیهها ظالک بر پیشنهاد علی الحصوص هنرمندان
 بر و دانست ، و فیل ایوان انس در بالون نمودار شدند فریادهای هورز اهای که
 از خلائق برآمدند داشت : ای راهنمگوییم که اکثر مسدمان از دیدن
 بالون پیشتر بدین این دونفر سیاح غایب شده از هوافرو آمده هو سکار
 میباشند .
 از ساعت ده بات ربع گرد شته بود که بات طوب زده شد . این طوب

اشارت تمام شدن حاضری بالون بود ! غوهر که با رسما نهایت اشارت بود !

ساعت یازده بازیل طوب انداخته شد ! غوهر که با رسما نهایت می ساخت بود نقد پازد و متروبلند شد و به اینصورت همه مردمان سیاحا را وسیاحان همه حاضر از آبدند و دانت و فیال ایوانس سنار مقصد اینکه مابدل بشامیم بوظیم دستهای خود شازا بر دل خود کرد اشتبند بعد از آن دستهای راست خود شازابسوی سیا لاگر دند و به این اشارت داندند که غوهر در جو هوا حاکم می شود .

بجواب این صد هاهزار دست بر دل گذاشته شد . و صد هاهزار دست بسوی هوای چیزی آمد !

ساعت یازده طوب سوین انداده شد . بر دانت به آواز بلند فریاد بر اورد که :

— باز کنید رسما نهارا !

پیکار کی رسما نهایت شد . غوهر بکمال عظمت بلند شد . و با استقا مت عمودی گرفته نقل رود صد و نخاه متروارتفاع پیدا کرد توقف نموده در آنجا بحرکت افق آغاز نهاد . هر دو روانه غوهر بحرکت آمد . بالون بسرعت ثانیه دوازده مترو بسوی شرق به پیشرفت آغاز نهاد . از همه خالقی باز صد اهای هوراها و شخصیتیها بلند گردید بالون بواسطه سکان خود گزنه و ضعیتها پیکار داش می خواست پیکار فت . راست میر

فت بچب و راست بیکرید ، دایره دور بیکرد .
اماؤ اسفا که در اثناي این تخریج به هاهیچ باز نیست تا دیده شود که غوره را
با ذچه و سکنی ؛ درین اثناي الون بقدر چند صد متر و هر ابتدا شد . حاضرین
دانستند که مقصداً بر و دانت و فرقای بالون نشین شان ایشت که در طبقات
بالایی هوایلکه بادی پسند و اسفا که در ازو ز هیچ باشد نمیشدند .
غوده دان خط عمودی را گرفته شما هزار هزار متراً و بند شده و مانند
بلق نقشه کوچک علوم میشدند . گردنای همه مردمان از بسیار بالا دیدن
بود آمد !

درین اثناي ایمان مردمان ندهای حیرت ، و تعجب بالا شد این ندها را
صد ها هزار نداهای حیرت پیروی کرد . نظرهای همه مردمان دریک
طرف افق بیک نقشه میباشی ، مطوف چاند . این نقشه از جهت شمالی پیدا را
شده یکسر بسوی غود بکمال سرعت پیش میدا ورقه رفته به غود
زن دیگر میشدند ، وهر چه که زن دیگر میشدند بزرگی وجسم متش پدیدار
میگردید . آیا لک مرغ بسیار زیست ؟ آیا لک جرس ماویست ؟
خیز کار ازین که اینا بمحققت کشید . جسم مذکور معلوم شد که چیست ؟
خونه دنیار دانست که چیست و کیست ؟ زیرا بکمال سرعت بسوی شرق
بگیر مخنی آغاز نهاد ؟
از بان بکی از اعضای کاب دفنه « آلباتروس ؛ آلباتروس ؛ » گفته بیک

فر یاده شستن اک برآمد ! همه حاضرین به این فر یاد اشترال ورزیدند !
 بوقتی که این جسم (آلپاروس) بود : در میان آن هم روبرو باز را
 برآورد ها ، و شکل و هیئت آن تجسم نموده بود آلپاروس مانند یک عقاب
 بیز پروازی ، بر غوشاد صعوه مشال هجوم نمود ! هیچ شبهه نیست که آرا
 پاره پاره خواهد کرد !

اما خنثی غجب است : ما آلپاروس را بقصد مهکفیدن دسامت بر و دانت
 پاره پاره شده بدر یافته ادن آزادیده بودیم ، بس چسان شد که باز درینتو
 قت ظهور نمود ؟

به یاد نماید که چه طور شد :

بعد ازانگ مهندس روپور بکمال اعتدال دم مانوله بر و آنه پیش رو را
 بدست آورده بتب دادن آن کاپی سباب آمد ، و باقی مانده سفینه خود را ز
 سقوط مدهشیده بر تاب شده رهای داد ، سفینه پاره مانند جاله بر روی آب
 عاس نمود . یعنی مرغ مجرم در بحر پیفتاد اما روانه های خود دیگن د ساعت
 مهدیدی از غرق اور امحفوظ نموده روبرو باطنه های خود دیگن د ساعت
 بر روی سفینه پاره خود که در بیوقت حکم یک جاله مشکی را گرفته بود
 بماند . بعد ازان که نزدیک غوطه خوزدن سفینه پاره رسید در زور چهار
 بیوی خود نشستند . و در حالیک حال شان بخراپی رسیده بود و ظهر
 معالوت ربانیه شدند . یعنی بعد از طلوع شمس بیک چند ساعت قضازد

کازایان کشتنی مشاهده کرده غیر از زبور و طافه های قانده پرانه هاو دیگر آلات و ادوات سفنه بازم را بزرگ کرده در کشتنی خود جمع نموده از مرکز رهایی داد.

روبور خود را کپتان یا کشتی بر قدر داده از غرض قشیدن کشتی خود بخشد زاند، و با صورت هویت و ماهیت خود اینها نموده این کشتی رهای دهنده مهندس روز بور (نو فریاند) نام سفنه سه در کله بدی بود که به او سرتالی میرفت. روبور یا یک قسم روت مو جوده خود را از سفنه رها نمود و انسنه بود. بکمال راحت تا به او سرتالی رسیدند. بعد از چند روزی یک کشتی کوچک و مینی خریده یک سوراه جزیره (س) را کرفت. دیگر یکانه مهندس اخذ انتقام بود که برای آنهم یک آلباتروس دیگر ساختن لازمست. برای کسی که آلباتروس اول را ساخته باشد ساختن یک آلباتروس دوم چندان کار مشکل نیست: اعلی الحصو می که در جزیره (س) همه اسباب و آلات ولو از مات آن حق فاری یک آن آماده و سیار هم باشد!

خلاصه بعد از هشت ماه از آلباتروس اول مکملتر و سریعتر، و پر قوت تریک آلباتروس دیگری برای سیرو جو لان جو هوا آماده گردید و رو بور، و همان طایفه های اویین در ان سوار شدند، هی یک از نهادهای خود در باره پروردانت و فیل اویانس بالکه در حق همه اهل کاپ ولدن یا

حس شدید انتقامی میپروردیدند . آلتاروس در روز اویل ماه نیسان از جزیره حرکت کرده باتدای سیاحت خود احتیاط تمام بکار برده که از هیچ طرف دیده نشود . از ازو دایا در میان ابرها قطع مسافت نمود : بعد از آنکه در اسکیکای شمالی رسید به شهر فیلاندینها آمد و در چنگل فارست در ریاک کوششانک و نهادنی بخزیده مهندس روز بورکیال مهار تی که داشت بعضی دھقانها را سوال نمود : و بکیال ممنوع نیت خبر کرد که بالون غورهار دریست و هم ماه نیسان باز پس و سرکار کاپ و لسن بسیاحت هوا پیرا باد ! آیا رای اخذ انتقام هتراز مفسیله کجا بدست میاید ؟ و هم به این مفسیله بر همه عالم اثبات میگیرد که اصل و نتیجه و کامیاب رای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آمازیده ! انسنت که به این سبیله ایک بیان گردید آلتاروس مانند عقاب بیز چنگی بر شکار خود جووم می آورد !

بلی ، بلی هیچ شهه غاندکه آلتاروس را اول کسیکه شناخت و علم را بولوه انداخت فر تقولن بود . فرت قولن درینبار بسیاحت هوا رای افندی خود داشترالک نوزید . و در میان سیرینهان به هلوی یکی از اعضای کاپ ایستاده بود . عجیب دیکه آلتاروس را مانند ملک نقطه سیاهی در آفاق بدید بشناخت و به کسی که در هلوی او بود فهمانید که آلتاروس است .

غود در گرینه حق سعی بیورزید، ولی میدانست که بهی صورت از چنک آلبالاروس رهانی نخواهد یافت. باز هم بصورت عمودی بکمال شدت بالا برآمدن گرفت. چون کذا داشت که اگر بسوی زمین فرو آید زادرا بز و میگرد. لذاهه امید آنکه بلکه آلبالاروس تا به نقطه های بسیار بلند بالا آمده نتواند پنهانی طبقات هوایه بالا برآمدن گرفت!

اما آلبالاروس نیاز بصعود آغاز نماد، هم آلبالاروس نسبت به آمازیده گی بیمانی غود خیلی کوچکتر است. و چنان معلوم میشد که بلکه کشته طور بعد و مست که برای زرده بوش بزرگی هجوم میبرد.

در ضلوف یک چند دقیقه بالون و ارتفاع نجفه از مرتبه بالا برآمد. آلبالاروس نیز در دنبال آن بالا شد و بر اطراف آن در برای دقته چند بار دور میگردد. و این داروهای دوره خود را رفته رفته کوچک میگرد. و چنان وابسته و دار آن واحد بالوز اخ هو غایله که سیک حمله محظوظ غاز بالوز ایله مبارکند و در آن واحد بالوز اخ هو غایله و بر و دانت و رفیق انش از لنجه ز آزمود و ارتفاع بز مین ازدا خسته پاره مبارکند. د هشت تماشا گر آن رفته رفته ترازد میگرد. سینه های شان به تنگی بی آمد. با همایشان میلرزد. غود بیرق امر نیکاز ایاز کرده بود، رو بوز یاری پاره مخصوص خودش را باز اشته بود. مردمان از ایلان باز محا ره مدهش همراه ای زا که تا محل امشال آن هیچ دیده و شنیده نشده سیر میگرد

زربوش بسیار محیز و غوهد همچون گشتهای چوبی با بانی کافی نباید و غوهد برای رهایی یا فتن از جنگ دشمن زیاده ربا ابر امدا آرزو کرد، همه تقاضهای خود را لذا خته تقدیر هزار مرد گیر بازیکبارگی بالابر امدا! غوهد مانند باق قطه بسیار کوچکی از زمین علوم میشد، آباتر و سریز دفعه قوهای خود را به پروانه های عمودی خود داده بالوز آنچه بخود دفعه از سرمان زمین صد اهای دهشت بلند شد زیرا دیدن که غوهد بسرعت بسوی زمین فرومیشد، ورقه رفقه بچشمها می دمان رزگی شده میروده.

آلا تو س نیز با آن یکجا فرومیشد، ورقه رفقه همه شکل بر هیبت عجیش را باظن رها جلوه میدهد. مگر حفظه غاز غوهد در طبقات عالیه هو اسباب کسب خفت نمودن هوا، عدم کفایت تضییق خارجی کفیده، وغازها بشدت ازان فراز کردن گرفته، وازان و بسرعت و شدت بستقوط کردن آغاز نهاده است.

آباتر و س سرعت خود را بسرعت تر زول غوهد بر اساخته یکجا با او و پراید درحالیکه از زمین هشدار هزار و صدمتر و بلند بودند آباتر و س بکمال مهارت خود را به دنه غوهد چشیده، آیا غوهد را سراسر محکر دن میخواهد؟ فی، فی! معاونت کردن میخواهد! آباتر و س آنقدر بعهارت تقرب کرده که ماکینست و معاون بالون غوهد آباتر و س آنقدر بعهارت تقرب کرده که ماکینست و معاون بالون غوهد

که همکله مملوک را بسبب افتادن محقق دیده بودند فی اختیاره آلبتروس درآمدند !
پروردانت ، وفیل ایوانس مملک رام حجج دانسته معاونت روپورزاد
کردند . ولی طایفه عالی پرقوت آلبتروس ریس و سرکاتب رانزور و جبر
گرفته به آلبتروس درآوردند .

بعد از آلبتروس غیر متحرک بالاستاد . بالون چون سراسری غاز
مانده بود بشدت سقوط نمود . ومانند لاسه باش غلیو از بزرگی بر شاخهای
درخت جنگل فرومون آوران چنان :

در زمین یک سکوت و سکونت عظیمی حکمفرمابود . چنان پنداشت
که در همه شان از حیات مفقود شده است . بسیار مردمان برای نمیدن این
منظمه ماهشه چشیدن خود شانزابه بستند .

هزار افسوس که پروردانت وفیل ایوانس باز اسیر و بورشند . آلباز
آنها را در جوهو اخواه برد ؟ مایکال حیرت دند که آلبتروس بسوی
زمین فرو آمدن گرفت ! همه حاضرین برای جایدا دن آلبتروس یک
کنگره کشیدند و یک وضع احترامی گرفته جا خالی کردند .

هیجان به آخر درجه رسیده بود آلبتروس از زمین بقدر و صدمه و
بالاراز زمین آمد و ایستاد !

در میان مردمان یک سکوت بسیار عمیق حکمفرمابود . در میان این

سکوت ، دفعته صدای نیز بر تائیور مهندس روبرو شده شد که گفت :

— ای افسر دیان امریکایی ! رئیس کلیپ ولدن و باشکات اوبازدست اقدار من بیفتاد ، هرگاه ابدیا ایشا زاد رفته خود محبوس نگاهدازم وظیفه مقابله خود را اینها کرده خواهیم بود . لکن با وجود آنهم من ازین وظیفه خود صرف نظر نمودم ! مستر پروردانت . فیل ایوانس ! آزادید : ۱۰۰

• رئیس کلیپ ولدن و فیل ایوانس و دوماً کنست هاندمز میان چهیدند . آلباترس در حال تقدیزه متراپالاشد ! بازدرازباق تو قف نموده و بر سخن خود دام وزدید گفت :

— ای افسر دیان امریکایی ! شجر به کرم ، کامیاب آدم ! محقق بدانید که کامیابی و حکمرانی جوهو ابدست ماشنهای طیار تقدیز از هواست ، نه بالونهای شکم آمسیده خفیفر از هوا اوی با وجود آنهم حکم کردم که هیچ چیزی حق ترقیات فنیه نیزیش از وقت و زمان معین و مقدار آن با وجود نباید آمد ! بنا برین میروم ، اسرار و خفاهای خود را با خود میرم و ازین

او از درستونت بامان انسانیت خبر نمیدهم . زیرا تشبث بیوقفتست ، چو
 نکه مال موجوده هنوز با ندرجه نرسیده اند که از کارهای سجائی نفس
 پرسی خود پر هیز کرده بسما فکر رفته فنون مشغول شوند ! پس هر
 وقتی که اکتساب فضیلت و معرفت کیانه مشغولیت عالم گردد ، و مال موجوده
 بدربجۀ فاعل و عاقل شوند که بجز کشف کردن حقایق فیله دیگر کار
 و مشغولیتی برای شان غاند آنوقت این اسرار امن خود بخود عمدان ظهور
 خواهد برآمد !

افتد یان امریکایی : بسما عرض سلام و احترام میکنم الداع :

بمان خداه

رو بوزهندس ، بعد ازین نطق خود هفتادو چهار بروانهای ماشین
 طیار خود را بسیار گی بدورو حرکت آورده بکمال سرعت بالابرآمد ، و
 یکسر بسوی شرق روان شده از نظرها همان گردید !

پرداخت و فیل ایوانس و همه طرفداران مسئله حفیفتر از هوا خیلی
 محظوظ و شرمدار شده بجز اینکه بسمای گرد خود را خاریده بخانهای

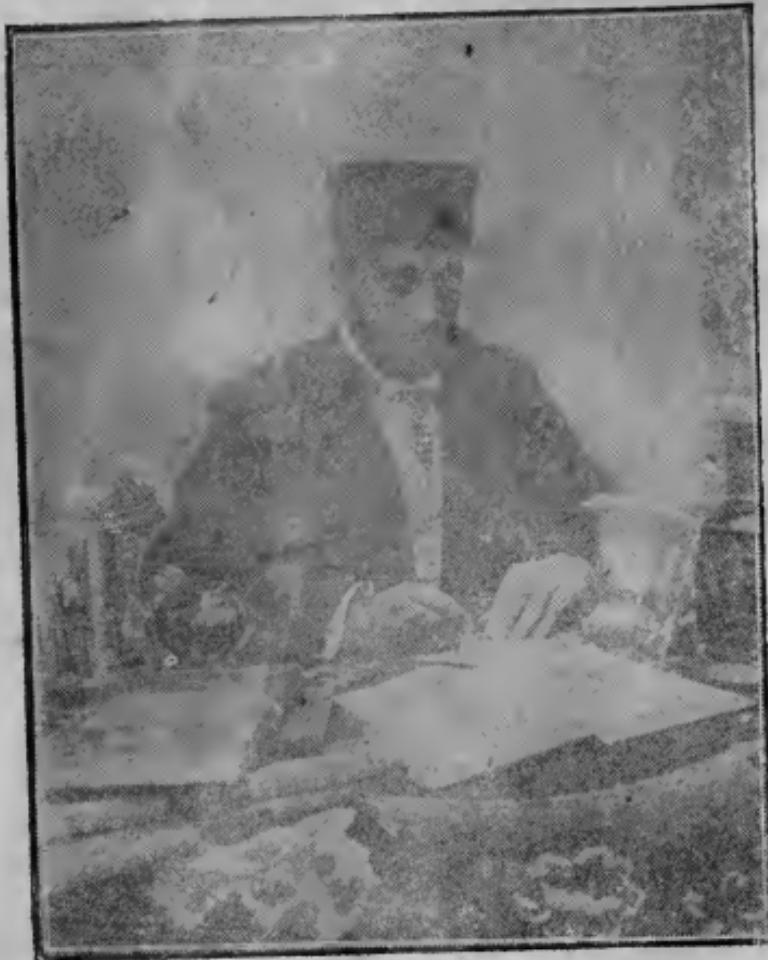
خود بر وند، و عالم گرد آمده، غایشا بین نمره های تحسین و آفرین خود را به ایشان لقمه ای تمسخر و استهز از در حق آنها بیدل بد هند دگر کاری باقی نماید.

— اشنا —

(مترجم)

مجمعه مترجمان ایرانی





مترجم این کتاب
دیر و سوز محرر سراج الاخبار افغانیه
محمود طرزی